

مقدمه مترجم فارسی

مجموعه عظیم دینکرد، مهم‌ترین، متنوع‌ترین و جامع‌ترین مجموعه به یادگار مانده از متون کهن زرتشتی است که امروزه از نیمه مجلد سوم تا مجلد نهم را در دست داریم. نام اصلی کتاب «زند آکاسیه» (zand akasih) بود که در ادبیات پهلوی به دینکرد معروف گردید. دینکرد را آذرفرنبغ، پسر فرخزاد، و آذرپاد، پسر امید، تدوین کردند که در قرن سوم هجری می‌زیستند.

کتاب ششم دینکرد، مجموعه‌ای از اخلاقیات را ارائه می‌کند که متکی به اقوال کهن آموزگاران (پوریوتکیشان) دین بهی است. مطالب این مجلد، به نیکی جامعه آرمانی و رفتار مطلوب بهدینان را با بیان اندرزهای دینی و بعضاً با ذکر نمونه عملی ترسیم می‌کند. هم‌چنین، با توجه به اتکای دینکرد بر متون باستان می‌توان آن را قدیم‌ترین متنی دانست که برای اثبات حقانیت حکمت مقبول خود و، بالمآل، اقناع مخاطب از حکایات استفاده می‌نماید.

اندرزهای کتاب ششم دینکرد درباره روابط اجتماعی و اخلاق فردی، برخاسته از کردار و پندار کهن آموزگاران است؛ به همین سبب، اندرزها براساس اصول دین زرتشت، تجویز و توصیف شده‌اند. دانایان دین مزدیسنی چنین می‌انگاشتند که اندیشه مردمان یا ایزدی است یا اهریمنی، از این رو به هدایت اندیشه و انواع نتایج آن چون گفتار و کردار پرداختند؛ زیرا، واکنش‌های ذهنی، گذرگاه ستیزه اهریمن با مردم است و کسی که این اندرزها را بداند خویشتن و دیگران را بهتر می‌شناسد.

از آن‌جا که سخنان، منقول از کهن آموزگاران است بیشتر بندهای کتاب با این گونه جملات آغاز می‌شود: «ایشان (کهن آموزگاران) بر این باور بودند»، «آنها (کهن آموزگاران) هم‌چنین معتقد بودند».

کتاب ششم دینکرد از معدود کتب اخلاقی است که در بیان اندرزها از تمثیل، استعاره

و تشبیه استفاده کرده است. اساس اندرزها بر تفکر مذهبی است؛ تفکر درباره این که «از کجا آمده‌ام»، «هدف از آفرینش من چیست»، «به کجا خواهم رفت»، و «وظیفه من در گیتی چیست». در کتاب ششم دینکرد، بخشی از این پرسش و پاسخ‌ها به آذرباد زرتشتان منسوب است.

ترجمه فارسی کتاب ششم دینکرد براساس متن انگلیسی ترجمه شده از متن پهلوی توسط شائول شیکد قرار گرفته است. برای بازیابی متن همان‌گونه که شیکد در متن انگلیسی از نظام شماره گذاری سنجانا استفاده کرده در ترجمه فارسی نیز پیروی شد تا پژوهشگران در صورت تمایل به سهولت با متن انگلیسی و متن سنجانا مطابقت دهند. در اینجا ذکر چند نکته ضرور به نظر می‌رسد: نخست آن‌که، واژه‌هایی را که شیکد در متن انگلیسی به صورت پهلوی آورده بود به فارسی ترجمه شدند و یا در صورت نیاز به توضیح در پاورقی گنجانده شدند.

دو دیگر، شیکد در ترجمه دینکرد به اشتباه، واژه «ایزدان، یزدان» را به «خدایان» ترجمه کرده که آن‌گونه که از آموزه‌های زرتشت برمی‌آید ایرانیان باستان تعدد خدا نداشتند. از این رو، واژه «خدایان» به ایزدان (فرشتگان مقرب) ترجمه شد. چنان که در کتاب سوم دینکرد نیز اشاره شده که اهورامزدا برای هر یک از امور گیتی، ایزدی آفرید. سوم آن که، در ترجمه فارسی، ساختار نحوی متن کاملاً رعایت شده و برای آن که محققان ارجمند بتوانند ترجمه حاضر را با متن اصلی مطابقت دهند آوانگار شیکد از متن پهلوی دینکرد در بخش پایانی کتاب آورده شده است.

چهارم، از آن‌جا که هدف این ترجمه دریافت فرهنگ و اخلاق موجود در دینکرد و ارائه آن به زبانی ساده - و البته نه فارغ از سیاق متن اصلی - به پژوهشگران بوده است سعی شده تا جملات به سبک فارسی معاصر برگردانده شود؛ بدین سبب، بعضاً اختلاف اندکی با ساختار جمله در متن اصلی دارد.

پنجم، در هنگام مقایسه متن انگلیسی با متن پهلوی به نظر آمد شیکد بعضی جملات و فقرات را یا به درستی دریافته و یا دریافت او از متن متفاوت با معنای مستتر در متن پهلوی است. لذا، جهت آگاهی محققان، این‌گونه جملات و فقرات در پاورقی آورده شد. متن مأخذ برای ترجمه این قبیل جملات، دینکرد چاپ مدن بوده است.

ششم، به‌ندرت در ترجمه فارسی جهت کامل‌تر شدن ساختار جملات و سهولت

دریافت معانی، واژه یا عبارتی داخل کمانک اضافه شده که با اختصار «م»/ مترجم همراه است. این اختصار در پاورقی‌ها نیز تکرار گردیده است.

در مقایسه متن انگلیسی با متن پهلوی و نیز ترجمه واژگان پهلوی از مساعدت‌های دانشمند فرزانه، جناب آقای دکتر فریدون فضیلت به غایت بهره بردم. از ایشان برای اهدای متن انگلیسی کتاب ششم دینکرد و نیز بزرگواری‌هایشان که در صرف وقت بسیار جهت مقابله متن ترجمه شده فارسی و انگلیسی با متن پهلوی کاملاً آشکار بود سپاس بی‌نهایت دارم.

در پایان از مدیر محترم انتشارات صبا و همکاران صمیمی و مهربانشان که در چاپ کتاب، تسریع نمودند بسیار سپاسگزارم.

پیش‌گفتار

جلد حاضر که درواقع دومین مجلد از مجموعه پنج‌گانه است ترجمه تفسیری کتاب ششم دینکرد، یکی از آثار مهم زرتشتی در ایران دوره میانه است که آوانگار دارد. دینکرد، خلاصه مفصلی از مواد مختلفی می‌باشد که در مجموع ۱۶۹۰۰۰ کلمه است^۱ و عمده تأکید آن بر دفاع از دین مزدایی و آموزه‌ها و اسطوره‌های آن دین است. این کتاب درواقع عقاید، آداب، تاریخ، افسانه‌ها و ادبیات زرتشتیان را آن‌گونه که به نظر مؤلف اصلی آن رسیده است توضیح می‌دهد. مؤلف این کتاب آذرباد امیدان، موبد موبدان ایران در قرن ۹م، بوده است. کتاب ششم حاوی بزرگترین مجموعه باورهای اخلاقی زرتشتی و درواقع کامل‌ترین گنجینه حکمت اخلاقی ایران دوران زرتشت در اواخر عهد ساسانی است.

اگرچه دینکرد مبتنی بر مطالب دوره پیش از اسلام و براساس منابع ساسانی است؛ اما عملاً نگارش آن در قرن ۹م صورت گرفته و این قرن، قرن مهمی در تاریخ ادبیات زرتشتی به حساب می‌آید. ایران در اواسط قرن ۷م مورد حمله تازیان مسلمان قرار گرفت. سقوط تیسفون، فرار آخرین شاهنشاه و در نتیجه فروپاشی دولت ساسانی و سقوط نهادهای دولتی که نماد عمیق‌ترین تحول فرهنگی و اجتماعی و دینی بود که ایران در طول تاریخ تجربه کرده است. دین زرتشتی تحت فشار سپاه عرب و جذایت کیشی که از قیود و سنت‌های کهن آزاد بود راه را برای اسلام هموار کرد و عمده ایرانی‌ها به استقبال دین جدید رفتند. جامعه زرتشتی که زمانی در اوج بود به اقلیتی ناامید تنزل یافت. در این میان زیان فارسی که تغییر اجتماعی عمیقی را حکایت می‌کرد رنگ جدیدی به خود گرفت و نگارش فارسی دوره میانه که به دلیل ابهام زیادش مشهور بود، به سود القای عرب کنار گذاشته شد.

1. According to E.W. West, Gr.Iran., II, p.91

تمام این تحولات سبب منزوی شدن میراث زرتشتی و تضعیف سنت آن گردید. افزون بر مسائل مربوط به افول جامعه زرتشتی، حملات کلامی همکیشان پیشین که اکنون مسلمان شده بودند هم وجود داشت. دین توحیدی اسلام، وحدت و یگانگی خداوند را در صدر همه امور قرار می‌داد. تفکر توحیدی اسلام در حمله‌اش به ثنویت مغان، انعطاف نداشت. در این زمان، دغدغه رهبران جامعه در دفاع از دین و تعالیم دینی، دغدغه‌ای قابل سپاس بود. علمای روحانی زرتشتی برای نگارش در جامعه خود از زبان و رسم‌الخط سستی استفاده کردند. در حقیقت تمام آثار موجود ادبیات زرتشتی ایران دوره میانه در این قرن نگاشته، تصحیح و بازبینی شد و دینکرد سرآمد این آثار بود.

به گفته آذر پاد در فصل آخر کتاب سوم،^۱ در اوایل قرن ۹م به دلیل پراکندگی یا نبود متون مقدس زرتشتی، نیاز به جمع‌آوری مجدد یک اثر جامع دوره ساسانی که دینکرد نام داشت احساس می‌شد. این اثر یک مجموعه قوانین شرعی بود که شامل اوستا (متن مقدس زرتشتیان) و زند (که درواقع ترجمه و شرح اوستا است که در دوره میانه نگاشته شده) است که آذر فرنیخ فرخزادان، که موبد موبدان ایران در عهد مأمون (۸۱۳-۸۳۳) بود، آن را بازنویسی کرد^۲ و پس از او آذر پاد امیدان که بعد از پسر آذر فرنیخ، موبد موبدان در پارس شد، این کار را تکمیل کرد. او این کار بازنویسی شده را دینکرد یک هزار فصلی نامید که ظاهراً با دینکرد اصلی تفاوت دارد. این مجموعه، انبوه نقل قول‌هایی که در دینکرد به زبان پهلوی است توضیح می‌دهد، خاصه مطالب مربوط به زند و مطالب مربوط به اثری که نویسندگان آن را شرح و تفسیر مجموعه دین بهی نامگذاری کرده‌اند.

تردید نمی‌توان داشت که دینکرد، مهم‌ترین و جامع‌ترین کتاب دوره فارسی میانه است. این کتاب یک گنجینه دایرةالمعارفی، حاوی اطلاعاتی درباره شماری از آثار کهن‌تر در قالب نوعی بازگویی است. دینکرد موجود شامل ۷ کتاب از مجلد ۳ تا ۹ است. دو کتاب اول و اول کتاب سوم، مفقود است. هیچ راهی برای شناخت اثر اصلی نیست. کتاب‌های سوم و چهارم و پنجم با هم دسته‌بندی شده‌اند و مشخصه آن، رویکرد کلامی - دفاعی آنهاست.^۳ این سه کتاب شامل پاسخ به سؤالاتی درباره رفتار و باورهای زرتشتی، شرح عقاید زرتشتی، تاریخ و تعالیم دینی، حیات زرتشت پیامبر، توصیف بدکاری‌های اهریمن و عوامل او، تاریخ

متون مقدس و توضیح تحول و تقسیمات نژادهای انسانی است. کلاً، هدف این کتاب، دفاع از دین زرتشتی است.

از سوی دیگر، کتاب‌های ۶ تا ۹ شامل تعالیمی دینی برای مؤمنان است. کتاب ششم، حکمی است و شامل مجموعه‌ای از باورها و اندرزها و ضرب‌المثل‌های اخلاقی، قواعد رفتار و توصیف شاخصه‌های خیر و شر است. این مطالب، عمدتاً، به رجال اولیه دین و فرزندان باستان برمی‌گردد که آثار گرانسنگی در این زمینه نگاشته‌اند.

موضوع اصلی کتاب هفتم شامل شگفتی‌های دین زرتشتی و گزارش مفصلی از سرگذشت حیرت‌انگیز زرتشت پیامبر است و وقایعی را پیش‌بینی می‌کند که سبب سقوط جامعه در هزاره پس از زرتشت می‌شود و نیز گزارشی از ظهور منجیان برای نبرد با شر و هم‌چنین گزارشی از آمدن منجی نهایی که ظهور او مصادف با شکست شرور و بازگرداندن جهان به خلوص و صلح و صفای اولیه است.

کتاب هشتم، شامل خلاصه‌ای از ۲۱ نسک اوستاست چنان‌که در زند وجود داشته است. این کتاب مهم‌ترین بخش دینکرد می‌باشد چون شامل گزارش‌هایی از نسک‌هاست^۴ در مورد دانش‌های این جهانی مثل پزشکی که شامل اوستای عهد ساسانی و زند می‌شود؛ اما، اخیراً، مفقود شده و اوستای موجود عمدتاً یک سلسله مطالب ادبی را داراست. کتاب نهم، تقریباً به طور کامل به سه نسک اوستایی درباره آموزه و عمل دینی اختصاص دارد. اگر ترتیب دینکرد و نوع پرداختن به موضوعات برای خواننده جدید تا اندازه‌ای ناهماهنگ و بعضاً گیج‌کننده است شاید به آن دلیل باشد که این متن با یک سنت دینی و فرهنگی سر و کار دارد که قواعد آن را تازه واردها به سادگی درک نمی‌کنند. هم‌چنین باید به خاطر داشت (همان‌گونه که دومناش به درستی خاطر نشان کرده است)^۵ کتابی از این دست، هدفش جلوگیری از نابودی دین است و جایی برای بحث از باورها و اعمال رسمی و نهادینه شده نیست؛ بلکه چیزهایی در این است که یا در معرض مناقشه است یا در معرض تردید قرار دارد یا فراموش شده است. از این رو، ما با یک نوع عدم تعادل در دینکرد مواجهیم.

یک سنت دست‌نوشته ضعیف و یک متن مغلوط و مبهم که با خشکی و پیچیدگی باورهای الهیاتی فارسی دوره میانه همراه شده در مجموع، شناخت روشنی از اکثر فقرات دینکرد ارائه می‌دهد که خود وظیفه‌ای ویرای طاقت و توان حتی متخصصان است؛ پس تعجب ندارد که پس از گذشت یک سده پژوهش جدی در زمینه ادبیات فارسی دوره

1. See Le troisième livre du Dēnkart, tr. J. de Menasce, Paris, 1973, pp. 379-80.

2. Cf. ibid., pp. 5-6.

3. J. p. de Menasce, Une encyclopédie mazde'enne, le Dēnkart, Paris, 1958, p. 7; M. Boyce, in H. B. Der Orientalistic, Iranistic, II, 1968, p. 44.

2. For a division of the Sasanian Avesta into religious, worldly, and intermediate knowledge, see W. E. West, Pahlavi Texts. IV (The Sacred Books of the East), p. xxxix.

1. Une encyclopédie mazde'enne, p. 5.

میان و تلاش‌های متعدد و ارزشمند، هم‌چنان یک ترجمه کامل و رضایت‌بخش از دینکرد نداشته باشیم.^۱

ده سال قبل مجموعه میراث ایرانی با هدف تشویق و تسهیل انتشار ترجمه تفسیری جدیدی از دینکرد، آخرین پژوهش‌ها را در این زمینه منتشر کرد. پیشرفت عمده زمانی اتفاق افتاد که ژان پی دو مناش ترجمه فرانسوی خود را از کتاب سوم ارائه کرد که درواقع فقط شامل نصف متن دینکرد می‌شد. این اثر در مجموعه ما در ۱۹۷۳ در پاریس چاپ شد.

تصحیح دقیق و ترجمه پروفیسور شیکد از کتاب ششم دینکرد که بخش دیگری از کتاب دینکرد است، دومین اثر چاپ شده در مجموعه آثار میراث ایرانی است. امیدواریم که تکمیل و اتمام این مجموعه دیری نپاید و محققان دین زرتشتی و ایران باستان بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

احسان یارشاطر

دانشگاه کلمبیا

مقدمه (شائول شیکد)

۱. کتاب ششم دینکرد و ادبیات اندرزی

کتاب ششم دینکرد (عمل دین)، خلاصه عظیم الهیات زرتشتی و روایات سستی،^۱ بزرگترین مجموعه حکمت‌هایی است که به زبان پهلوی برجای مانده است. افزون بر این، تردید نمی‌توان داشت که این مجموعه از حیث محتوای آن، مهم‌ترین مجموعه در نوع خود به شمار می‌رود. در مجموع، دو گونه ادبیات آموزنده (یا اندرز) را به زبان پهلوی می‌توان از یک‌دیگر مجزا کرد:^۲ مواردی حاوی نصایح عملی و آنها که ویژگی اساساً دینی دارند؛ اگرچه به طور مطلق نمی‌توان این موضوعات را از هم تفکیک کرد زیرا از یک سو، مطالب غیردینی در ادبیات متقدم ایرانی چندان فراوان نیست؛^۳ و از سوی دیگر، برخی نوشته‌های دینی بعضاً به مسائل روزمره زندگی می‌پردازند؛ تفکیک این موضوعات کار چندان دشواری نیست. فی‌الواقع، می‌توان گفت که این امر، فوق‌العاده مشخص و معتبر است.

ظاهراً یکی از معروف‌ترین حکمای دوره ساسانی به نام آذریاد مهرسپندان، شمار قابل توجهی از اندرزها را نگاشته است. دو رساله از رسالاتی که نام او بر آنهاست عبارت‌اند از: اندرز آذریاد مهرسپندان (اختصار در این کتاب AdMah)، و برگزیده‌هایی چند از آذریاد مهرسپندان (اختصار در این کتاب WāzAd). این دو از حیث متن با یک‌دیگر ارتباط دارند؛ اما از نظر گونه‌شناختی به دو گروه مختلف تعلق دارند: اولی غیردینی و عمل‌گرایانه

1. On the Dēnkard cf. E.w. West, in GIPh, II, 91 ff.; J.C. Tavadia, *Mpers. Spr. U. Lit.*, 45 ff; J.de Menasce, *Encyclopédie*. In Persian there is a book by Mohammad Javād Maškūr, *Gofāri dar bāre - ye Dinkard*, Tehran 1325 H/1946.

2. On the andarz literature in general see the Works by West, Tavadia and de Menasce quoted in the preceding note as well as Christensen, *Iran*, 431 ff.; Eckhardt Fichtner, "Untersuchungen zu den mittelpersischen Handarzshā, *Trudy XXV meždunarodnogo kongressa vostokovedov*, II, Moscow 1963, pp. 328 - 329;" Über sprchliche Form und Rythmik mittel- und neuperischer Sprüche", *Mitteilungen des Instituts für Orientforschung*, Berlin, XI (1965), 55-70.

3. Though there are, of course, the heroic romances, pieces of historical narrative, and compositions of what one may call *Unterhaltungsliteratur* (such as king Xusrō and his page, Daxt astūrig etc.)

1. For an account of the editions and translations of the Dēnkard. See *Une encyclopédie mazdéenne*. P.4. and *HBuch der Orientalistik. Iranistik*. P.H.

است و دومی به طور مشخص پارسایانه^۱. سه قطعه دیگر اندرز که به آذریاد مهرسپندان منسوب است نیز به طبقه پارسایان تعلق دارد. تنها اندرزهای باقی مانده که می توان گفت ویژگی کاملاً غیردینی دارند عبارت انداز: اوشنر و بهزاد^۲.

حجم قابل توجهی از کتاب های اندرز که به پهلوی بر جای مانده ظاهراً به گونه ای از نگاهشده ها تعلق دارند که برای تعالیم دینی به کار می رفته اند. مقدار معتدبه دیگری نیز در دوره ساسانیان وجود داشته که مفقود شده و به ما نرسیده است؛ پاره هایی از آنها را می توان در ادبیات اسلامی^۳ و نیز کتاب هایی که افزون بر سرگرمی با هدف و غایتی تعلیمی نگاهشده اند یافت. سبک این کتاب ها روایی است نه کلمات قصار، از آن جمله می توان به خسرو و ریدک^۴، گزارش شطرنج^۵، یا درخت آسوریک^۶ اشاره کرد.

در گروه بزرگ کتاب های اندرزی که ویژگی دینی دارند، کتاب ششم دینکرد، به تنهایی یک شاخص به شمار می رود. تمام نگاهشده های اندرزی، خواه دینی و خواه غیردینی، واجد ویژگی عامیانه هستند. هدف همه آنها تعلیمی در سطح کاملاً ابتدایی، چه برای جوانان و چه برای بزرگسالان است. در مقابل، کتاب ششم دینکرد برای نخبگان نگاهشده شده است. مطالب آن پیچیده، دارای ارتباطات ادبی و مبتنی بر تلمیح، کنایه و جناس^۷ که گاهی دیرباب است. این کتاب هم چنین حاوی اشاراتی به غایت مبهم است که معنایی باطنی دارند^۸.

1. The correspondences between WāzAd and AdMah are as follows:

wāzAd	§21f	=	Admah	§149
	§39	=		§5
	§48f.	=		§11
	§69	=		§16

WāzAd has a particular affinity with PN. Which latter text probably borrowed form wāzAd. As far as the contents are concerned, one can notice a definite relationship between wāzAd and chapter 199 in Dk III, which contains the admonitions of Adurbād. As supposed to the worldly nature of AdMah, one has hardly an instance of pragmatic advice in wāzAd.

- For the abbreviations used here and throughout the book cf. the List of Abbreviations at the end.
- The best collection of Sasanian endarz material in Arabic and Persian is Misk., JX; 'Ahd Ardašir (ed. Ihsān 'Abbās, Beirut 1967); The letter of Tansar (ed. Mojtābā Minovi, Tehran 1932; trsl. M. Boyce, Rome 1968); and the great collections of Islamic adab like Mas 'udi, Tha 'alibi, Ibn Qutayba, Tawhidi etc. Cf. K.A. Inostrantsev, Persidskaja literatunaja traditsija v pervie veka islama, in Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de St. Pétersbourg, 8e série, vol. VIII, No. 13, St Pétersbourg 1909. (An english translation under the title Iranian influence on Moslem literature, y G.K. Nariman, Bombay 1918, is available.) Also Muhammad Muhammadi, Al, tarjama wa - l - nagl 'an al - fārisiyya fi - l - qurūn al islāmiyya al - ūlā, I, Beirut 1964.
- Cf. West, GPh, II, 118; Tavadia, Mpers. Spr. u. Lit., 134 f.
- West, GPh, II, 119; Tavadia, Mpers. Spr. u. Lit., 139f.
- West, GPh, II, 119; Tavadia, Mpers. Spr. u. Lit., 133f.
- Cf. below in chapter II of the Introduction.
- Cf. Shaked, Esoteric trends.

تاریخ تدوین دینکرد به قرن نهم باز می گردد^۱؛ اما شکی نیست که عمده مطالب موجود در کتاب ششم (و نیز برخی دیگر کتاب ها) بر سنت های شفاهی و احتمالاً اسناد ادبی مکتوب دوره ساسانی مبتنی است؛ حال آن که، برخی از آن ظاهراً به دوران باستان باز می گردد^۲. هدف کتاب، معرفی اعمال و باورهای کهن آموزگاران و دین مزدایی است، یعنی آن چه در اوستا آمده است. درواقع، می دانیم که بخش هایی از اوستا اندرز بوده است^۳؛ افزون بر این، ظاهراً برخی بخش های کتاب ششم دینکرد به سیاق فارسی غیرمعمول دوره میانه که نوعاً ترجمه بخش هایی از اوستاست، تدوین شده است^۴.

«کهن آموزگاران» را «دانایان پیشین» تفسیر کرده اند^۵. مطالب بخش اول، بدون نام نویسنده با این عبارت شروع می شود: «آنها هم چنین معتقد بودند» که آنها را به همان منبع روایی پیوند می دهد. همین قاعده در بخش های دیگر کتاب رعایت شده است. ذکر این مطلب دشوار است که چه مقاماتی را می توان به صورت دقیق با لقب «کهن آموزگاران» مورد خطاب قرار داد؛ این لقب از اوستا گرفته شده است. علاوه بر این اوصاف کلی، تعدادی از مطالب به فرزنانگان خاص با ذکر نام آنها منسوب است. آنها عبارت اند از: آذریاد مهرسپندان، آذریاد زرتشتان، خسرو انوشیروان، بخت آفرید، آذرفرینخ که همه آنها به عنوان نویسندگان اندرز دیگر متون نیز معروف اند. فرزنانگان دیگر عبارت اند از: اورمزد سیگ زیگ (م.سیستانی)، بهداد آذراورمزدان، آذر مهر، آذر نرسه و آذر بوزید^۶. این افراد همگی مربوط به دوره ساسانی هستند؛ اما این لزوماً به این معنا نیست که تمامی این مطالب را آنها در عهد ساسانی گفته باشند؛ چه بسا، این حکیمان صرفاً برخی مطالب را نقل کرده باشند. می توان گفت که در برخی موارد، حکمت متقدم، نام فرزانه ای ساسانی را بر خود داشته که آن را انتقال داده است؛ و با همین قاطعیت می توان بحث کرد که ممکن است مواردی از گفتارهای حکمی متأخر را یافت که بتوان آنها را به نوشته های شبه آسمانی حکمای ساسانی نسبت داد؛ اما از آن جا که هیچ یک از این فرضیه ها را نمی توان اثبات کرد، مجالی نیز برای

1. Cf. West, loc.cit. (above, note 1).
2. Cf. Menasce, Encyclopédie, 37 ff.; Tavadia, Mpers. Spr. u. Lit., 65 f.
3. Menasce, op. cit., 38f., and some further passages in Dk VIII and IX.
4. This may be the case, for example, with sections 12, 45; 69, 93 and other sections, although it is by no means easy to identify such cases with any certainty.
5. Cf. commentary Ia.2.
6. Details of these persons (in so far as known) will be found in the commentary.

سرآغازی مناسبند و در اغلب موارد، راهنمایی قابل اعتماد توانند بود؛ اما با وجود این، در معدودی از موارد گمراه کننده‌اند. در برخی موارد، مطلب در جایی که این اوراد سرآغازی آمده آغاز نمی‌شود^۱ و در برخی موارد، نبود این اوراد سرآغازی سبب شده سنجانا مطالبی را که کاملاً از هم مجزا هستند در یک گروه بیاورد^۲. زمانی که می‌خواهیم بخش‌های بزرگ‌تر کتاب را از هم جدا کنیم تغییر این اوراد همیشه به معنی آغاز مجموعه جدیدی از مطالب نیست^۳. علی‌رغم این نواقص، بهتر است که نظام شماره گذاری سنجانا را حفظ کنیم، چرا که این کار، ارجاع از این چاپ به چاپ سنجانا را تسهیل می‌کند؛ در عین حال، در صورت لزوم زیرشاخه‌های دیگری از این تقسیم‌بندی ارائه می‌گردد.

نکته دیگری که به ما نشان می‌دهد این اثر تصنیف یک شخص واحد نیست آن است که چندین متن تکراری در کتاب وجود دارد یعنی، چند مطلب بیش از یک‌بار به طور مشابه در بخش‌های مختلف کتاب آمده‌اند^۴.

بسیاری از مطالب کتاب ششم دینکرد، خواه به طور شفاهی و خواه به صورت مکتوب، به طور مستقل بیان شده‌اند و برخی از آنها بخشی از مجموعه دیگری از اندرزها را تشکیل می‌دهند. این مطلب توجه‌گر آن است که فقرات جدا مانده از کتاب ششم دینکرد در *جاودان خرد مسکویه*، در نسخه عربی وجود دارند و بعضاً مطالب کوتاهی از کتاب ششم دینکرد در آن جا با هم آمده‌اند (هرچند ترتیب قرار گرفتن آنها متفاوت است)^۵، حال آن که در موارد دیگر، معمولاً کل مجموعه‌های اندرز به طور کامل ارائه شده‌اند و ظاهراً ترتیب اولیه خود را حتی در متن عربی حفظ کرده‌اند^۶. ترتیب این نوع از متن، بسیار متزلزل است چرا که مطالب عمدتاً ارتباط منسجم و پایداری با هم ندارند.

این فرض را که کتاب ششم دینکرد مرکب از مجموعه‌های مجزایی از مطالب بوده این

رد صحت این انتساب‌ها نداریم؛ خاصه به این دلیل که آنها خدش‌های به دانش ما درخصوص ادبیات ساسانی وارد نمی‌کنند. تا آن‌جا که می‌دانیم انتساب‌های معمول اندرز در منابع مختلف و ظاهراً مستقل، کاملاً منسجم‌اند^۱. این واقعیت، این رأی را تقویت می‌کند که در مجموع، انتساب تک تک قطعات اندرز به طور قطع، انعکاسی از سنتی پایدار و متقن است.

پیشتر گفته شد که در اوستا اندرز وجود دارد در عین حال، بخش‌هایی از اوستا که در آن این اندرزها باید وجود داشته باشد، به زبان اصلی موجود نیست و تنها خلاصه‌هایی به زبان پهلوی در برخی موارد، محتوای کلی متن اوستا را در خود دارند. در برخی از بخش‌های کتاب ششم دینکرد انعکاسی از اندرز اوستایی حفظ شده است هرچند غالباً، دینکرد به نظر، نوعی شرح و تفسیر متن (زند) اوستاست؛ در عین حال، این مسأله به ندرت به وضوح بیان شده است. بخشی از این مطلب را می‌توان از کاربرد شایع سبک مدرسی در تفسیر مفاهیم دینی حدس زد که قاعدتاً از تفسیر اوستا بسط یافته است. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در تفاسیر عینی به زبان پهلوی متن اوستا ملاحظه کرد^۲. کتاب ششم دینکرد، فی نفسه، سرشار از نمونه‌های تفسیر عرفانی نظیر مواردی است که در ادبیات مدرسی یهودی می‌توان یافت^۳.

۲. ساختار کتاب

کتاب ششم دینکرد به طور مشخص تألیفی است از منابع مختلف. این بدان معناست که دینکرد مجموعه منسجم و همگنی از مطالب و اندرزها نیست که نویسنده واحدی داشته باشد و در واقع می‌توان گفت که این کتاب متشکل از چندین بخش بزرگ است که هر یک به تنهایی یک مجموعه را تشکیل می‌دهند. آن‌چه که این بخش‌ها را از یک‌دیگر جدا می‌کند اوراد سرآغازی تکرار شونده است. این شیوه را سنجانا، نخستین مصحح متن به کار برد تا کتاب را به بخش‌ها و حتی سرفصل‌های کوچک‌تر تقسیم کند؛ تقسیم‌بندی‌ای که به دلیل سهولت ارجاع، در چاپ کنونی کتاب نیز حفظ شده است؛ اگرچه این اوراد

1. For example, D7e, which forms in effect the first part of D8, though the opening formula *gōwēnd* comes only at the beginning of the latter.

2. Cf. for example E45, which contains a number of sayings not marked by any formula.

3. As will be noticed below, B48- c47 form one collection, although B48-B53 seemingly belong to the group of sayings beginning with *ud ēn - ēz paydāg*, while C1 ff. have the formula *ud ēn-ēz edon*.

4. References are give in the commentary.

5. E.g. Misk, JX, 38.18 -39.6, where the following sequence of saying can be established: DkVI 31; unidentified passage; D1c; another unidentified passage; 131; 224.

6. The best example for this is *Ayādgar ī Wuzurgmīhr*, found in a complete Arabic version in Misk., JX, 29-37s.

1. It is possible to refer for example to the various texts attributed to Ādurbād, discussed above (cf. note 4), or to the numerous *Wuzurgmīhr* texts, in the Pahlavi and Arabic versions.

2. A good example for this procedure is afforded by the interpretation of Avestan *ərəs* as if it were to refer to *ariš*, the demon; cf. Molé, *culte*, 204.

3. Cf. the notes in *Esoteric trends*, 199 f., and the remarks in section II of this Introduction about puns and other literary devices and about the spiritualized interpretations of DkVI.

واقعیت را تقویت و تأیید می‌کند که برخی عباراتی که ظاهراً نشانگر پایان یک کتاب یا مجموعه هستند در اواسط کتاب ششم دینکرد می‌آیند؛ به عنوان نمونه:

کسی که می‌داند چگونه به موضوعات این کتاب توجه کند نفس خود و دیگران را بهتر خواهد شناخت (فقره ۶۶).

این جمله، ظاهراً روشنی مناسب برای پایان دادن و یا آغاز کردن یک مجموعه بوده است؛ اما تا اندازه‌ای خارج از محلی است که باید باشد. مشابه چنین مسأله‌ای را می‌توان در عبارت ذیل مشاهده کرد:

این، رونوشتی است از کتاب آذریاد پسر مهرسپند که آنها آن را با مشورت کهن آموزگاران نگاشتند (فقره A6d).

حق دارید این گونه فرض کنید که چنین اظهار نظری زمانی به عنوان انجامه یکی از نسخ خطی به کار گرفته شده که مؤلف کتاب ششم دینکرد آن را به عنوان گلچینی از گفتارها - احتمالاً در تمام قسمت دوم (مثل A1-A6d) و شاید بخشی از قسمت اول و دوم (مثل A6d-1) از کتاب ششم دینکرد - در تدوین کتاب خویش استفاده کرده است بدون توجه به این که می‌بایست عنوان همراه آن را حذف کند. می‌توان گفت که این کتاب تقسیمات متعددی دارد که از پیش، تک تک مجموعه‌های اندرز را در خود داشته است. تقسیماتی که می‌توان در این کتاب مشخص کرد به قرار زیرند:

۱. از آغاز تا پایان A6d. کل این قسمت، یک بخش بزرگ است که عمدتاً به مسائل دینی اختصاص دارد و بر تقوای درونی و خدمت به ایزدان تأکید دارد. مطالب کوتاهی را که با هم مرتبط هستند می‌توان در درون این بخش مشخص کرد.

فهرستی آزمایشی از قسمت‌های مرتبط با هم این بخش را در اینجا می‌آوریم:^۱

La-47(?)	162-164
48-49	165-170
50-54	171-185(?)
55-58	189-198
59-66(?)	199-200
67-71(?)	208-209

1. While some of the units indicated here may be questioned, some additional groups of paragraphs could be suggested as belonging together.

77-79	215-217
80-81	221-224
104-105	235-237
113-120(?)	239-240
128-132	255-256
134-135	264-265
138-140	276-280, 281-283, 284-294(?)
141-152	302-325(?)
158-161	A5-A6d

۲. تعدادی از قسمت‌های کوچک‌تر به این شرحند. B1-B47 مجموعه‌ای است که با بیان تفاوت بین خلقت اورمزد و اهریمن و کارکرد زرتشت در ارتباط با نوسازی، تفاوت بین راست و دروغ، و پارسایی و گناه آغاز می‌گردد. از دو گونه حکمت بحث شده است و کاربردهای عملی مختلف قوه خرد در شناخت حد و مرز اعتدال بر شمرده شده است. این بخش با هشدار در مورد احتیاط بسیار در عمل در این دنیا پایان می‌پذیرد.

۳. B48-C47 بخش بزرگی است شامل مطالبی با ساختار یکسان: انسان نباید «الف» را انجام دهد چون کسی که «الف» را انجام می‌دهد «ب» است یا «ب» را انجام می‌دهد. این بخش ممکن است به همان مجموعه بخش قبل (=۲) متعلق باشد چون هر دو بخش عمدتاً صفات مختلف انسان را ارزیابی و در مورد آن قضاوت می‌کنند. در مقابل این مطلب را می‌توان گفت که برخلاف نظم صفات در این بخش (=۳) رویکرد B14 به بعد بسیار نظام‌مندتر است و ظاهراً مبتنی بر اصول اخلاق ارسطویی است.^۱ صفات مذکور در B48-C47 نیز ظاهراً با صفات بخش ۲ تفاوت دارند چون عینی‌تر و عملی‌ترند.

۴. C48-C83 که به یک مجموعه تعلق دارد. عمده این بخش شامل مطالبی است که صفات و اعمال مختلفی را که سبب بروز صفات یا اعمال خوب و بد دیگر می‌شوند برمی‌شمرد. این بخش با ذکر فهرستی از صفات مختلف پایان می‌یابد.

۵. D1-D12 مجموعه مجزایی از مطالب را شامل می‌شود با این ویژگی که اغلب بندها به نام نویسنده آنها اشاره دارد. مشخصه دیگر این بخش آن است که این بخش حاوی حکایت‌های اخلاقی است که به عنوان شاهد مثال آورده شده‌اند.

۶. E1-E45n شامل مجموعه‌ای از مطالب گوناگون در باب موضوعات دینی است که عمدتاً با نام مستعار آمده‌اند.

1. Cf. Menasce, Encyclopédie, 52 f.

اگرچه کتاب ششم دینکرد از چندین بخش مجزا تشکیل شده اما ترتیب مطالب هر یک از مجموعه‌ها کمابیش سلیقه‌ای است.^۱ درعین حال، نمی‌توان گفت که مجموعه‌ای از مطالبی است که بدون مقصد و غایتی بیان شده‌اند. ویژگی دینی کلی آن مشخص است و برخلاف مجموعه اندرزهای دینی دیگر، کمتر به وظایف آیینی، اقرار به دین و باور درست می‌پردازد و عمدتاً به موضوعات ذهنی، شاید بتوان گفت تأملات ذهنی تمایل دارد.

شاید بتوان چند نکته ادبی را پیدا کرد. نمونه‌هایی از گفتار مجازین در کتاب ششم دینکرد وجود دارند. چند نمونه از تشبیه‌ها را در اینجا ذکر می‌کنیم.

شخصیت مانند علف در کوه و دشت فراوان است (186).

به همان گونه که از یک پسر جوان مواظبت می‌شود باید مراقب بود شادی نیز حفظ شود (189, 222, E30b).

معلم مانند آینه است (224).

مردم از فقر گریزانند درست همان‌طور که سعی می‌کنند از هزینه‌های مربوط به فراهم کردن مخزنی برای آب باران یا ساخت دیواری برای جلوگیری از حمله پرهیز کنند (304).

دین و کلام مقدس مانند گوشت و پوست هستند (324).

جسم باید مانند گودال باشد و نه قله (208, E35b).

این تشبیهات ظاهراً نوعی از ادبیات فارسی میانه هستند. مشابه آن را می‌توان در ادبیات مانوی در فارسی میانه^۲ و در بخشهایی از ادبیات اسلامی که پیشینه ادبیات ساسانی‌اش را می‌نمایاند، یافت.^۳

ویژگی سبک برخی از فقرات کتاب ششم دینکرد آن است که موضوعی را به صورت معما مطرح می‌کند که باید آن را حل کرد:

چیزی وجود دارد که نکته ذیل در مورد آن صلیح است: کسی که درون آن ایستاده

نمی‌خواهد از آن خارج شود و کسی که درون آن نیست می‌خواهد وارد شود (57).

کسی که در دین ایستاده نمی‌خواهد از جایی که ایستاده خارج شود (58).

بدون جمله 58، بند پیشین مبهم خواهد بود و ظاهراً عمدانه به شکلی غیرقابل فهم بیان شده است. می‌توان حدس زد که این مسأله در اصل یک ابزار ادبی نبوده است؛ بلکه ما در اینجا با انعکاسی از یک شیوه شفاهی تعلیم مواجهیم. تدریس شفاهی، فن شناخته شده‌ای است که سبب انگیزه و علاقه و ناباوری از طریق بیان عباراتی است که ماهیة متناقض یا گنگ و مبهم‌اند و سپس تفسیر آن عبارات است به روش دلخواه.^۱ در موعظه‌های عمومی نیز همین روش را می‌توان به عنوان یکی از ابزارهای خطابه به کار گرفت.^۲ نمونه‌های دیگری از این گونه معماها را می‌توان در کتاب ششم دینکرد پیدا کرد.^۳

چندین نمونه برای کاربرد جناس برای بیان یک نکته اخلاقی یا دینی وجود دارد؛^۴ بنابراین، ما بازی با کلمات مشابه را می‌بینیم در مه گاریه «م. کار مهم و بزرگ» و «مهر کاریه» [م. کار مهربانانه] در 46؛ در دو معنای کلمه «اخو» به معنای اندیشه و خدا در 30؛ در شباهت کار (=عمل) و کاران (=مردم) در 132؛ و «هوگ» (م. خوب) و «آهوگ» (م. بند) در 260. کلمه «ماندگ» (=گناه) یعنی آنچه که باقی می‌ماند در 37 اصطلاح «هوسند خیر» که به معنای راضی و خشنود است در قسمت 197 به گونه‌ای آمده که گویی به معنای راضی بودن از مادیات است؛ گویا قسمت دوم کلمه مرکب، ارزش ریشه‌شناسی بیشتری داشته است.

در برخی موارد نمونه‌هایی در اختیار داریم که اصطلاحات معمول و متداول را به صورت معنوی تعبیر کرده است، مثلاً «خوردن غذای دل» و عبارات مشابه در 319 که معنای دینی به آنها داده شده است. در 23 و 91 تعریفی معنوی از سخاوت آمده است. نوشیدن هوم، نوشیدن شراب و بستن کمر بند مقدس در 108 به گونه‌ای معنوی تعریف و تعبیر شده‌اند، و زشتی اندیشه بد، دزدی و امثال ذلک نیز به همین نحو در 269 آمده‌اند.^۵

1. Cf. L. Renou, "The enigma in the ancient literature of India", *Diogenes*, 29 (1960), 32-41.
2. This seems to be the basis for some passages in the Jewish midrash literature which are phrased like a riddle followed by its solution. Cf. I. Heinemann, *Darke ha-aggada*, Jerusalem 1954, 12.
3. Cf. 53, 131, A3, E13-E14.
4. Etymological (or pseudo-etymological) explanations are very common in early and later Indian Literature. For the Jewish midrash Cf. Heinemann, op. cit. (above, n. 13), 110 ff.
5. Further examples for the same process are: 3, 113, 267, 322, D1c. An analogy to this could be adduced, for example, from the interpretation of water as a symbol of the law in Jewish midrash; cf. Heinemann, op. cit., 132 f.

1. Though there are often some sequences which are meaningful. It is on the strength of these sequences that the attempt to discover groups of sayings in the first division of the book made above, is based.
2. For example, in *MirMan* I, 203, Where the creation of the world is likened to the work of various artisans. Manichean Middle Persian and Parthian verse abounds in examples of such devices.
3. One need only recall the famous parables in Burzōyē's introduction to *kalīla wa- Dimna*. Similar devices are found in the Testament of Ardashir, or in passages from *Sāhnāma* clearly derived from Middle Persian literature; for a particularly striking example see the commentary 304. 5. Where the corresponding *Sāhnāma* passage is quoted.

۳. برخی موضوعات کتاب ششم دینکرد

پرداختن به موضوعاتی که در این کتاب آمده‌اند، جدای از مابقی ادبیات زرتشتی دشوار است. به علاوه، تحمیل یک دیدگاه ساختارمند در مورد کتابی این چنین که اساساً مجموعه‌ای از مطالب است و هدف از آن ارائه یک استدلال پیوسته نیست نیز کار آسانی نتواند بود. از این رو، نکات ذیل را تنها با ملاحظه و توجهی خاص می‌توان معتبر دانست. خرد، دانش یا دانایی و اصطلاحات مرتبط با هم در کتاب ششم دینکرد کاملاً مشخص‌اند. برخلاف دیگر متون پهلوی که در آن مفهوم خرد ستوده شده و این مفهوم یک فرضیه مستقل الهی و هم‌تراز با یا متعالی‌تر از مهرسپندان^۱ (شش فرشته درگاه اورمزد) شده است و ظاهراً جایگاه یک ابزار عملی را برای دستیابی به موقعیت عالی و کامیابی در زندگی دارد^۲، در کتاب ششم دینکرد کاربرد این اصطلاح بخشی از نظام جامع دینی است؛ لذا، زنجیره‌ای از دانایی، فرزادگی و شجاعت داریم که جهان از طریق آنها خلق و حفظ شده و به وسیله آنها پرتراوت و یا بازسازی خواهد شد^۳ (311). بخش بعدی که ظاهراً خرد و دانایی را جا به جا کرده، این قسمت را تفسیر می‌کند (312). تفسیر اخلاقی و معادشناختی از مطلب اول در 311 را مطلب 313 که خرد را با آتش (آزمون سخت/ordeal) مقایسه می‌کند، تأیید می‌نماید.

دانش، پیش شرط دین و وجه تمایز اساسی بین دو قدرت است: تمایل اورمزد برای شناخته شدن و خواست اهریمن برای ناشناس ماندن (31). بنابراین، به نظر می‌رسد یکی از جوانب خرد، تذکر و هشدار است که غالباً بیان می‌شود و آن این است که هر شخص باید نظر دقیق و روشنی در مورد موقعیت خاص خود در ارتباط با اصل خویش، الهی یا اهریمنی، و سرنوشت خود داشته باشد. ضرورت خودشناسی بیش از یک مرتبه در کتاب ششم دینکرد مطرح شده است (به عنوان مثال، در 302, D6a, 136, 227) و نمونه‌های بی‌شماری نیز در کتب دیگر دارد^۴. طرح کلاسیک این ضرورت در آغاز متن، تحت عنوان پندنامه یا گزیده اندرز کهن آموزگاران آمده است.

1. This is the case in *Mēnōg ī Xrad* "The Spirit Wisdom", Where the First chapter especially puts wisdom above everything else.
2. Such is the spirit of the two poetic compositions on wisdom, Cf. "A Hymn to Wisdom" and "A Poem in Praise of Wisdom", published by me in *Henning Mem. Vol.*, 395 ff.
3. Or, as translated in the body of this book "He", i.e., Ohrmazd.
4. PhIT 57 (§11); 39 (APeII§5); SGV X, beginning.

کهن آموزگاران، یعنی طرفداران نخستین^۱ دانایی در الهام برخاسته از دین گفته‌اند^۲ هر انسان، زمانی که که به پانزده سالگی می‌رسد باید این چیزها را بداند: من که هستم؟ از آن که هستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا بازخواهم گشت؟ از کدام تبار هستم؟ وظیفه‌ام در این دنیا چیست؟ پاداش دنیای دیگر چیست؟ آیا از عالم دیگر آمده‌ام یا از این عالم نشأت گرفته‌ام؟ به او رمزد تعلق دارم یا اهریمن؟ به ایزدان تعلق دارم یا شیاطین؟ چه تعداد راه وجود دارد؟ کدام دین^۳ از آن من است؟ منفعت و ضرر من چیست؟ دوست و دشمن من کیست؟ یک مبدأ وجود دارد یا دو مبدأ؟ از کدام خیر بر می‌خیزد و از کدام شر؟ از کدام نور می‌آید و از کدام ظلمت؟ از کدام بوی خوش بر می‌خیزد و از کدام بوی بد؟ از کدام قانون و از کدام بی‌قانونی؟ از کدام بخشایش و از کدام نابخشودگی؟ (متن پهلوی، 41)^۴

افزون بر تأکید بر خودشناسی، تأکید قابل توجهی نیز بر بیان صادقانه در دانایی فرد شده است. شخص باید صادقانه چیزی را که نمی‌داند بگوید نمی‌دانم (2, 183, E36) و این مسائل را از مراجع آگاه و راستین بپرسد (154). در همخوانی با ماهیت دین زرتشت، خرد باید معطوف به عمل باشد (24) و باید با خوبی همراه بوده و متعادل شود، چرا که در غیر این صورت بدعت و ظلم در ذاتش وجود دارند (128؛ متن پهلوی 151 به بعد، WāzAd فقره 68). شخصیت (= خیم) در قیاس با خرد در برخی جاها جایگاه مهم‌تری را در سلسله مراتب به خود اختصاص می‌دهد (253, E8, 6)؛ حال آنکه در جاهای دیگر، مفهوم دین یا روان را در جایگاه سلسله‌مراتبی بالاتری می‌بینیم (3).

برخلاف این مورد، مفهوم خرد در میان مفاهیم انتزاعی متون اندرزی دینی عامیانه (مانند یادگار بزرگمهر^۵ یا پندنامه^۶) مقام اول را دارد. در این متون، کارکرد خرد عبارت است از هدایت انسان به سوی شناخت وظیفه دینی خود در زندگی که در نهایت منجر به

1. fradom. dānišnān, cf. 1a 2.

2. i.e., form the Avesta.

3. dēn means not necessarily an established religion in the conventional sense, but a faculty of the individual Which represents the person's religious consciousness. Cf. further in this Introduction.

4. The Text has been edited and translated several times. Cf. particularly A. Freiman, in WZKM, 20 (1906), 149-165, 237-280; Nyberg, Hfssb., I, 17-30; H. Corbin, Pour Davoud Commemoration Volume, II, Bombay. 1951, 129-160; Zaehner, magi, 20- 28; M. Nawbi, RFLT, 12 No. 4 (Winter 1339), 513-535; M.F. kanga, Bombay 1960.

5. Cf. e.g., PhIT 92 (AW §53-58).

6. E.g. PhIT 46f. (PN §37-38).

پاداش یا جزا در آخرت خواهد شد.

اورمزد آفریدگار برای واپس راندن شیاطین و برای کمک به انسان پدیده‌های بسیاری را خلق کرد که مراقب روح باشند: حکمت ذاتی، حکمت اکتسابی، امید، خرسندی، دین و مشورت با عقلاً.

کارکرد هریک از این مینوان چیست؟ کارکرد حکمت ذاتی عبارت است از: محافظت شخص از ترس^۱، گناه عمدی، و رنج بیهوده؛ توجه به فساد مادیات و پدیده‌های این دنیا و پایان کار جسم؛ نکاستن از آنچه به نوسازی مربوط است و نیفزودن بر آنچه به ناپایداری و فناء انسان مربوط است.

کارکرد حکمت اکتسابی عبارت است از: شناخت راه راست و قرار گرفتن در آن؛ توجه به آنچه گذشته است و آگاه شدن از آنچه پس از این می‌آید؛ باور نداشتن به آنچه ناممکن است؛ و شروع نکردن کاری که نتوان آن را تکمیل کرد (متن پهلوی 90 به بعد. Aw فقرات 43-47).

در مجموعه‌ای از نوشته‌ها که آنها را متون غیردینی اندرز نامیده‌ایم، مفهوم کاملاً متفاوتی از حکمت رخ می‌نماید. به عنوان نمونه می‌توان فقره کوتاهی از متن منسوب به آذریاد مهرسپندان را ذکر کرد:

به تو، پسر نیک بختم می‌گویم: بهترین چیز برای آدمیان حکمت است. چون اگر، خدای ناکرده، ثروت برود یا ربه تلف شود، حکمت باقی خواهد ماند. در امر دین کوشا باش چون سختکوشی بزرگ‌ترین معرفت است و بزرگ‌ترین امید، مینو است (متن پهلوی AdMah 67 فقره 104 به بعد).

البته، جایگاه دین محفوظ است؛ اما از حکمت در جایگاهی برجسته‌تر یاد می‌شود و تا اندازه‌ای از این حیث که می‌تواند شخص را در زمان از دست دادن ثروتش حفظ کند، کاربرد عملی‌تری دارد.^۲

دو روشی که انسان می‌تواند از طریق آنها حکمت را کسب کند عبارت‌انداز: فرهنگ

یا شاگردی کردن، و مشورت با عقلاً یا نیکان. هر دو مفهوم با مفهوم مدرسه دینی و بعضاً با آتشکده ارتباط دارند.

فرهنگ را باید طلب کرد و توسعه داد. فرهنگ، بذر دانش است و ثمره‌اش خرد است.^۱ انسان به وسیله فرهنگ، از طریق خرد، به رفتار درست می‌رسد و وظیفه‌اش را در دنیا انجام می‌دهد که همانا بیرون راندن شیاطین از این دنیاست (C49-C50). مسؤولیت آموزش همسر و غلامان بر عهده سرپرست خانواده است که باید به خوبی با آنها رفتار کند (مفهوم فرهنگ به طور مشخص شامل مفهوم توبیخ و گوشمالی خطا کاران نیز می‌شود).^۲ انسان باید به آنها بدون ترحم، عشق بورزد و از گوشزد دائمی عیوب و اشتباهاتشان اجتناب کند چرا که در غیر این صورت، آنها دلسرد می‌شوند (C33-C38). تقصیر گناهانی که فرزندان ناآزموده مرتکب می‌شوند به عهده والدین آنهاست.^۳

یک عبارت در یکی از متون غیردینی اندرزی، فرد را مجبور می‌کند که فرزندانش را به دبیرستان بفرستد «چرا که نوشتن، سعادت است».^۴

به بزرگسالان توصیه شده که هرگز از حضور در مدرسه دینی به مثابه یکی از راه‌های محافظت از دین دست نکشند (84-98). توصیه دیگری که تا حدودی متفاوت بیان شده عبارت از این است که خود را شاگرد کنیم (110). معلوم نیست که آیا این توصیه نحاکمی از حضور یافتن در محضر یک استاد مشخص است یا صرفاً داشتن یک اراده تسلیم‌پذیر برای یادگیری. می‌توان فرض کرد که شرط مربوط به مدرسه دینی به گونه‌ای است که می‌تواند برای هریک از اعضای جامعه زرتشتی به کار رود حال آن‌که، شرط شاگردی صرفاً مخصوص کسانی است که می‌خواهند روحانی شوند. اصطلاح شاگرد به طور خاص به عنوان درجه‌ای از آمادگی برای روحانیت به کار نمی‌رود^۵ و شامل توصیه‌ای در خصوص نحوه رفتار با استاد است که در رساله‌ای که شخصیت روحانیون را توصیف می‌کند، آمده است «درباره پنج خیم روحانیان»:

1. PhIT 47 (PN §41)

2. PhIT 59 (AdMah §13). It should be noted that *zan ud frazand ī xwēš jud az frahang be ma hil* does not mean "do not withhold your wife and child from culture" (R.N. Frye, *The Golden Age of Persia*, New York 1975, p. 20 with note 44 on p.250); it signifies rather "Do not let your wife and child be without correction (or discipline)".

3. PhIT 46 (PN §34)

4. PhIT 63 (AdMah §58)

5. One *hāwīšt* see my note in *Esoteric trends*, 203 ff.

1. That is, from doing things which are reprehensible in the religion, and which therefore entail fear of demons and eschatological punishment.

2. The text goes on to enumerate the function of the other faculties.

3. Cf. the "hymn in Praise of Wisdom" (above, note 2), and Ošnar §39.

نتیجه آن، خوبی در انسان منزل می کند (C77). نیکان در این دنیای مادی همانند ایزدان در عالم مینواند: کسی که در این دنیا با نیکان است در آن دنیا با ایزدان خواهد بود (133). آنها که در عالی ترین سطوح و مراتب دینی هستند با ایزدان همراهند، آنها که در سطح پایین تر هستند با پارسایان ارتباط دارند و آنها که پایین ترند با شایستگان همراهند (206). ایزدان و نیکان گویی در اینجا بر زنجیره ای قرار دارند؛ آن چه آنها را از هم جدا می کند درجه شان است نه جوهرشان. همین قضیه در مورد ارتباط بین بدان و شیاطین به کار می رود. تعجبی ندارد که از نگاه مفهومی، نفس، یک ایزد است؛ نفس شخص پارسا، مطمئناً، الوهی خواهد بود.

عبارت «با ایزدان هم غذا شدن» را می توان «هم غذا شدن با نیکان» تفسیر کرد (319). در سلسله پرسش و پاسخ های «پند نامه» سؤالاتی که فرد از خود می پرسد عبارت اند از: من از آن اورمزد یا اهریمن؟ من از آن خدایانم یا شیاطین؟ من به نیکان تعلق دارم یا بدان؟ من انسانم یا شیطان؟ (متن پهلوی، 41).

البته هسته حیات دینی، ایمان است. ایمان، پیش شرط دستیابی به پارسایی است که به حسب قانون دین با بی گناه بودن، بی تقصیر بودن و بری بودن ارتباط دارد و در تقابل با وضعیت خطاکاری است.¹

ایمان واقعی شامل تفکر دائم در مورد موجودات زمینی و روحانی خوب است (E4) و عبارت است از درخشان و با حرارت بودن مانند آهن آهنگری (E22f, D10). غایت و تحقق ایمان، عمل دینی است و به نظر می رسد برای پارسایی بدون عمل دینی هیچ ارزشی وجود ندارد (E15). این معنای سه اصل زرتشتی است: پندار، گفتار و کردار که اولی راه را هموار می کند و از طریق دومی به سومی راه می برد و در این سومی، پندار تحقق می یابد؛ اما معنای کامل انجام وظیفه، نیت مطابق با آن است. تعبیر رایج برای آن این است که شخص، کار را محض رضای ایزدان یا برای نفس انجام دهد (A2). در واقع اگر شخص هر کاری را فقط برای ایزدان انجام دهد پارسا می شود و مهم نیست که چگونه آن را انجام می دهد (273-274). در «مجلس مینوان» کارهای نیکی که شخص می توانسته انجام دهد، ولی انجام نداده و تمایل داشته که انجام بدهد نیز محاسبه می شوند. هم چنین، در مورد

نخست، رفتار کردن به شیوه ای که سزاوار خوش نامی است برای این که حق رئیس، استاد، قاضی و پدر را ادا کند. دوم، هشدار برای پرهیز از بدنامی. سوم این که، کسی که چیزی را از استادی نشنیده نباید بگوید که آن چیز را آن استاد گفته است برای این که به او آسیب نرسد و با چوب بلند تنبیه نشود. چهارم این که، اگر چیزی را از استادی آموخت آن را سخاوتمندانه به افرادی که شایستگی دارند انتقال دهد تا این که از شخص درستکار، تبلیغ نامش سلب نشود (متن پهلوی، 130، فقرات 7، 9، 10).¹

آموزش، شخصیت فرد را عوض نمی کند؛ بلکه آنها که شخصیتشان کاملاً خوب و کاملاً بد شده از طریق آموزش تغییر می کنند (68). شخصیت برخی افراد را به سختی می توان تعیین کرد و تنها با تلاش بسیار آموزشی است که می توان دید آیا آنها خیرند یا بد (104, 102). بهترین آموزش، ذکر نمونه از اشخاص است که برای آن از تشبیه آینه استفاده می شود (224, 223).

انسان دائماً به توصیه هایی بر می خورد مبنی بر این که با نیکان مشورت کند. باید نفس را بیشتر به سه مکان هدایت کرد: خانه فرزندان، خانه نیکان، و آتشکده (323) تا عاقل تر و پارسا تر شده از چنگ شیاطین رها گردد. هم چنین به ما گفته شده که هر روز برای مشورت به جمع نیکان برو؛ چون کسی که برای مشورت به جمع نیکان می رود ایزدان برای او پارسایی و کردار نیک بیشتری اختصاص می دهند.² نباید مشورت با نیکان را در هیچ موردی ترک کرد؛ هدف از مشورت با آنها اصلاح خطایا و کسب فضائل است بیش از آن چه که دیگر مردمان دارند (95, 294, 255, 251؛ متن پهلوی 91AW فقرات 51).

در سطح مادی، همراهی با نیکان یا عقلاً غالباً ستوده شده و در اندرزاها، چه دینی و چه غیر دینی، بدان توصیه شده است. از این رو، در اندرهای غیردینی به ما گفته شده که با انسان نجیب، ماهر، هوشیار و دارای شخصیت نیکو مشورت و دوستی کن³ و توصیه شده که دختر به مرد خردمند داده شود.⁴

نیکان اغلب با ایزدان همراهند. انسان باید خود را تسلیم ایزدان و نیکان کند که در

1. There is no evidence to support the theories of ecstatic groups of disciples following their masters in Iran as argued, for example, by G. Widengren, *Orientalia Suecana*, 2 (1953), 60 f.
2. PhIT 152 (WāzAd § 70-71); PhIT 47 (PN § 44). In a similar sense also 251.
3. PhIT 60 (AdMah § 31). Also to keep the company of the wise: Ošnar § 27; PhIT 99 (AW § 204); to respect the wise: PhIT 61 (AdMah § 36).
4. PhIT 62 (AdMah § 50); 65 (91).

1. the terms were treated by me in Mon. Nyberg, II, 216 ff.

انسان بد، اعمال بدی که انجام نداده نیز محاسبه می‌شوند (140).

یکی از بهترین تعبیر برای ایمان عبارت «تسلیم شدن به ایزدان» است (28,166). یکی از مؤلفه‌های وابستگی به ایزدان در آن دسته از متونی که از تسلیم نفس به ایزدان سخن می‌گوید تلویحاً آمده است (E1)، ایزدان به آن شخص توجه داشته و مراقب اویند؛ اما به شخص هشدار داده می‌شود که از جهد و تلاش باز نایستد چرا که امور نفسانی در حوزه مسئولیت شخص قرار دارند (291). انحراف از ایمان و روی آوردن به شیاطین عملی منفی است؛ اما در متون پهلوی تعبیری وجود دارد که حاکی از اظهار ترحم و دلسوزی نسبت به بدبختی و رنج انسان‌های بدی است که فهمیده‌اند چگونه فریب شیاطین را خورده‌اند (E12). دین در آیین زرتشتی معنایی ضمنی دارد که آن را شبیه «نفس» می‌کند؛ یعنی یکی از جوانب مینوی شخص، قدرت نفس اوست؛ اما زبان دینی آیین زرتشتی هیچ‌گاه دیگر معنایی ضمنی این اصطلاح را از دست نمی‌دهد. هم‌چنین، کلمه دین به طور مستقیم نشان دهنده مفهوم انتزاعی یا دیدگاه جمعی یا رسمی نسبت به دین نیز هست و اسم خاصی است که برای پدیده‌ای جهان شمول به کار گرفته می‌شود. در همین حال، اصطلاحی است که در متن اوستا با تعبیری مانند «در دین پیداست» متجلی است.

عزیزترین چیز برای انسان که او باید آن را سامان دهد و با آن سعادت‌مند می‌گردد، حتی اگر دیگر امور را سامان ندهد، دین است (33). به نظر می‌رسد پایبندی به دین با انجام امور مختلف بر طبق میل و سرشت آدمی امکانپذیر است: تمایل به غنی بودن و فقیر بودن، عالم بودن و جاهل بودن (310). گوهر دین همچو آینه است و انسان با نگاه در آن تمام خوبی‌ها و بدی‌هایی که در وجودش هست می‌بیند (261). تشبیه دیگر، تشبیه نور و ظلمت است: اعمال درستی که شخص انجام می‌دهد نوری است که او را به سوی دین هدایت می‌کند در حالی که گناهان سبب می‌شود دین شخص را ظلمت فرا گیرد (290). گفته شده که دین مانند شاهراه است (173)، یا گفته شده که یک حرکت دو سویه‌ای بین انسان و دین او وجود دارد: اگر انسان به سمت دین گام بردارد، دین هزار گام به سوی انسان برمی‌دارد (61). در استعاره‌ای دیگر گفته شده که اگر انسان رو به سوی دین کند، دین بسیاری از چیزهایی را که از کسی نشنیده و درست هستند بر او آشکار می‌کند (63). ظاهراً در تقابل

با مطلب پیشین، البته نه چندان متناقض با آن گفته شده است که برخلاف دارا بودن چیزهای مادی خوب که در آن به حسب نیازها کم یا بیش داشتن تفاوت می‌کند، در مورد مالکیت دین هیچ‌گونه تفاوتی وجود ندارد، انسان می‌تواند آن را به کلی از میان ببرد یا همه‌اش را حفظ کند. این برداشت مربوط به اندرز 175-176 است. در مورد هر دو نوع مالکیت یعنی مالکیت مادیات و نفس می‌توان چیزی را «اندکی» مالک شد (174).

فقره 266 بیشتر از توجه به دین صحبت می‌کند تا توجه به متون مقدس؛ اما نیت دقیق آن مشخص نیست. مسلماً درست نیست که از آن چنین نتیجه بگیریم که دین شخصی، مهم‌تر از دینی است که در دامن سنت شکل گرفته است. نکته اصلی متن، ظاهراً این است که توجه به دین فرد یعنی اعمال و تلقی دینی شخص، مفیدتر از تمرکز روی تلاوت صرف متون است. در مورد ارتباط بین دین و کلام مقدس باید گفت که این دو، درواقع، هم یک جفت مفهوم متضاد هستند (E45d) و هم دو مفهوم مرتبط با هم و غیرمتناقض (324). تلقی دوم از این دو مفهوم، به اندازه تلقی نخست سبب می‌شود چنین بیندیشیم که این دو مفهوم همواره به عنوان دو مفهوم همگن و عاری از تضادهای درونی در نظر گرفته شوند. در یک فقره، متن مقدس چون دیواری توصیف شده که از دین محافظت می‌کند، خارجی‌ترین دیوار از بین هفت دیوار (215). در اینجا نیز دین، وزن بیشتری را انتقال می‌دهد درحالی که متن مقدس و تفسیر آن (زند) محافظتی بر گرد آن محسوب می‌شوند. شاید نظیر همین تصور با تشبیهی متفاوت این گونه بیان شده که دریای دین، کلمه مقدس است (259).

از دانش دین از طریق تلاوت کلام مقدس و چند عمل دیگر می‌توان به مقصد رسید و مقصد همانا سه چیز است: جاودانگی، نوسازی، و رستاخیز (C75). از این مطلب و نیز از فقرات مشابه می‌توان چنین نتیجه گرفت که متون مقدس، دانش آنها و تلاوت مکرر آنها ابزارهای مناسبی برای تجلی و فهم دین و حفظ آن هستند. دانستن کل اوستا و زند برای روحانی شدن کافی نیست (E45c) اما این دانش در بسیاری از فقرات، فراوان ستوده شده است (به عنوان مثال E 38e, D3, D5, D10).

از برخی مطالب می‌توان چنین نتیجه گرفت که اشاعه دانش متون مقدس و البته به طور

خاص زند و تفسیر اوستا که به زبان رایج انجام می گرفته تا اندازه‌ای ممنوع شده بود (254). دلیل این امر را می‌بایست به طور نسبتاً قطعی در خطر معارضه با دین جستجو کرد که در انتشار بی‌تدبیرانه روش‌ها، سبک و محتوای زند به صورت ماهوی وجود دارد. تفسیر معنوی راهی بود که از طریق آن، نظریات متفاوتی که مدعی دارا بودن تأیید رسمی زرتشتی بودند سعی می‌کردند برای خود جایگاه تفسیر قابل اطمینان نسخ مذهبی را به دست آورند (C26-C28). مرتباً به افراد توصیه می‌شد که در خصوص به کارگیری زندها دقت داشته باشند و به خصوص در تدریس آن به دیگران دقت کنند. هم‌چنین می‌توان دستوراتی پیدا کرد که تدریس اوستا به همگان را ممنوع می‌داند، هرچند این محدودیت برای زندها تأکید کمتری دارد. نکته قابل استنباط از چنین محدودیت‌هایی را زمانی می‌توان آسان‌تر درک کرد که به یاد آوریم این متون عمدتاً به طور شفاهی بررسی شده‌اند (گرچه نسخ معدودی از اوستا در دوره ساسانی وجود داشته است) و این تفسیر به احتمال زیاد تنها از راه تعلیم شفاهی انتقال یافته است.

امکان تلاوت مقدار قابل توجهی از اوستا و زند بدون شک دلیل پایبندی روحانیون خیره به آن بوده است. مبلغان ساسانی که اغلب از این دسته بوده‌اند برای جلب اطمینان مخاطبان خود کوشیده‌اند بحر و فضل خود را نشان دهند.

مسئله الحاد، کسانی که خود را حامیان و پاسداران دین پاک می‌دانستند نگران می‌کرد، این مسئله در بسیاری از فقرات ادبیات پهلوی هویدا است. ما شاهد مشابهی در اختیار داریم که نشان می‌دهد این امر مشکل عمده‌ای در اداره دولت فرض می‌شد و به معنای دقیق کلمه به نحوی آشکار در آموزش‌های سیاسی (که عمدتاً نسخه‌های پهلوی مفقود شده است؛ اما در نسخه‌های عربی محفوظ مانده) مشخص است.¹

افزون بر نگرانی‌هایی که نویسندگان ساسانی در خصوص اشاعه الحاد داشتند که ممکن بود دین را تضعیف کند، ما با برخی مطالب مبهم روبه‌رو می‌شویم که ظاهراً به برخی آموزه‌ها اشاره دارند که باید مخفی و سری باقی بمانند. اشاره‌ها آن‌چنان در لفاظی‌اند که عملاً نمی‌توان دانست که آیا ما در اینجا سستی پنهانی و اصیل در اختیار داریم یا صرفاً

1. Cf, my Esoteric trends, Appendix D (p. 214 ff.)

ارجاعات و اشاراتی به آموزه‌هایی ضمنی که حاشیه‌ای‌اند. اصطلاحی که این بخش محدود از دین را با آن می‌نامیم عبارت است از *واژه وازگ* یعنی *راز*. من در جای دیگری کوشیده‌ام¹ این اصطلاحات را با روش تفسیر معنوی مربوط به اصطلاح‌شناسی دینی، در دینکرد که به گونه‌ای قوی در آن ارائه می‌شود و در دیگر کتب پهلوی، آنچنان محکم به یکدیگر پیوند دهم که «راز» ناظر به این روش تفسیری باشد.

تفسیر معنوی که نقطه مقابل فهم مادی حقایق دینی است ممکن است برای آنها که از آموزش دینی کامل برخوردار نیستند تفسیری مخدوش باشد. گرچه این نظریه را نمی‌توان به وسیله ارجاعات متنی روشن اثبات کرد؛ اما به نظر من این یک تبیین منطقی از کاربرد معما گونه اصطلاح‌شناسی به ظاهر غامض است. اگر این را بپذیریم، می‌توان گفت که اگر چه سنت زرتشتی حاوی جریان سری و مخفی، به معنای صحیح کلمه، در درون خود نیست؛ اما این سنت همواره بر تمایز بین سطوح تعلیم به حسب ظرفیت و توانایی فرد تأکید داشته است. نوع متعالی تعلیم، مخصوص تعداد معدودی از افراد بوده است. این نوع تعلیم برخی از مفاهیم دین را به صورت تمثیلی و معنوی تفسیر می‌کرده؛ لذا اگر در اختیار اعضای سطح پایین جامعه قرار می‌گرفته، بالقوه، خطرناک بوده است.

بحثی که چندی پیش به شدت وجود داشته؛ اما ظاهراً فروکش کرده است بحثی است در خصوص این پرسش که آیا کتب زرتشتی واجد لایه‌ای با گرایش زاهدانه بوده‌اند؟ این پرسش ارتباط نزدیکی با پرسش وجود فرضی در دوره ساسانی (دوره الحاد بزرگ) دارد که شخصیت «زمان» یعنی زروان را به عنوان یک خدا در جایگاهی متعالی قرار می‌داد که بالاتر از اورمزد و اهریمن بود. شخصیت‌های برجسته این بحث آ. سی. زینر و ام. ال. شومون بودند که در برابر آنها ام. موله دیدگاهی انتقادی را (که به نظر من صحیح هم بود) اتخاذ کرد.²

در اینجا ورود به بحث تفصیلی در باب کل مسئله زروانیسم کار درستی نیست؛ اما گمان می‌کنم باید در اینجا دیدگاه خود را بگویم و آن این که، مسئله گونه زروانی دین

1. Cf, the article referred to in the preceding note.

2. R.C. Zaehner in his two major works, *Zurvan and Dawn*. M.-L. Chaumont, "Vestiges d'un courant ascétique dans le zoroastrisme sassanide d'après le Vie livre du Dēnkart", RHR, 156 (1959), 1-23. A criticism of Zaehner's attitude on this point was made made by M. Molé, "Un ascétisme moral dans les livres pehlevi?", RHR, 155 (1959), 145-190.

ایرانی ارتباط چندانی با این مسأله ندارد که آیا کتب پهلوی، مطالبی حاکی از دیدگاهی بدبینانه در مورد جهان و توصیه به زهد دارند یا نه. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد مبنی بر این که زروانیسم، اگر اساساً به عنوان یک مجموعه سازمان یافته ایمانی و عملی (فرضیه‌ای که هنوز اثبات نشده است) وجود داشته باشد، نسبت به دنیا دیدگاهی بدبینانه داشته است. این ارتباط مبتنی بر هیچ گونه شاهد متقنی نیست و حتی نیاز نیست که در مورد آن فرضیه بدهیم. به نظر من، ایمان به زروان به مثابه «پدر» دو خدای عمده که دو قلو هستند یک گونه عامیانه از اسطوره زرتشتی است که روحانیت دین زرتشتی آن را تأیید نکرده و در عین حال، مستلزم فرض وجود یک فرقه یا چیزی شبیه یک الحاد سازماندهی شده نیست. ابداع یک مجموعه الهیاتی کامل حول اسطوره زروان به اعتقاد من ضرورتی ندارد. آنچه که می‌توان در این باره گفت این است که اسطوره زروان به روایت‌هایی بیان شده که از حیث کلامی و الهیاتی ساده و خام‌اند.

با بررسی دقیق‌تر مشخص می‌شود متونی که از کتاب دینکرد و سایر متون زرتشتی گرفته شده‌اند برخلاف آنچه در خصوص نفی گسترده جهان مادی و ایمان کورکورانه به جبر (که ربطی به گرایش‌های قبلی ندارد) و نگاه زاهدانه به دنیای مادی و در عوض پرداختن و ساختن جهان دیگر از طریق زهد مجذبه ادعا می‌کنند، هیچ‌یک از این مطالب را در خود ندارند.

بهترین خلاصه از تلقی کتاب ششم دینکرد و آیین زرتشتی دوره ساسانی در مجموع در مورد پدیده‌های این دنیا این است که انسان نباید به پدیده‌های دنیای مادی بیش از حد شاخ و برگ دهد، چون انسانی که این کار را انجام دهد عالم معنا را ویران کرده است (149). ما در اینجا و جاهای دیگر، «گیتیگ» و «مینوگ» را به ترتیب برای مادی و معنوی جایگزین می‌کنیم؛ در عین حال، تفاوت‌های معنایی بین اصطلاحات انگلیسی و زرتشتی را نباید از یاد برد.¹ تلقی‌ای که در اینجا مورد تأیید است توجه به اندازه به امور و پدیده‌های عالم شهادت است، آن چنان که توجه انسان از عالم غیب و روح که عالم سرسپردگی دینی را می‌نمایاند، منحرف نشود. امور مادی را باید به موقع و بی‌شتاب انجام و سامان داد؛ حال آن که در انجام امور عالم روح باید شتاب کرد، گویی انسان می‌داند که فردا دیگر زنده

نست (151). در موقع نیاز، انسان ممکن است دارایی‌های مختلف را تسلیم کند حتی جسم خود را؛ اما هرگز روح خود را تسلیم نمی‌کند (25-26). انسان خوش‌بخت به روح خدمت می‌کند و انسان بدبخت به جسم (207). منفعت در روح است و نه ارضای امیال جسم (89) و از این دیدگاه، روشن است که نباید میل جسمانی بیش از حد ارضا شود؛ ولی توصیه نشده که جسم را از نیازهایش محروم کنیم.

بر ناپایداری این دنیا به شدت تأکید شده است (200, 198, 199, A6, D12). دیدگاه مشابهی نیز در متون اندرز عملی آمده است: ثروت دنیا مانند پرندۀ ای است که هرگز در یک‌جا نمی‌ایستد (متن پهلوی 65, AdMah فقرات 89). جم از مال دنیا بیش از بقیه داشت؛ اما هر روز این اموال کم می‌شدند، و تنها چیز منحصربه‌فردی که در این دنیا داشت و می‌توانست به آن اعتماد کند روحش بود (152).

استنباط درستی که از این مطلب می‌توان داشت آن است که انسان نباید مادیات را به کل رها کند؛ بلکه باید اعتدال درست را بین دو جهان ایجاد کند. خوش اقبال‌ترین فرد کسی است که امور گذرای این دنیا را با امور پایدار آن دنیا درآمیزد (180). این توصیه به درآمیختن دو جنبه از وجود انسان همواره تکرار شده است و در یک فقره به همین مفهوم اشاره شده که می‌گوید انسان باید بکوشد امور عالم مادی را دوست خود کند (322)؛ هرچند این بیان نامفهوم است. هشداری که مکرر داده می‌شود آن است که انسان باید لذت را در جسم خود به اندازه‌ای نگه دارد و از آن مراقبت کند که یک کودک را نگاه می‌دارد (189, E30b). این هشدار نیز ممکن است متعلق به همان سرفصل باشد، گرچه این موضوع ارتباط مستقیم‌تری با این مفهوم دارد که بهترین وسیله برای جنگیدن با اهریمن لذت است و دلمردگی نشانه پیروزی اهریمن است. مشکلی که در این کتاب دو مرتبه تکرار شده، اشاره به ضرورت آن است که «انسان باید چشم به دنیا بدوزد» (13, 228) که احتمالاً نشانگر تمایل به داشتن یک ارتباط متعادل با جهان است.

ثروت اجتناب‌ناپذیر است. اگر انسان صاحب آن شود باید از آن لذت ببرد (C32). یکی از گناهکارانی که در ارداویرافنامه توصیف شده شخصی است که ثروت هنگفتی گردآورده؛ اما نه خودش از آن لذت می‌برد و نه آن را با نیکان تقسیم می‌کرد (Avn Ch.31). مصرف

1. For an extensive treatment of these concepts I would refer to Acta Orientalia, 33 (1971), 59-107.

چیزهای خوب زمین بهترین راه خدمت به آنهاست مشروط بر این که افراد لایق آن را انجام دهند (قس 88 و 142). بهتر است که چیزهای خوب را از مینوان طلب کنیم (102, 291). اگر تشویق شویم که در پی مادیات نرویم این منطقاً به این معنا نیست که باید از آنها پرهیز کنیم؛ بلکه به این معناست که باید مینوان بر آنها نظارت داشته باشند. در عین حال، ما باید برای دستیابی به امور روحانی و معنوی بکوشیم (291 دینکرد سوم، فقره 199).

موفقیت مادی، نتیجه کوشش فرد در دین است (C67-C70, E35C). استفاده دینی مناسب فرد از اموالش آن است که آن را به نیکان ببخشد و از بدان دورش بدارد (E23-E24، و جاهای دیگر). درخواست قدرت و ثروت به نفع و خیر مردم، ستوده است و کسی که این درخواست را می کند قدرتمند می گردد (156). نگاه به نام نیک و موقعیت اجتماعی، مشابه نگاهی است که به ثروت و مقام می شود. این چیز مطلوبی است که از راه راستی و پارسایی به دست می آید (140, 148)، اما فرد نباید آن را محض خود آن چیز طلب کند (77, E20, E22c).

با وجود خلاصه پیشین در مورد مطالب مثبت درخصوص ابعاد مختلف این دنیا، با هشدار برای ایجاد تعادل و حفظ انگیزه بجا و درست و نیز کاربرد صحیح ثروت، قدرت و شهرت، ما در کتب مختلف زرتشتی با تعدادی مطالب ارزنده مواجه می شویم که باید به این دنیا به دیده بدگمانی و تردید نگریست. چند نمونه مثال برجسته در این مورد در کتاب ششم دینکرد عبارتند از: کسی که از این چشم نمی پوشد به آن نخواهد رسید... «این» یعنی دنیای مادی و «آن» یعنی عالم مینو (E22b). باید به گونه ای در این دنیا گام برداشت که گویی انسان با پای برهنه در مکانی پر از مار، عقرب، و خزندگان سمی و خطرناک گام بر می دارد (B47). جهان مملو از خطر است و انسان باید بکوشد تا حد امکان با آن کمتر ارتباط داشته باشد.

مطلبی وجود دارد مبنی بر این که از نگاه دین، رنج در این دنیا سودمند است. هر رنجی که انسان در این دنیا تحمل می کند از رنج و محنت او در آخرت می کاهد (106, 305, 81, D7b, A5). درجه ای از ناراحتی و رنج در این دنیا فضیلت محسوب می شود. این جهان تا حدی قلمرو اهریمن است و بهتر است که شر اهریمن را در حالی که این جا هستیم تحمل کنیم و با این کار اندکی از حدت آن بکاهیم تا این که آن را تا دنیای دیگر که در آن

شر محض وجود دارد به تعویق بیندازیم. هم زمان، انسان از موجودات مادی و معنوی عزت کسب می کند. این مطلب را داستان شگفت انگیز دو هیرید فرهیخته توضیح می دهد. در این داستان آنها در حال حمل هیزم از کوه پایین می آمدند. این کار، کار دشواری بود و نمی توان آن را شایسته شرافت ایشان دانست (D5). داستانی دیگر از این دست، داستان دو مغی است که برای پیگیری کاری به دربار می رفتند؛ اما هرگز به مقصد سفر خود نرسیدند چون تصادفاً در بیابانی درنگ کردند و درسی اخلاقی آموختند که بهترین راه غلبه بر درنده ترین شیطانی یعنی آژ، ساده ترین غذا و آب است. درسی که آنها از این تجربه گرفتند به آنها آموخت که در کانون قدرت، دربار، که مردم در آن در پی مال و ثروت آمده اند، چیزی یافت نمی شود (D2). نوعی انتقاد اجتماعی در این داستان وجود دارد، و آن را می توان در روایت دیگری که در همین مجموعه آمده به گونه ای برجسته تر ملاحظه کرد، جایی که دو روحانی پرهیزکار و فرهیخته، روحانی صاحب مقامی را با این واقعیت تحت تأثیر قرار می دهند؛ زیرا که آن دو به کار یدی اشتغال داشتند و با ملاقات کنندگان خود با تندى برخورد کردند و هدایای آنها را نپذیرفتند. روحانی صاحب مقام این هشدارها را با فروتنی می پذیرد و حقانیت آنها را تصدیق می کند. داستان نمادینی که در D11 آمده نیز به همین نکته اخلاقی اشاره دارد: خوردن میوه درختان، ناخرسندی را از بین می برد و درد را دور می کند.

این فقرات و فقرات مشابه، شیوه ای از زندگی را تبلیغ می کنند که تا حد امکان تجمل در آن کم است. درست نیست که این رفتار را ریاضت بنامیم. سختگیری های توصیه شده فراتر از سختی کار یدی و غذای ساده نیست و هیچ کس نگفته که بهره مندی از رفاه و تجمل فی نفسه بد است؛ بلکه هشدار این است که افراط در چیزهای خوب موجب حرص و طمع است. بهترین اصطلاح برای توضیح حد افراط، اندازه است. در یکی از فقرات کتاب ما چنین آمده که: اندازه ها انواع مختلف دارند. بر طبق این فقره (206) سه گروه اندازه وجود دارد که با تقسیمات سه گانه اوستا (گات ها، هادگ مانسریگ، دادیگ) مطابقت دارد. هریک از این گروه ها دارای شیوه متفاوت اتصال و انفصال، میزان متفاوت دارایی، و شیوه متفاوت عقاب گناهان هستند. گروه نخست که از حیث دستاورد دینی عالی ترین جایگاه را دارند گات ها هستند که میزان دارایی آنها چیزی بیش از قوت صبح و

شام نیست؛ گروه دوم هر آن چه را درست انجام گرفته باشد در اختیار دارد؛ مشخصه گروه سوم نیز آن است که میزان مطلوبی از هر آن چه را که به لحاظ قانونی انجام می گیرد در اختیار دارد؛ بنابراین، تفاوت بین تأکیدهای مختلف که در این متن ملاحظه می کنیم با تمایزی که در آیین زرتشتی بین سطوح مختلف دستاوردهای دینی وجود دارد در ارتباط است.

مطلبی نظیر مطلب 229 یانگر نوع دقیق تری از اعتدال است: ثمره مادیات، غذاست. ثمره غذا حفظ جسم، و این در نهایت منجر به ثمره تن پسین در آخرت می شود که در آن لذت پایدار و جاودان همواره هست و خواهد بود. رها کردن همه چیز در دنیای مادی که کمتر از پایین ترین اندازه است؛ لذا مطابق معیار گات هاست، ظاهراً اصل مطلب E22a را تشکیل می دهد که مجدداً از نام نمادین «کسی که درد را دور می کند» استفاده می کند: زمانی که این افراد دنیای مادی را به دست می آورند رهایش می کنند. نظیر همین مفهوم را همان شخص، بخت آفرید، در مطلب دیگری بیان می کند که به گونه ای متناقض نیز تعبیر شده است (E22d) شاید اخلاقی این باشد که شخص، عملاً دنیای مادی را با رها کردن آن از دست ندهد در عین حال، ممکن است فرد آن را با اشتیاق و علاقه بسیار به نگهداشتنش از دست بدهد.

فقر بسیار ستوده شده است. فقر شیوه ای از زندگی است که فرد با آن با حداقل دارایی زنده می ماند. فقر اختیاری بسیار خوب و پسندیده است (141). فقر آن چنان خوب و مطلوب است که انسان فقیر باید بداند که نباید ثروتمندان را به دیده تحقیر بنگرد (143، 147). اغنیا نیز باید بدانند که نباید به فقرا به دیده تحقیر بنگرند که گناهی بزرگ است (281). اغنیا نباید به صرف این که متمکن اند خالی از خیر و خوبی تلقی شوند و فقرا نیز نباید تنها به دلیل فقیر بودنشان با فضیلت شمرده شوند (71، 282، C23-C24). واقعیت نهفته در پس این هشدارها واضح و روشن است. در فقره طولانی 304 فقر یکی از چیزهایی توصیف شده که در ابتدا سخت و ناخوشایند است؛ اما سود و منفعتش در نهایت بسیار است. مجموعه مفاهیمی نظیر این مجموعه در باره فقر در متون دیگر اندرزی پهلوی نیز آمده است.¹ فقر فضیلتی است که هر کسی لیاقت آن را ندارد (141). این عبارت، سرآغاز مقاله یا رساله کوچکی است که کلاً به بحث فقر اختصاص دارد (141-148) و

فضایل و رذایل فقرا را در مقایسه با اغنیا بر می شمارد. دو نقص عمده فقرا عبارت است از: با تحقیر به اغنیا نگرستن، که نتیجه آن این است که فقرا آن چه را باید در مورد مسائل روحانی به اغنیا بیاموزند، نمی آموزند. و دیگری شکایت از موقعیت آنهاست (146). فقرا به مثابه یک طبقه می خواهند با طبقه نیکان یکی باشند؛ نیکانی که باید فضایل اخلاقی را به دیگران بیاموزند. اصطلاح فقیر را می توان استعاری به کار برد چون این اصطلاح نشانگر امری مقدس و متبرک است (نک A3): هر شخص در ریشه و اصل خود، فقیری را نگهداری می کند و آن فقیر، نفس اوست. این مطلب یادآور مطلب دیگری است (237) که در آن نفس را خدا شمرده است. این مناسبات مربوط به اصطلاح فقیر که تلویحاً حاکی از نوعی قداست و نیروی معنوی است با سستی ارتباط دارد که معنایی را بر این اصطلاح بار می کند که بیشتر در زبان اوستا وجود داشته و همین طور امتداد یافته تا تحت عنوان اصطلاح درویش در دوره اسلامی خود را نشان داده است. این اصطلاح در دوره اسلامی بخشی از سنت یهودی-مسیحی شده که سوابقی را به همین معنا در اختیار می نهد.² در پهلوی بین اصطلاح پسندیده «درویش» [م. فقر معنوی و آگاهانه] و اصطلاح ناشایست «شکوهی» [م. فقر مادی در اثر شوربختی] تفاوت وجود دارد.³

براساس همین پیشینه است که می باید صفات مربوط به برخی از گروه های خاص مردم به ویژه قضات ولایت فارس و مناطق دیگر «شفاعت کنندگان فقرا» را شناخت.⁴

در خاتمه بحث در مورد فقر در کتابمان و دیگر کتب پهلوی جالب است اشاره کنیم که در کتب اندرز عملی، فقر اصلاً مطلوب نیست. از این رو، حکمتی منسوب به اوشر می گوید: آن چیزی که بد است و شدیدترین بدی است و اصلاً نمی توان آن را

1. Cf. DkM 791-22-792-2 (missing in B). West's rendering, SBE, 37, p. 180 (DK IX, ch. VII, 10), seems to me inadequate. The whole passage should be translated, I believe: "This, too; the food which you eat, this (ēd) [should be eaten] in a worthy manner, so that what you have eaten should become light, not heavy. That is (ēd ku) when you eat do good deeds and abstain from sin, so that what you have eaten [should be] eternally joyful. That is, share it with the poor, and the poor will bless you. A poor man whose law is righteous, his blessing is best".

2. Cf. K. Barr, "Avestan drəgu- driyu-", *Studia Orientalia I. Pedersen... dicata, Copenhagen* 1953, 21-40, and the remarks by J. de Menasce, in *Mélanges Henri Massé*, Tehran 1963, 282-287.

3. Cf. the contrast between 143 and 145.

4. Cf. Menasce, in the article quoted above (note 30), as well as Shaked, *Mon. Nyberg*, II, 213 ff.; Gignoux, *Annuaire de l'Ecole Pratique des Hautes Etudes, Section des Sciences Religieuses*, t. 83 (1974-75), 234; *Studia Iranica*, 5 (1976), 305.

1. Cf. PhilT 73-12-14; 81 (§3) (where possessing wealth is also presented as a position which can lead to to virtue).

پنهان کرد، فقر است.^۱ در همین مجموعه حکمت‌ها، جملاتی نیز درباره فقر وجود دارد که به دیده تحسین به آن نگریسته شده است.^۲

به مفهوم اعتدال پیشتر اشاره کردیم. گناه از حیث تعریف عبارت است از افراط یا تفریط، و کار خوب یعنی اعتدال. دین، اعتدال است (38-39). این مفهوم چندین مرتبه در این کتاب و دیگر کتب پهلوی تکرار شده است. اگرچه ما مفهوم اعتدال را با اندیشه یونانی مرتبط می‌دانیم؛^۳ اما این مفهوم در متون ساسانی مفهومی ایرانی دانسته شده است:

ایران همواره اندازه را ستوده و از افراط و تفریط انتقاد کرده است. در ییزانس، فلاسفه عمدتاً ستوده شده‌اند، در هند، دانایان، در جاهای دیگر افراد ذی‌صلاح عمدتاً ستوده شده‌اند؛ آنها که هنر سخنوری داشته‌اند. پادشاهی ایران، افراد با بصیرت را تأیید کرده است (DkM 429. 11-15; B335).^۴

این پرسش که مفهوم اندازه در اصل ایرانی بوده یا از غرب وام گرفته شده اندکی مبهم و پیچیده است. کمی تردید داریم که آراء ارسطو در شکل‌گیری مفاهیم ایرانی مربوط به اندیشه اعتدال تأثیرگذار بوده باشد. در عین حال، احتمال بسیار می‌رود که مفهومی ایرانی با معنایی مشابه وجود داشته که در کنار صورت‌بندی فلسفی یونانی بوده و احتمالاً با آن درآمیخته است. این مسأله به بهترین وجه در بررسی فهرست متنوع فضایل و رذایل قابل ملاحظه است. همان‌گونه که پیشتر ذکر آن رفت، فضیلت در تعریف یعنی اندازه نگاه داشتن و رذیلت یعنی افراط یا تفریط. در این فهرست‌ها فضایل و رذایل به گونه‌ای مرتب شده‌اند که فضیلت در وسط قرار دارد و رذایل در دو سوی آن؛ البته این، طرح مشهور ارسطوست؛ اما فهرستی از نوع دیگر نیز وجود دارد که سابقه مشخصی در غرب ندارد و این فهرستی است که بر تقسیم فضایل و رذایل به دو گروه مبتنی است: تمایل و عدم تمایل. نوع اول نشانگر کیفیات توانایی، ابتکار عمل و فعالیت، هم خوب و هم بد است؛ و کل گروه‌های دوم، کیفیات محدود کننده و بازدارنده هستند. انسان عاقل هر دو نوع فضیلت را در اعتدال دارد که خالق به او اختصاص داده است. دو نوع زمان، فراز و نشیب نیز وجود

دارد. نوع اول عموماً مستلزم تمایل به فضایل است و نوع دوم مستلزم عدم تمایل. در عین حال، به اقتضای زمان و افراد، استثنائاتی نیز وجود دارد. در این سطور، دو فهرست از فضایل وجود دارد که در پی آنها افراط مطابق با هریک نیز آمده است. این دو فهرست به دقت به یک‌دیگر مربوط‌اند آن چنان که ما با ترکیب آنها به فهرستی با چهار ستون موازی دست می‌یابیم، دو ستون برای دو نوع فضیلت و دو ستون برای دو نوع افراط در طرفین هر یک. به این ترتیب ما نه تنها میزانی واحد در اختیار داریم که در میان قرار گرفته؛ بلکه دو کیفیت میانی نیز داریم که هر دو مثبت‌اند و هریک بزرگنمایی خود را دارد. در نبود هیچ نشانی از تقابل، این طرح را که در تعدادی از متون کتاب سوم دینکرد و نیز در فقره B14 و پس از آن آمده می‌توان در اصل ایرانی یا بسط ایرانی طرح ارسطویی دانست که احتمالاً با الحاق مفاهیم سنی ایرانی به آن درست شده است.^۱

در کنار این فهرست‌های مفصل و مشروح که به طور مشخص با یک صورت‌بندی فلسفی تطابق دارد و در عین حال، احتمالاً به آن شکلی بومی و محلی داده است، فهرست‌هایی از فضایل و رذایل را نیز مشاهده می‌کنیم که مشخصاً سنی و کاملاً مبرا از مداخلات فیلسوفانه است. هم‌چنین فهرستی در فصل 203 دینکرد سوم یا در یادگار بزرگمهر وجود دارد.^۲

نکته شایان ذکر در این کتاب و در متون پهلوی مرتبط، تلقی آنها از مسأله آزادی اراده است. این مسأله، باز به نحوی نادرست با مسائل دیگر که هیچ ارتباطی با آن ندارند، یعنی مسأله زروانیسم پیوند خورده است.

سرنوشت (zāmān, brīhēnišn, brēh, baxt) مفهومی مبهم در متون زرتشتی است. این مفهوم هم بیانگر تقدیر الهی است و هم عنصری است که از قدرت انسان و نیز نظم مقدر اشیاء خارج است و به صورت غیر مترقبه و بعضاً به طور مستبدانه ظاهر می‌شود و بر سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارد. این مقوله را اغلب با اصطلاح دقیق jahišn نشان می‌دهند که به معنی جستن است. جوهر و عصاره تلقی آیین زرتشتی باستان در مورد سرنوشت (یخت) عبارت است از این که گیتی مبتنی بر بخت است، و مینو مبتنی بر کنش

1. A fuller discussion of some problems connected with these lists is reserved for another occasion.

2. Cf. a discussion of various lists in Menasce, *Encyclopédie*, 37 ff.

1. Ošnar §6; "evil" (anāgih) should be understood here in the sense of hardship, rather than that of moral evil. Further sayings critical of poverty in Ošnar are § 16, 19.

2. Ošnar §17, 49. The text of the latter passage is given in C82.2.

3. Cf. Menasce, *Apologétique*, 30f., and *Encyclopédie*, 54; Zaehner, *Zurvan*, 251 ff.

4. A slightly different translation in Bailey, *ZorPr*, 86; Zaehner, *Zurvan*, 252 and note 2.

(PhlVd 5.9).^۱ اصطلاح دوم یعنی عمل، حاکی از تلاشی و توانایی انسان است؛ اما تقسیم بین سرنوشت و عمل انسان آن قدر ساده است که نمی تواند نگاه آیین زرتشتی را به جهان توضیح دهد. روایت مفصل تری در D1a آمده و در آن جا ذیل ۵ عنوان، ۲۵ کارکرد برشمرده شده است. این ۵ عنوان عبارت اند از: سرنوشت، عمل، عادت، جوهر، میراث.

مواردی که ذیل سرنوشت آمده به این شرحند: زندگی، زن، بچه، مقام، ثروت یعنی آن چه فرد موفق می شود در طول زندگی به دست آورد از جمله طول عمر. مسائل مربوط به شیوه انجام وظایف اجتماعی و دینی در زندگی به «عمل» منتقل می شوند. کارکردهای دیگر خارج از محدوده آزادی انسان و خارج از گستره دخالت سرنوشت هستند. این ها عبارت اند از: کارکردهای طبیعی (عادت)، ویژگی های شخصیتی (جوهر)، و توانایی های فکری و جسمی (میراث). بخش اعظمی از آن چه وجود انسان را تشکیل می دهد در معرض عمل ارادی یا حتی بخت نیست بلکه از قبل تعیین و تثبیت شده است.

چیزهایی که تغییر می کند چیزهایی است که به یکی از دو مقوله «سرنوشت» و «عمل» تعلق دارد. جدا کردن این دو در واقع یادآور تفاوت بین عالم ماده و عالم مینو است که تعریفی ساده از آن پیشتر ارائه شد. این تقسیم، تقسیمی معتبر است چون بخش عمده ای از آن چه به وجود انسان در عالم ماده و مینو تعلق دارد غیر قابل تغییر است.

نحوه تأثیر سرنوشت بر افراد در تعابیر ذیل توصیف شده است: زمانی که سرنوشت به انسان کاهل، جاهل و بد کمک می کند، کاهلی او به کوشایی، جهلش به خرد، و بدی اش به خوبی بدل می شود. وقتی که سرنوشت با انسان عاقل، توانا و خوب در تعارض قرار

می گیرد، خردش به بی خردی، و حماقت و توانایی اش به جهل بدل می گردد؛ دانش، مهارت و توانایی اش ضعیف جلوه می کند (MX, 51).^۱ بین دو بخش این متن تفاوت وجود دارد که به نظر نمی رسد سودمند باشد: تأثیر سرنوشت بر ویژگی های منفی انسان اول، آن ویژگی ها را به ضد آنها بدل می کند؛ تأثیر سرنوشت بر ویژگی های مثبت انسان دوم، آن ویژگی ها را به ضد آنها بدل می کند؛ اما خوبی به عنوان بخشی از آن ویژگی هایی که تغییر می کند ذکر نشده است. این که کاهلی به کوشایی بدل می شود، مشخصاً، به این معناست که انسان کاهل بدون تلاش زیاد ممکن است خود را صاحب نتایج سودمند سرنوشت ببیند حال آن که یک انسان توانا و خردمند ممکن است ببیند که خرد و توانایی خود را از دست داده است. همین مفهوم مبنایی، در صورت بندی های مختلف متون دیگر آمده است.

هر چیز که سرنوشت آن را معین کرده در زمانی که مقتضی آن است رخ می دهد و چیزهای دیگر را کنار می زند (MX 53.8-9). ارتباط بین سرنوشت و عمل در جای دیگری با تعابیر ذیل توصیف شده است: سرنوشت و عمل با هم به مانند جسم و روحند. جسم بدون روح، هیأتی منفعل است و روح بدون جسم، بادی است که نمی توان آن را فراچنگ آورد؛ و زمانی که آنها با هم در می آمیزند قدرتمند و سودمند می گردد (PhlT 94 AW s 105-107).^۲ تعریف دقیق تر این ارتباط به این شرح است: سرنوشت، دلیل (cim) است و عمل، بهانه (wahānag)ی که به انسان می رسد (PhlT 94 AW s 108-109).^۳ با استفاده از نمونه پیشین برای تفسیر این مطلب می توان گفت که سرنوشت به گونه ای بر انسان کاهل تأثیر می کند که او کوشا به نظر برسد و عمل او موقعیتی را برای سرنوشت فراهم می کند که تأثیر گذار باشد.

همین گونه ارتباط بین سرنوشت و عمل در نمونه دیگری مشهود است: این امکان وجود ندارد که معروفی را که به آن امر نشده اجبار کرد؛ اما آن معروفی که امر شده به زودی و از راه

1. Cf. Zaehner, Zurvan, 258, 403 f.

2. Cf. Zaehner, Zurvan, 404f.

3. The Arabic version reads; al-qadar 'illatu mā huwa kā'in wal-'amal' illatu mā lam yakun (Misk. JX, 33) "fate is the cause of that which exists, action the cause of that which does not exist", which is not very appropriate. A closer rendering of the same idea occurs elsewhere in an Arabic version: wal-tawfiq wal-ijthād zaw' fa-l-ijthād sababul l-tawfiq wal-tawfiq sababu najahil l-ijthād (Misk., JX, 77.4 f.) "fate and effort are a couple. Effort is the cause (or "occasion") of fate is the cause (or "occasion") of the success of effort."

1. Cf. in the same vein, DkM 284. 13 ff., quoted by Zaehner, Zurvan, 407, and Shaki, ArOr, 41, (1973), 16. Cf. Menasce, Troisième livre, 271. Zaehner, Zurvan, 406, quotes a passage which seems to him to represent exactly the opposite point of view, though I doubt whether this is correct. The text reads as follows; baxt-šān abar hān ī brihēnidārīh pad kunišn, ud kunišn, abar hān ī kerdārān, brīn-ez andar mēnōgān, gētīgīg xwad ēw wīzēd. hamlā guft baxt abar hān ī az mēnōgān, kunišn abar hān ī az gētīgān (DKM 416. 22-417. 4; B 325.7-10) "Fate, according to them, (applies) to that which has been decreed for doing, and action (applies) to that which those who act (do) Even that which is decreed among the spirits, an earthly being should choose by himself. In sum it has been said; Fate (applies) to that which (comes) from the spirits, action to that which (comes) from earthly beings". The gist of this passage seems to be that a decree of fate applies to that which comes from the world of mēnōg, while people, creatures of gētīg, can only act by the principle of free choice, which is termed "action". The distinction is thus based on totally different principles from those which underlie the idea of gētīg pad baxt, mēnōg pad kunišn, but there is no necessary contradiction between the two.

ممارست پدیدار خواهد شد (MX22).^۱ سرنوشت و عمل هر دو لازم و مکمل یکدیگرند. با زبان تشبیه می‌توان گفت که آنها مانند دو لنگه بارند که بر پشت یک قاطر گذاشته باشند.^۲ در این جا لازم است درباره مسأله سرنوشت بیشتر بحث کنیم. در پهلوی، اعتقاد به زروانیسم فراگیر غالباً با دلیل، مورد تأیید قرار گرفته و می‌توان تأثیرات بلندمدت آن را در اعتقاد به جبر مشاهده کرد. ادعا شده که برخی فقرات مربوط به سرنوشت در پهلوی از آموزه‌های کهن آموزگاران نیست. از این رو، بنابراین استدلال، آنها نشانه‌های انعکاس یک دیدگاه سرکوب شده‌اند که در همه جای کتب زرتشتی حضور دارند؛^۳ اما به گمان من می‌توان نشان داد که در کتب پهلوی هیچ نشانی از جبری‌گری غیر پاکدینی وجود ندارد و مطالب مربوط به سرنوشت به نحوی کاملاً همگون به یکدیگر مربوطند. روح این الحاد را می‌توان به نحوی ایمن کنار زد. البته واضح است که برخی کتب پهلوی بیش از بقیه به بحث سرنوشت پرداخته‌اند و این توجه، بیشتر در برخی آثار دوره اسلامی نیز مانند شاهنامه انعکاس یافته است؛ اما هیچ دلیل متقنی برای این که این آثار را بدعت‌آمیز بدانیم وجود ندارد.

۴. متن کتاب ششم دینکرد و چاپ فعلی

متن دینکرد کاملاً با حروف پهلوی منتشر شده است: یک بار توسط سنجانا، پدر و پسر^۴، و یک بار به وسیله مدن^۵. جهت تسهیل ارجاع به این چاپ‌ها شماره جلد DkS در چاپ فعلی نشان داده شده‌اند (هم‌چنین شماره بندها که با اندک تغییراتی از آن تصحیح گرفته شده‌اند). شماره صفحه‌های DkM که اغلب نقل می‌شوند، نیز در قلاب آمده‌اند. دو نسخه خطی اصلی کتاب ششم دینکرد را اکنون می‌توان از روی چاپ عکسی مورد استفاده قرار داد. نسخه بمبئی که تنها نسخه تقریباً کامل کل دینکرد موجود است توسط ام. جی. درسدن^۶ منتشر شده است، و نسخه کپنهاگ که حاوی کتاب ششم دینکرد است به

صورت عکسی در قالب بخشی از مجموعه نسخ کتابخانه کپنهاگ توسط آ. کریستس^۱ منتشر گردید. نسخه سوم (نسخه DP) را که با نظام نشانه‌شناسی طراحی شده، سنجانا در چاپ خود توصیف و منتشر کرد؛^۲ اما من نتوانستم نسخه‌ای از آن را به دست آورم و بناچار به مواردی که سنجانا ارائه کرده بود تکیه کردم؛ نشانه‌های او همواره صریح و روشن نیستند و باید از راه دیگر متغیرهایی که او در نسخ خطی دیگر ارائه کرده در مورد آنها قضاوت کرد؛ به علاوه، به نظر می‌رسد که آنها کاملاً دقیق نیستند (در عین حال، می‌توان به طور کلی به آنها اعتماد کرد). سر صفحه‌ها در نسخه B و K در چاپ ما داخل قلاب آمده‌اند.

نسخه K ظاهراً بهتر از B یا DP است، و قرائت‌های آن عمدتاً به جز زمانی که اشتباه فاحش دارد، نسبت به بقیه برتری دارد. نسخه K و B بسیار به هم نزدیکند و ظاهراً، بر یک منبع مبتنی هستند. در 274 در هر دو نسخه B و K یک کلمه دو بار آمده است: مردمی که نه بر دین دین ایزدان ایستند.

تکرار کلمه دین در جمله بالا را می‌توان با اضافه کردن کلمه «دین ایزدان» به «دین» توضیح داد. نسخه DP تنها یک دین دارد؛ اما این امر ممکن است معلول اصلاح بعدی ناسخ در نسخه DP بوده باشد که البته این تنها مورد از این دست در نسخه DP نیست.^۳ نمونه‌های مشابهی می‌توان ارائه داد که ارتباط نزدیک نسخه B و K را نشان می‌دهند. در 102 ما در هر دو نسخه خطی می‌بینیم که $XNA = \bar{e}d$ به شکل XW, P مخدوش شده است. در 319 در تمام سه نسخه خطی یک خوانش در مورد این دو کلمه وجود دارد: $a:-wināhīh\ ud\ huniyāgīh$. این دو کلمه در نوشتن مشابه هم‌اند و کاملاً مشخص است که کلمه اول اشتباه است (و در همان عبارت قسمت دوم این بخش تکرار نشده است) احتمالاً، اول بار در نسخه خطی‌ای که منبع تمام این سه نسخه موجود بوده به این صورت نوشته شده و سپس، بلافاصله بعد از آن اصلاح و بازنویسی شده است. این احتمال وجود دارد که نسخه B و K همگی به یک منبع باز گردند. بعید می‌نماید که نسخه B نسخه‌برداری از K باشد، چون B نسخه کاملی از دینکرد است در حالی که نسخه K تنها کتاب ششم را دارد.

1. Cf. Zaehner, Zurvan, 402

2. Tansar p.45; Boyce's translation, p. 68. Zaehner, Zurvan, 405.

3. This was the position of Zaehner who followed and developed (in a somewhat exaggerated manner) the analysis of Nyberg, JA, 219 (1931), 61 ff.

4. DKS: cf. the Bibliography for full details.

5. DKM.

6. B facs.

1. MsK.

2. From DkS XII onwards.

3. Cf. variants in 305 (note 7, perhaps also note 8), 306 (notes 1,2).

صرف نظر از نسخه‌هایی که متن کتاب ششم دینکرد را دارند، ما قطعات پراکنده‌ای از متنی را در اختیار داریم که می‌توانند تا اندازه‌ای در خوانش‌ها مؤثر و کمک کننده باشند. منتخبی از کتاب ششم دینکرد در نسخه Dd آمده است. نسخه M 51 برای مقابله به کار رفته است.^۱ منتخب دیگر در SnS یافت شد.^۲ نسخه‌های Npers از برخی فقرات کتاب ششم دینکرد در نسخ خطی مونیخ M55 و M52 موجودند.^۳ نسخه‌های دیگر در روایت فارسی موجودند^۴ و برخی نسخه‌های منظوم در نسخه خطی M55 وجود دارند.^۵ چندین عبارت پراکنده نیز در نسخه‌های عربی، عمدتاً در جاویدان خرد مسکویه وجود دارند.^۶ چاپ حاضر می‌کوشد تا به کمک آوانویسی، قرائتی به دست دهد که تقریباً انعکاسی از فارسی میانه اوایل دوره ساسانی باشد؛ البته تا آن‌جا که بتوان آن را از متون مانوی و نظام قدیمی هجی کردن که در نوشته‌های فارسی میانه به کار می‌رفته و نیز وام واژه‌های سوری و آرامی - بابلی بازسازی کرد.^۷ از آن‌جا که متن کتاب ششم دینکرد به آسانی با حروف پهلوی در دسترس است، لازم نیست که در هر مورد، تک تک واژه‌ها را هجی کرد یا وجوه مختلف هجی کردن را ثبت کرد (به عنوان مثال، مزدیسنان وقتی که به جای «ن» با «ت» خوانده می‌شود). فقط، آن‌گونه صوری که در خواندن و تفسیر متون تأثیرگذار هستند به عنوان قاعده به آنها توجه شده است. ناسخان پهلوی به طرز وحشتناکی در مورد حروفی مانند W یا Y بی‌دقتی کرده‌اند، با وجود این که، بود و نبود آنها معنای جمله را کاملاً متفاوت می‌کند. از اشاره به این متغیرها عمدتاً پرهیز شده است چون آنها معمولاً در چاپ سنجانا آمده‌اند و ذکر تمامی آنها دست و پاگیر است. من در دقت به تغییرات متون در جایی که به «و» و «اضافه» (ud and izāfa) مربوط می‌شود یک‌نواخت عمل نکرده‌ام، به خواننده توصیه می‌شود

1. As well as k 35. On the quotations, from Dk VI in chapter XCIV of Dd cf. West, SBE XVI III, p. 269, note 3.
2. SupT SnS XX; west, SBEV, 393 ff. cf. Bthl., Zendhdschr., 71f.
3. Cf Bthl., Zendhdschr., 82f., 270 ff.
4. Scattered notes on these quotations can be found in B. N. Dhabhar, The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Bombay 1932.
5. In the section 1 h.3 (Zendhdschr., p. 180 f.), unnoticed by Bartholomae.
6. Referred to in the notes to the text.
7. Cf. W.B. Henning, Mirisch., 120ff., and Mackenzie, quoted in the next note. This is basically the system of transcription preferred by scholars of the school of F.C. Andreas, and has been followed by several recent editions of texts.

هنگامی که با ابهامی روبه‌رو می‌گردد به نسخه عکسی رجوع کند. تا حدودی نیز به بخش‌های اشتباه و یا متفاوت کلمات اشاره شده است.

از حرف نویسی به‌ندرت استفاده شده و تنها در مواردی به کار رفته که آوانویسی کفایت نکرده، و در اصل به یادداشت‌ها محدود شده است. آوانویسی‌ها با حرف سیاه درشت مشخص شده‌اند. من این روش را از دی. ان. مکنزی^۱ آموخته‌ام؛ اما به دلیل محافظه کاری، اندکی در آن دست برده‌ام. ویژگی‌های عمده این روش عبارت‌اند از: تمایز بین اندیشه نگاری «الف» که به صورت «آ» نشان داده شده و «الف» در واژه‌های ایرانی که به صورت «همزه» آمده است؛ «عین» که تنها در اندیشه نگارها آمده همه جا به شکل «(» آمده است. «ه» یا «H» در حالی که «خ» با این علامت «x» آمده است.

در موضوعات دیگر، این روش، معیار است. هدف کلی حرف‌نگاری ارائه تصویری از آن چیزی است که در اصل نوشته شده است و در هر جا که لازم باشد تفسیرش می‌کند و هم‌زمان تلاش برای رعایت اختصار در علائم قراردادی. من بر این باورم که فایده‌ای ندارد سعی کنیم حرف نگاری، جایگزین لغت اصلی در پهلوی شود.

1. "Notes on the transcription of Pahlavi", BSOAS, 30 (1967), 17-29.

بخش آغازین a

(به نام خدا) سپاس بر اورمزد پروردگار و رحمت به دین مزداییان و قانون کهن آموزگاران.

بخش آغازین b

کتاب ششم در مورد اندکی از مطالب پذیرفتنی از دین مزداییان که کهن آموزگاران انجام داده و به آن معتقدند.

1A

کهن آموزگاران یعنی فرزندان باستان براین باور بودند که: در اندیشه انسان‌ها تفکر وجود دارد، گاهی اوقات یک ایزد جایگاهی را دارد، گاهی اوقات یک شیطان راه را می‌بندد. در منش و کنش گاهی اوقات یک ایزد جای دارد و گاهی اوقات شیطان راه را می‌بندد.^۱

1B

در ذهن، یادآوری وجود دارد؛ بهمن^۲ جایگاهی برای خود دارد، اکومن راه را می‌بندد. در حافظه، فرشته سروش، خواست و کام دارد خشم راه را می‌بندد. در خواست و کام، اندیشه است؛ سپندارمذ جایگاه دارد که دروج ترومذ راه را می‌بندد. در تفکر کلام است، حکمت جایگاهی دارد؛ شهوت راه را می‌بندد. در کلام، عمل وجود دارد، دین جایگاهی دارد؛ خودشیفتگی راه را می‌بندد.^۳

۱. متن پهلوی: در جایگاه فروید اندیشه الهی بعضی‌ها هستند که در آن جای برای ایزد دارند. و بعضی نیز در اندیشه‌گاهشان دروج ایستاده‌اند برخی مردم جای برای یزدان دارند و بعضی دروج راهزن دارند. در منش و کنش نیز گاه ایزد است گاه دروج.

۲. در اندیشه، بهمن جای دارد و اکومن راه دارد. در حافظه و اراده، سروش جای دارد و خشم راه دارد. در اراده و منش، سپندارمذ جای دارد و دیو ترومذ راه دارد. در منش و گویش، خرد جای دارد و شهوت راه دارد. در گویش و کنش، دین بهی جای دارد و خودشیفتگی جای دارد.

1 نبرد شیاطین علیه انسان‌ها به چندین راه و روش انجام می‌شود. کسی که از این چند راه و روش نجات یابد از هر مکان (خطرناکی) خلاصی خواهد یافت و کسی که فریب بخورد به چنگ شیاطین می‌افتد و زان پس، جز اجرای فرمان شیاطین توان کار دیگری را ندارد. ما انسان‌ها باید مراقب باشیم تا از راه ایزدان منحرف نشویم^۲ و از شیاطین پیروی نکنیم.

2 آنها هم چنین معتقد بودند که بهترین شخصیت آن است که کاری را که برای خود نمی‌پسندد با دیگران انجام ندهد. بهترین خرد آن است که انسان بداند چگونه از ثمره کار خیری که آمده لذت ببرد و از شری که نیامده ترسی نداشته باشد. بهترین فرزاندگی آن است که انسان بداند که چیزی نمی‌داند.

3 آنها هم چنین معتقد بودند که با همه دوست باش، و این [شخصیت توست. با آنها خوشرو باش و این] خرد [توست]. آنها را هم چون خود بدار و این دین توست. به آنها خیر برسان و این روح توست.

4 شخصیت آن است که هیچ کس را فریب نمی‌دهد. خرد آن است که خود را فریب نمی‌دهد. دین آن است که آن چیزی را که می‌داند خوب است انجام می‌دهد.

5 آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که می‌داند چیزی خوب است و انجامش نمی‌دهد، این حقارت است. حقارت مخالف شخصیت است. کسی که می‌داند کاری گناه است و انجامش می‌دهد، این حرص است. حرص، مخالف خرد است. کسی که نمی‌داند که کاری خوب است یا گناه و پیش از علم به آن مرتکب آن شود، این خودشیفتگی است که مخالف دین است.

6 آنها هم چنین معتقد بودند که شخصیت در خرد نیست، خرد در شخصیت است. و دین هم در خرد است و هم در شخصیت. امور معنوی را می‌توان با تنظیم شخصیت شناخت. خرد، محافظ جسم است و اتحاد این دو، نفس را نجات می‌دهد.

7 آنها هم چنین معتقد بودند که حیا آن است که اجازه ارتکاب گناه نمی‌دهد. بی‌آبرویی آن است که اجازه انجام کار نیک نمی‌دهد.

8 آنها هم چنین معتقد بودند که مسأله اصلی در طریقه حکمای باستان، عدم ارتکاب گناه بوده است.

9 آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که وظیفه‌اش را انجام می‌دهد کاری را می‌کند که به آن علم دارد.

10 آنها هم چنین معتقد بودند که غور و تأملی که در دین وجود دارد به تمامه، صنعت‌گری است. در عین حال هر کس به اندازه‌ای که می‌داند آن را محقق می‌سازد.

11 آنها هم چنین معتقد بودند که اورمزد پروردگار، این مخلوقات را به وسیله شخصیت آفریده، با خرد نگاه می‌دارد و با دین، آنها را به سوی خود بازمی‌گرداند.

12 آنها هم چنین معتقد بودند که اهریمن برای صدمه زدن به اورمزد دست به هر کاری زد. زمانی که این کار انجام شد، به خود آسیب زد و به اورمزد سود رساند. اورمزد همه کار برای نفع خود انجام داد و زمانی که این کار انجام شد او به خود سود رساند و به اهریمن زیان رساند.

13 آنها هم چنین معتقد بودند که این سه چیز، بزرگترین وظایف انسان‌ها هستند: به دنیا چشم داشته باشد؛ به علت گناه تصادفی گناهکار را سرزنش نکند و از میتویان تقاضای پاداش برای کارهای خوب کند. آنها گفتند منظور از چشم به دنیا داشتن یعنی شخص به خود بنگرد و بگوید: من چه می‌خواهم؟ یا من چه می‌کنم؟

14 آنها هم چنین معتقد بودند که انجام سه چیز دشوار است: سرزنش نکردن گناهکار به سبب گناهش؛ ستایش نکردن فریکار به علت قدرت و ثروتش؛ و پاداش خواستن از میتویان برای عمل خوبی که فرد انجام می‌دهد نه از جهان مادی.

15

آنها هم چنین معتقد بودند که شخص نباید کسی را که استحقاق بخشایش دارد سرزنش کند و کسی را که مستحق سرزنش است، ستایش کند.

16

آنها هم چنین معتقد بودند که هریک از مردم باید امور روحانی را در هر زمان به یاد نگهدارد، هم خوبی بهشت و هم بدی جهنم را. در زمان راحتی، وقتی که آسانی و خوبی و رامش به او فراز رسد باید به این فکر کند که خود نیکی آنجا در بهشت است، که اینجا نیز این گونه نیک است. و زمانی که رنج و غم و شر و درد از سوی اهریمن به او رسید که هیچ خوبی همراه آن نیست، باید بیندیشد که شرایط در دوزخ باید بدتر باشد که اینجا نیز این گونه بد است. چرا که ذات پاک اهورا که هیچ خباثتی در آن نیست چنین پسندیده که در اینجا شرایط این گونه باشد.

17

آنها هم چنین معتقد بودند که خوشبخت‌ترین انسان کسی است که در زمان سلامت جسم و دوران جوانی کارهای خوبی را انجام دهد که به روز واپسین مربوط باشد یعنی زمانی که این دنیا را ترک می‌کند، ممکن است خواسته‌اش این باشد که «کاش بیش از این کار نیک انجام داده بودم». او باید بیش از همه از چیزهایی بر حذر باشد که به روز واپسین مربوط است روزی که او آرزو می‌کند «کاش آن کارها را انجام نداده بودم».

18

آنها هم چنین معتقد بودند که پارسایی چیزی است که باید آن را انجام داد؛ و باید آن گونه که درد را از خود دور می‌کنیم گناه را دور کنیم.

19

آنها هم چنین معتقد بودند که پارسایی، اساساً، آن چیزی است که هر شخص می‌تواند تحقق بخشد و اورمزد پروردگار از هر شخص طلب می‌کند؛ و هر کس آن را تحقق نبخشد مقصر است.

20

آنها گفتند: آن چیز این است. هر آن که دوست ایزدان است هرگز اندیشه دوستی ایزدان را کنار نمی‌زند.

21

آنها هم چنین معتقد بودند که الحاد، منبع خود را نابود کرده است. زمانی که اول بار به این دنیا آمد سبب شد افراد، عمدتاً، به نفس معتقد شوند و چون به قدرت نرسید، رشد کرد.

زمانی که به قدرت رسید آنها که ایمان را رها کرده بودند و صاحب قدرت و جاه بودند به او تعلق گرفتند. پس از آن، چون مردم ایمان را رها کرده‌اند، دیگر رشد نمی‌کند.

22

آنها هم چنین معتقد بودند که فرد باید خوبی را از همه بگیرد. شخص نباید بدی را از هیچ کس بگیرد.

23

آنها هم چنین معتقد بودند که دین، پنج چیز خوب دارد: صداقت، سخاوت، فضیلت، همت، و حمایت. این صداقت بهترین چیز است کسی که نسبت به مخلوقات اورمزد با صداقت عمل می‌کند چند برابر، عوض آن را می‌گیرد.

این سخاوت بهترین است: کسی که هدیه‌ای به کسی می‌دهد که انتظار پاداشی در این دنیا از او ندارد و حتی این انتظار را هم ندارد که گیرنده هدیه از او تشکر کند و زیان به سپاس گشاید.

این فضیلت بهترین چیز است: کسی که در برابر اهریمنان غیرمادی مبارزه می‌کند و اجازه نمی‌دهد که این پنج اهریمن وارد جسم او شوند: حرص، حسد، شهوت، خشم و ننگ. بهترین همت این است کسی که کاری را انجام می‌دهد و چنان سرگرم آن است که در هر لحظه به خود اطمینان دارد که اگر او در آن ساعت بمیرد لازم نبوده کار دیگری را غیر از آن چه انجام می‌داده انجام دهد.

بهترین حمایت این است که شخص به جای کسی که نمی‌تواند درد و رنج و شکوه خود را بیان کند سخن بگوید؛ این شخص، فریاد روح خود را و روح ضعفا را و روح نیکان را به گوش جهانیان و شش مهرسپند می‌رساند.

24

آنها هم چنین معتقد بودند که خرد در کار، شخصیت در حکم، و دوست در دوران سختی خود را نشان می‌دهد.

25

آنها هم چنین معتقد بودند که خردی که بهترین خردهاست آن است که فرد بتواند جسم خود را به گونه‌ای حفظ کند که به دلیل آن روحی که در آن است هیچ شر و آسیبی به آن نرسد، و می‌تواند روح را به گونه‌ای حفظ کند که به دلیل جسم هیچ گزندگی به آن نرسد؛ و زمانی که این گونه نباشد و فرد نتواند این گونه عمل کند، او باید جسم را رها کند و روح را حفظ کند.

26 آنها هم چنین معتقد بودند که قدرت، سپر ثروت است؛ ثروت، سپر جسم؛ و جسم سپر روح است. شخصی که بداقبالی به وی رو می کند در این خصوص که می ترسد که ثروت از میان این چهار چیز کنار رود، به او اجازه بدهید قدرت را رها کند. زمانی که امیدی به قدرت نبود بگذارید ثروت را به همراه آن رها کند. زمانی که امیدی به ثروت نبود بگذارید جسم را به همراه آن رها کند. پس از آن او روح را رد نخواهد کرد.

27 آنها هم چنین معتقد بودند که پارسایی و در دل دیندار بودن، عبارت است از: حفظ مطلوب، خیر رساندن و قانع بودن.

28 آنها هم چنین معتقد بودند که هر شخص باید نذری بکند و خود را به ایزدان بسپارد و از آن پس مطمئن باشد که از هر گزند و در امان خواهد بود.

29 آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید رنجبر و صبور باشد و در انجام امور خیر کوشا و مطمئن و پیش قدم باشد و سپاسگزار مینویان باشد.

30 آنها هم چنین معتقد بودند که شخص باید عقل را ارباب خویش بداند و از آن اطاعت کند همان گونه که از ارباب و حاکم تبعیت می کند. شخص نباید کاری را بدون اجازه و فرمان عقل انجام دهد.

31 آنها هم چنین معتقد بودند که اورمزد از انسان می خواهد که مرا بشناس؛ چرا که او می داند که اگر آنها مرا بشناسند پیرو می خواهند کرد. خواسته اهریمن از انسان آن است که مرا نشناس؛ چرا که او می داند که اگر آنها مرا بشناسند اصلاً از من پیروی نخواهند کرد.

32 آنها هم چنین معتقد بودند که خواسته اورمزد از انسان این است که هر آن چه می کنید برای خود کرده اید، پس به هر اندازه که می خواهید انجام دهید. اهریمن از انسان می خواهد که شما کار را برای خود انجام ندهید؛ بلکه هر قدر از آن را که مایلید انجام دهید.

33 آنها هم چنین معتقد بودند که هر کس چیزی دارد که برایش از دیگر چیزها عزیزتر و گرانباتر است؛ زمانی که آن چیز را می پروراند هر چند که به چیزهای دیگر وقعی نهد و در اختیارش نباشند او شادمان است، آن چیز دین اوست.

34 آنها هم چنین معتقد بودند که دین آن چیزی است که فرد همواره انجام می دهد.

35 آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که به حمایت فقط برای نفس خود باور دارد در قیاس با کسی که هیچ اعتقادی ندارد شر کمتری دارد.

36 آنها هم چنین معتقد بودند که دین عبارت است از این که شخص موجب آسایش هر مخلوقی گردد.

37 آنها هم چنین معتقد بودند که بزه به قانون مربوط می شود. گناه آن است که در اثر بی توجهی و خواری اتفاق می افتد. تقصیر آن است که بر جای می ماند.

38 آنها هم چنین معتقد بودند که عنصر اصلی در گناه، افراط و تفریط است. عنصر اصلی در فضیلت، اعتدال است.

39 آنها هم چنین معتقد بودند که دین، اعتدال است.

40 آنها هم چنین معتقد بودند که در هر چیزی نبود نقصان، اعتدال است. نکته ذیل از دین بر می آید که عمل پارسا بهترین اعتدال است و اعتدال، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک است.

41 آنها هم چنین معتقد بودند که هر آن که پارسا است پارسا در دین است.

42 آنها هم چنین معتقد بودند که افراط یعنی این که کسی چیزی را بپندارد، در گفتار آورد یا انجام دهد که قرار نیست پنداشته شود، به گفتار آید یا انجام شود. تفریط یعنی

این که کسی چیزی را که می‌بایست پنداشته شود یا به گفتار آید یا انجام گیرد، در پندار نیاورد، بر زبان نراند و یا به انجام نرساند. اعتدال درست آن است که کسی چیزی را پندارد، بگوید و عمل کند که بایستی پنداشته شود، گفته شود و بدان عمل شود.

43

آنها هم چنین معتقد بودند که این سه چیز، بیشترین اهمیت را در دین دارند: وحدت، اعتدال، و مفارقت. وحدت این است: کسی که با ایزدان و اشخاص خوب در هر پندار، گفتار و کردار نیک، پیوند دارد. این وحدت هرگز از میان نخواهد رفت. مفارقت این است: شخص خود را در هر ظلم و گناه از اهریمن و دیوان و اشخاص پلید جدا کند. اعتدال این است: کسی که حافظ آن وحدت و مفارقت است. این اعتدال هرگز از میان نخواهد رفت.

44

آنها هم چنین معتقد بودند که خدماتی که مردم انجام می‌دهند فراوان است. این بزرگ‌ترین است: کسی که ایزدان را در جسم خود آن چنان مطمئن و ایمن جای دهد که آنها هر چه می‌خواهند به او بنمایانند.

45

آنها هم چنین معتقد بودند که خدمت‌هایی که به آتش ارائه می‌شود بسیار است. دو خدمت به آتش بیشترین ارزش را دارد: یکی، آن کس که آتش را از سر بی‌گناهی و به گونه راستی پایداری کند؛ دو دیگر وقتی که از آتش مراقبت شود از سر شایستگی.

46

آنها هم چنین معتقد بودند که در کاری که پدیدار می‌گردد، توجه به زیان ضرورت دارد. کسی که زیان را نمی‌داند باید پرهیز را مدنظر قرار دهد.

47

آنها هم چنین معتقد بودند که وقتی اهریمن یکی از این چهار نیرنگ را به شخصی می‌زند وی را به سوی خود سوق می‌دهد. اینها عبارت‌اند از: قدرت دینی، ثروت دینی، ریا و الحاد.

48

آنها هم چنین معتقد بودند که شخص باید نسبت به بزرگان، با احترام و نسبت به زیردستان، نگهبان باشد و به همتیانش منفعت برساند. از این سه، این که شخص به همتیانش منفعت برساند بهترین است. چون مسلم است شخصی که به همتیانش منفعت

نمی‌رساند معامله سودگرایانه‌اش با بزرگان از سر ترس است و چنین شخصی از روی غرور، زیر دستان خود را به دیده تحقیر می‌نگرد.

49

آنها هم چنین معتقد بودند که برای حفظ خود بهترین کار این است که شخص، پائین‌تر از خود را همتای خود بداند؛ همتای خود را بزرگتر از خود ینگارَد و بزرگتر از خود را ارباب خود تلقی کند.

50

آنها هم چنین معتقد بودند که از توبه راهی به دوزخ نیست و بدون توبه راهی به بهشت نیست. توبه این است که انسان از گناهی که مرتکب شده پشیمان باشد و دیگر نخواهد آن را مرتکب شود.

51

آنها هم چنین معتقد بودند که: این سه شخص قدرتمندترین افراد در پارسایی هستند: کسی که در زمان گرسنگی بخشنده است؛ کسی که در زمان خطر، حقیقت را بگوید، و کسی که به افتادگان ستم نمی‌کند.

52

آنها هم چنین معتقد بودند که وقتی انسان می‌میرد خود را از او دور می‌کنند و می‌گویند: نباید به او دست بزنم و نجس بشوم، و زمانی که به او دست می‌زند خود را نجس می‌پندارد. حتی در مورد انسان‌های زنده، افراد باید خود را به گونه‌ای حفظ کنند تا گزند و زبانی به دیگران نزنند، چنان که به جسد انسان چنین پنداری دارند.

53

آنها هم چنین معتقد بودند که هر انسانی باید بذری از اعمال خوب را طلب کند. زمانی که او از بذل اعمال خوب حفاظت کرد، اعمال خوب از آن پس دو چندان می‌شوند و گناهان، اندک. آنها گفته‌اند که یک بذل از اعمال خوب این است: سلطه دینی یک خردمند و همراهی پارسا.

54

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که کار خوبی را برای یکی از این چهار چیز انجام می‌دهد این کار، فضیلتی برای او نیست: [م. ترس از] بدنامی، شهوت، [م. ترس از] رسوایی، یا ترس از شخص دیگر.

55 آنها هم چنین معتقد بودند که لازم است که حرف را به افراد معتمد بگوییم؛ در میان همدینان به دین توجه کنیم؛ و از اعمال خوب و گناهان برای همگان سخن بگوییم.

56 آنها هم چنین معتقد بودند که لازم است سخن را به کسی بگوییم که درک و فهم دارد و آن را نگه می‌دارد، و کسی که آگاهی‌ای دارد که فراموش نمی‌کند و از خردی برخوردار است که می‌تواند به هموعش خوبی کند.

57 آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که درون چیزی ایستاده مایل نیست که از آن فاصله بگیرد و کسی که درون چیزی نایستاده آرزوی آن را دارد.

58 آنها هم چنین معتقد بودند که هر کس در دین ایستاده نمی‌خواهد از آن جایی که ایستاده دور شود.

59 آنها هم چنین معتقد بودند که مردم باید به شدت مواظب و محافظ خودشان از شیطان باشند؛ شیطانی که امید، اطمینان و قدرت هر گناهی است. فریب شیطان این است: وقتی انسانی مرتکب گناهی می‌شود او در ابتدا آن گناه را با امید، اطمینان و قدرت انجام می‌دهد [فکر می‌کند که] هیچ کس نخواهد فهمید. من به کسی نخواهم گفت. اگر کسی چیزی درباره آن بداند من آن را انکار خواهم کرد؛ شاید بی‌گناه شناخته شوم. در غیر این صورت من آن را تأیید می‌کنم و می‌گویم: من مجبور بودم آن را بدین گونه انجام دهم.

60 آنها هم چنین معتقد بودند که اگر زبانی صادق باشد اگر به کوه بگوید «حرکت کن»، حرکت خواهد کرد.

61 آنها هم چنین معتقد بودند که هر زمان که تو یک قدم به سمت دین برداری، هزار قدم به سوی تو خواهد آمد.

62 آنها هم چنین معتقد بودند که مگر کسی که خود یا نیاکان وی کار نیکی انجام داده باشد که با کهن آموزگاران پیوندی ندارد^۱.

63 آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که به دین رو کند و شخصیت خود را نظم بخشد دین هزاران نکته به او می‌گوید که هرگز از کسی نشنیده است؛ و زمانی که او این نکات را با سخن اولیای دین و خردمندان مطابقت دهد، آنها همگی درست هستند.

64 آنها هم چنین معتقد بودند که فهم یعنی به دنبال چیزی بودن. آگاهی یعنی خزانه دار بودن و مراقب آن چیزی بودن که فهم به دنبال آن است. خرد یعنی تمیز دادن، شناخت خوب و بد، انجام آن چه خوب است و ترک آن چه شر است.

65 آنها هم چنین معتقد بودند که هر کس همانی را مالک است که انجامش داده است و پاداش نیز نصیب همانی خواهد شد که آن کار را انجام داده است. مردم باید کوشا باشند و بگویند که بگذارید کارهای خوب انجام دهیم تا از اورمزد پروردگار پاداش بگیریم؛ چون آن کس که از اهریمن پاداش بگیرد، پاداش وی شر است.

66 آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که می‌داند چگونه به موضوعات این کتاب توجه کند خود و دیگران را بهتر خواهد شناخت.

67 آنها هم چنین معتقد بودند که این پنج عنصر، عناصر اصلی‌اند: جوهر، صورت، مهارت، آتش، و هریک از جواهر فرد.

68 آنها هم چنین معتقد بودند که جوهر انسان‌ها سه نوع است: کسی که جوهر بد دارد، کسی که جوهر خوب دارد و کسی که جوهر متوسط دارد. کسی که جوهر خوب دارد حتی اگر هیچ آموزشی به او ندهند خوب است. فردی که جوهر بد دارد حتی اگر بسیار به

۱. متن پهلوی: آنها هم چنین معتقد بودند که مگر این که خود یا نیاکان به طور خاص کار نیکی کرده باشند در غیر این صورت پیروی کهن آموزگاران پیشین نباشد.

او آموزش دهند باز هم بد است. فردی که متوسط است با آموزش، بهتر و بدتر می شود یعنی با آموزش خوب، بهتر می شود و با آموزش خطا کارانه، بدتر می گردد. بعضی از آنها آموزش درست را برای گناهکاری به کار می برند همان گونه که ملحدان با آموزه های دین چنین می کنند.

69

آنها هم چنین معتقد بودند که به دلیل نبود فهم و واهمه، مردم باید در پی راه گریزی از رذالت باشند.

70

آنها هم چنین معتقد بودند که فهم مینوی در باب پیروی از شیاطین، قوم گات ها را از گناه مصون می دارد. فهم گیتیانه، پیروان هادگ مانسریک را از گناه بازمی دارد. ترس از مجازات و گوشمالی حاکم، قوم داد را از گناه مصون می دارد.

71

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان مگر به نحو اساسی چیزی را بپژوهد و بشناسد. به سبب توانگری و دارایی نباید کسی را بسگالد و نه از بهر اندک خواسته بودن و نیازمند بودن نباید کسی را به نکویی ستاید؛ زیرا که در اساس، خوبی و بدی انسان از راه فقر و ثروت در نظر گرفته نمی شود. چه بسا در جهان مردمی باشند با ثروت های مادی که بد سرشت به نظر آیند و چه بسا متخلف و گناهکار و معروف به بدکاری که ثروت اندک دارد. چه بسا فرد نیازمندی که بر اثر ناخرسندی از زندگی با فقر و شکوه زندگی می کند و چه بسا مرد زیان کاری که آن چه را که داشته است به تباهی و نابودی کشانده است و چه بسا فرد کاهلی که توانایی ایجاد ثروت ندارد و بسیاری دیگر از مردمان بد که مرد بخشنده ثروتمند را خوار شمارند. و آن مرد فقیر گلایه مند، خودش را با آن مرد مستغنی ویراسته مقایسه می کند و با این کار از آن عیبی که در وجودش هست کم نشان می دهد. به آن دلیل که کسی که مستغنی است چه بسا از کاری که می کند پشیمان باشد. آن کس که ستایش کند برای این که خودش را بخشنده نشان دهد با این کار، سبب کاستی جهان می شود. با کارش به ستایش رذایل دست زده و رذایل را پراکنده است.

72

آنها هم چنین معتقد بودند که مردی که با زن شوهر داری در می آمیزد اگر مجازات نشود ناامنی و رنج در جهان افزایش می یابد و مرد، تاوان ناامنی و رنجی را که به واسطه عمل او در جهان زیاد شده، خواهد داد.

73

آنها هم چنین معتقد بودند که در هنگام بلا و بدبختی استوار باش، چرا که انسان بدون بلا، مغلوب شیاطین خواهد شد.

74

آنها هم چنین معتقد بودند که هیچ چیز سودمندتر از دین نیست، چون سعادت بی دین در بر دارد هیچ گاه از مردم زایل نمی گردد.

75

آنها هم چنین معتقد بودند که هیچ کس بخشنده تر از ستاره تیشتر نیست، چرا که هیچ کس به خوبی و کاملی او بخشش را اعمال نمی کند.

76

آنها هم چنین معتقد بودند که در کل این دین کلمه ای وجود دارد که همواره تک است و آن این است: هر شخص باید دلیل امری را که با آن موافق هست یا نیست، اقامه کند.

77

آنها هم چنین معتقد بودند که هیچ انسانی از مادر زاده نشده مگر در او این شش روح در جنگ و جدال نباشند: بهمن و اکومن، سروش و خشم، سپندارمذ و دیو ترومذ.

78

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که جسمش منزل بهمن شود، این نشانه اوست: او شور کار نیک دارد؛ با خوبان رابطه خوبی دارد؛ به آسانی صلح و آرامش ایجاد می کند؛ حامی فقر است و خود، انسانی سخی و بخشنده است.

انسانی که جسمش منزل اکومن شود این نشانه اوست: او در مورد کارهای خوب، بی تفاوت است؛ با خوبی رابطه بدی دارد؛ ایجاد آرامش برایش دشوار است؛ دشمن خوبی است؛ و فی نفسه، خسیس و تنگ نظر است.

انسانی که سروش در جسمش منزل دارد این نشانه اوست: همیشه می توان با او صحبت کرد؛ زمانی که مردم سخن می گویند او گوش می دهد؛ زمانی که اشتباه او را گزارش می کنند او می پذیرد و آن را اصلاح می کند؛ به مردم دروغ نمی گوید؛ بی گناه را ملامت نمی کند؛ و متخلف را با معیار و ملاک گوشمالی می دهد.

انسانی که خشم در جسمش منزل دارد این نشانه اوست: هیچ زمان نمی توان با او حرف زد؛ وقتی که مردم با او حرف می زنند او گوش نمی دهد؛ زمانی که اشتباه حتی کوچک او را بیان می کنند ناراحت می شود و آن را اصلاح نمی کند؛ به مردم، بسیار دروغ می گوید؛ و شخص بی گناه را فراوان ملامت می کند.

انسانی که سپندارمذ در جسمش منزل دارد این نشانه اوست: او احترام دارد؛ زمانی که [م. از طرف مردم] تحریک می گردد، برانگیخته نمی شود؛ حتی زمانی که سهم بزرگی از چیزهای این دنیا به او می رسد او از چیزهای خدا رو بر نمی گرداند؛ و او از مینویان، طلب پاداش نیک کارهای خیر می کند نه از جهان مادی.

انسانی که ترومذ در جسمش منزل دارد این نشانه اوست: او سبک سر است؛ زمانی که مردم او را تحریک می کنند او برانگیخته می شود؛ زمانی که حتی سهم کوچکی از این دنیا به او می رسد او از چیزهای ایزدان رو بر می گرداند؛ و به جای این که پاداش کار خوب را از مینویان بگیرد آن را از این جهان مادی طلب می کند.

79

آنها هم چنین معتقد بودند که اردیبهشت، هفت ماه در دنیای مادی و پنج ماه در عالم مینو است. در طی پنج ماه که او در عالم مینو است در قالب گیاهان در صورت و شکل معنوی می نشیند، از ریشه گیاهان محافظت می کند، آنها را غذا می دهد و سبب رشد آنها می شود. او این گیاهان را در طول این پنج ماه خلق می کند. در طول هفت ماهی که او در دنیای مادی به سر می برد، جسم این گیاهان رشد می کنند و جوانه می زنند و میوه می دهند. این از آن روست که ریثون - که زمان ایزد اردیبهشت است - در هفت ماه سال در تجلی است و به مدت پنج ماه در تجلی نیست.

80

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که از سر اختیار، درد و محنت دین و سنت را می پذیرد علاوه بر کارهای خوبی که به آسانی می تواند آنها را بشناسد این فضیلت را هم خواهد داشت یعنی حتی اگر گناهی مرتکب شود به سبب یممی که از آن درد و رنج دارد به گناه نفاق و انواع گناهان دیگری که مرتکب شده است روی نکند. چه به سبب نصیبی که از درد و رنج در جهان می برد گناه را برنگزیند مگر این که تبه خوی شود و این تبه خویی را بپذیرد.

81

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که رنج و محنت آن سنت پذیرفته شده را در دنیای

مادی می پذیرد مینویان علاوه بر فضیلت رویارویی با آن رنج و محنت، بقیه گناهانش را در عالم مینو به سبب پشیمانی که او داشته، می بخشایند.

82 a

آنها هم چنین معتقد بودند: افرادی بوده اند که می پرسیدند کدام روح است که انسان را از پارسایی به گناهکاری و از گناهکاری به پارسایی انتقال می دهد؟ مغان گفتند: راگیه (۹)، فرد پارسا سؤال کرد: این راگیه در جسم افراد چیست؟ دل است، چشم است یا گوش؟ مرد دانایی گفت: راگیه چیزی است در بدن انسان ها. فرد پارسا ندانست که راگیه چیست. سپس مردان دانایی آمدند که گفتند: راگیه در هر انسانی ساخته می شود (وجود دارد). راگیه، هم اهریمنی خوانده می شود و هم اورمزدی؛ زمانی که اراده کند در پی اورمزد می رود و زمانی که اراده کند در پس اهریمن روانه می گردد.

82 b

آنها درباره کسی که اعتدال را در دنیای مادی حفظ می کند گفتند: مرد، کاری را بارها انجام ندهد مگر اینکه بارها آن را بخواهد. مگر این که پی در پی نیک و بد کار را به او بگویند.

83

آنها هم چنین معتقد بودند که از میان افرادی که این دو چیز را دارا هستند هیچ کس نیست که به یک چیز متوسل شود و نتواند تشخیص دهد که کدام بهتر و درست تر است. زیرا دو حالت دارد: یا این که شخص، خود به تنهایی با علم خود [م. نیک و بد امری را] پیدا می کند و به حکمتی می رسد؛ یا حکیمی می آید و او از طریق وی این علم را به دست می آورد.

84

آنها هم چنین معتقد بودند که هر کس که در مدرسه حضور یابد و کوشا باشد و یقین به دین ایزدان را بیاموزد، می تواند نفس خویش را نجات دهد.

85

آنها هم چنین معتقد بودند که این کلام، موجزترین کلام در باره نجات نفس است، به شیوه پرستندگان ایزدان عمل کن و نه شیاطین.

86

آنها هم چنین معتقد بودند که مردی که با زن ناشایستی در می آمیزد به این دلیل که منی خود را ضایع کرده، محکوم است.

آنها هم چنین معتقد بودند که مردم باید مراقب باشند که محنت بر آنها مستولی نگیرد؛ زیرا انسانی که محنت بر او مستولی گردد، اکومن در جسمش لانه می کند. زمانی که اکومن در جسم او لانه کرد، بهمن از آن جا رخت بر می بندد؛ و زمانی که بهمن از آن جا رخت بر بندد او همه چیز را از طریق اکومن می نگرد و اکومن هر آن چه شر است به وی نشان می دهد. مقصد راه کسی که اکومن راهنمای اوست دوزخ است؛ از آنها که به دوزخ می روند برخی باز می گردند و برخی باز نمی گردند.

آنها هم چنین معتقد بودند که بزرگترین خدمت به امشاسپندان مادی، زمانی است که مادیات توسط شخصی که لیاقت مصرف کردن و مالکیت آنها را دارد، مصرف می شوند و به تصرف در می آیند.

آنها هم چنین معتقد بودند که طلب و میل انسان ها، جسم و دیگر چیزهای مادی ای است که عاید آن می شود. بیشترین منفعت نفس آن است که میل جسم محقق نشود، بهترین ترفند آن است که انسان باید چنین وانمود کند که من آن را نه امروز بلکه فردا انجام می دهم و سپس آن را به روز بعد به تعویق اندازد و از آن پس، آن را از سر باز کند. زمانی که انسان کار را به این شکل هر روز از سر خود باز کرد و آن را انجام نداد، چون از این دنیا رحلت کرد شیاطین و شرور به شدت عصبانی و افسرده می شوند و فریاد می زنند که او ماهرانه کارش را انجام داد و ما نتوانستیم هیچ کاری بکنیم.

آنها هم چنین معتقد بودند که عظمت در همه اشیاء متجلی است، و در این نیز: در این دنیا در میان اسب ها، گاوها، گوسفندان، بزها، و دیگر رمه ها هر چه نر بزرگتر باشد، ماده هایشان بهتر بچه می آورند. در مورد ظروف طلا، نقره و دیگر فلزات هر چه خالص تر باشند، صدایشان بهتر است. هم چنین انسانی که در امور مربوط به ایزدان، خالص تر باشد و خطاهایش کمتر باشد و می داند که چگونه از کوچک ترها حمایت کند، سروش برای او بهترین صدا را تولید می کند و او بیشترین لیاقت را برای بزرگی دارد.

آنها هم چنین معتقد بودند که پنج چیز بسیار خوب است: بخشندگی، راستی، دلاوری

مردانه، زبان آوری و زیرکی.

بخشندگی این است: انسانی که خود را محض دین و عشق به روح، تسلیم ایزدان می کند. راستی این است: انسانی که فقط چیزی را بیان می کند که ضرورت دارد و با چنان احتیاطی سخن می گوید که گویی ایزدان و امشاسپندان در برابر او ایستاده اند. دلاوری مردانه این است: اعتراف و اقرار به دین، و این یعنی دین را در جسم مهمان کردن و دیوان را به سته آوردن. زبان آوری این است: انسانی که از جانب شخصی که هیچ میانجی ای ندارد وساطت می کند و این گونه از روان خود در آخرت دفاع کرده است. زیرکی این است: یعنی انسان کاری را آغاز کند که بداند چگونه آن را تمام کند.

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که در خصوص یکی از این سه رابطه تخلف کند رذل است. یکی در رابطه با جهان، دیگری در رابطه با دین و سومی در رابطه با نوسازی. در رابطه با جهان این است: کمک کننده بودن و در خانه شخص باز بودن. این چیزها ارتباط میان افراد را شکل می دهد. در رابطه با دین این است: انسانی که حجت درست را به موقع اتخاذ کند و از آن منحرف نشود. در ارتباط با نوسازی این است: مردی که به موقع همسر بگیرد، در پی بچه باشد، و خود را مهبای خانواده کند.

آنها هم چنین معتقد بودند که زنی که این نشانه ها در او باشد زن شایسته ای است: عاشق شوهرش باشد، به سفره عشق بورزد، حافظ دروازه خانه باشد، لباسی مناسب خود بپوشد، جسم و جای خود را پاکیزه نگاه دارد. زنی که این چند نشانه در او باشد روسپی است: جادوگری، پیشگویی، بت پرستی، کلام مایوسانه، خودفروشی، پوشش زنده، نگاه نداشتن پاکیزگی جسم و جای.

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که چندین نشانه با خود دارد صاحب پارسایی است: او سخی تر، آرام تر، خاضع تر است و سخن، حکیمانه تر می گوید.^۱

آنها هم چنین معتقد بودند که عمل خوبی وجود دارد که زمانی که انسان آن را در درون خود جای می دهد اعمال خوبی که او خود انجام می دهد و آنها که در جهان انجام می گیرند همگی از آن او می شوند. آن عمل خوب این است: مشورت با نیکان. زیرا با

مشورت با نیکان انسان می تواند ایزدان و شیاطین را بشناسد. زمانی که ایزدان را شناخت، هرگز از آنها روی نمی گرداند و زمانی که شیاطین را شناخت هرگز از آنها پیروی نمی کند.

96

آنها هم چنین معتقد بودند که مرد حتی اگر دزد باشد این یک عمل خوب است و آن زمانی است که در باره خیم و خوی ایزدان در جهان بیندیشد.

97

آنها هم چنین معتقد بودند که خوش داشتن جسم نیکان برابر با لذت و عبادت ایزدان است. مردم باید بسیار تلاش کنند برای آن که ما در اینجا پاک باشیم؛ چون زمانی که ما در دنیای مادی هستیم آن چنان که ایزدان در دنیای مادی بر بدن های ما فرود می آیند در این صورت جسم ما نیز لذت خواهد برد.

98

آنها هم چنین معتقد بودند که غفلت نکن از این که در دبستان دینی حاضر شوی زیرا زمانی که به مدت چندین سال با علم به این یک نکته در دبستان دینی حاضر شوی که ایزدان وجود دارند در حالی که شیاطین معدومند، اورمزد پروردگار، تو را عقاب نخواهد کرد.

99

آنها هم چنین معتقد بودند که در مورد این سه چیز بسیار کوشا باش: حقیقت، اعتدال و بصیرت. به شدت از این سه چیز روی گردان باش: دروغ، بی بصیرتی و عدم اعتدال.

100

آنها هم چنین معتقد بودند که در موقع اضطرار، ارتکاب به گناه جایز است. لازم است بدانیم که ارتکاب کدام گناه در کدام موقع اضطراری بلاشکال است. چون موردی که عبارت «اضطرار» در خصوص آن کاربرد دارد شخص محترمی است که عظمتی کسب نکرده و کامی از دنیای مادی نگرفته است، یا کسی که به عظمت دست یافته؛ اما از دست داده است و به کسی که شر دیگری در دنیای مادی به او رسیده است. اضطرار آن است که وقتی عمل مفراطی (م. گناه) انجام نگیرد این ترس را به وجود می آورد که او نمی توانسته جسمش را زنده و سالم نگه دارد. تنها، گناه غیرقابل جبران نباید در موقع اضطرار انجام گیرد. شخص نباید گناه غیرقابل جبران را حتی در موقع اضطرار انجام دهد.

101

آنها هم چنین معتقد بودند که شخص باید میل خود را درست کند؛ در این صورت می تواند گفتار و کردار خود را به همراه میل خود درست کند. انسانی که چنین کند، زمانی که این خوشوقتی برایش حاصل می شود چه بسا بر اثر یک فرخی و شادمانی، گناهی از وی صادر شود و بر اثر گفتار و کنشی از صواب جدا شود، آن گاه باید پشیمان شود. سپس در محکمه مینویان، ایزدان چنین انسانی را نزد شیاطین رها نمی کنند؛ بلکه می گویند: او از ماست، زیرا آن روح به دست ما خلق شده، سپس او به ما اندیشید و ما را ستایش کرد؛ اما این گناه به دست شیطانی انجام شده که تو خلقتش کرده ای. با این دلیل و بهانه، آنها او را به سوی خود هدایت می کنند.

102

آنها هم چنین معتقد بودند که ایمان به مینویان چندین نوع است. این نیز ایمان به مینویان است که افرادی معتقدند مینویان می توانند خوبی این جهان را به انسان ها بدهند، به کسانی که در پی طلب خیر این دنیا از مینویان هستند.

103

آنها هم چنین معتقد بودند که مهم ترین چیز در جسم انسان ها جوهر است و پس از آن نوبت دیگر قوا می رسد. قوا برای متجلی کردن و فعلیت بخشیدن به این جوهر لازمند.

104

آنها هم چنین معتقد بودند که در انسان ها هیچ چیز از حیث شناخت دیرپا تر از جوهر نیست که آبا خوب است یا بد. زیرا افراد بسیاری وجود دارند که جوهرشان آن چنان آسیب دیده که حتی در یک موضوع به غایت کوچک پیش از آن که بتوان توضیح داد که آنها خوبند یا بد، استعداد و آموزش بسیاری لازم دارند؛ اما آزمودن و شناخت کسی که توانایی بسیار دارد کار آسانی است.

105

آنها هم چنین معتقد بودند که با این یک چیز، بسیار آسان می توان به جوهر آدمیان پی برد: وقتی که انسانی آموزش می بیند و با چیزهای درست و راست آشنا می شود و کردار خوب را از معصیت تشخیص می دهد؛ جوهر او پس از آن که آزموده شد، خود را نشان می دهد.

106

آنها هم چنین معتقد بودند که زمانی که انسان در دین ایزدان می ایستد ایزدان رنجی را که او در این دنیا تحمل می کند می بینند. حتی این که او با پای خود وارد رنج می شود و

این که او آزادانه بر طبق قانون زندگی می کند. و آنها در هنگام حساب و کتاب مینویان برای او رنج، ناراحتی، تشنگی، نگرانی و بیماری قرار می دهند که در او اثر کند.

107

آنها هم چنین معتقد بودند که خوبی یک کار خوب را کسی تعیین می کند که برای خوبی پاداش می دهد. خوبی مادی، آن است که از میل خوب ناشی شود.

108

آنها هم چنین معتقد بودند که آدمیان سه چیز دارند که بسیار خوب است. این سه عبارتند از: نوشیدن هوم، نوشیدن شراب و پوشیدن کمر بند مقدس. نوشیدن هوم این است: انسانی که به عقل پایبند است. نوشیدن شراب این است: زمانی که او به صلح پایبند است. پوشیدن کمر بند مقدس این است: زمانی که خود را از شرور دور نگه دارد.

109

آنها هم چنین معتقد بودند که در میان نیکان برخی پرسیدند: دیوار محصور کننده جسم، روح، و اقبال کدام است؟ آنها که به ایمان اولیه پایبندند گفتند: دیوار محصور کننده جسم، نبود درگیری است؛ از آن روح، نبود گناه است و از آن اقبال، احترام است.

110

آنها هم چنین معتقد بودند که چند چیز نزد انسان ها بهترین است، آنها عبارتند از: صبر زیاد، شرم زیاد، درک و فهم زیاد، طلب پاداش برای کارهای خوب از مینویان، و شاگرد بودن. از میان اینها بهترین چیز، شاگرد بودن است چرا که با شاگرد بودن می توان پنج مورد دیگر را فرا گرفت.

111

آنها هم چنین معتقد بودند که زمانی که دو انسان در خوبی یکسانند و یکی معتقد است بیشتر از دیگری ایمان دارد باید دقیق شود که چرا ایمانش چنین است. چون این دو در جوهر تفاوت دارند. حال اگر این کار را نکند از خیر مینوی اش بکاهد که چرا دیگری را به خواری نگریسته است.

112

آنها هم چنین معتقد بودند که این خود انسان است که کار ناخوشایندی را در حق خود انجام می دهد. چون اگر عمل یک شخص درست باشد ایزدان به او عنایت

می کنند و آن چنان او را محافظت می نمایند که بیشترین سود و فایده را برای وی دارد.

113

آنها هم چنین معتقد بودند که مردمان هفت چیز دارند که بهترین است: خوشنامی، پارسایی، شرافت، سیادت، اقتدار، سلامتی و رضایت. خوشنامی این است: انسانی که همیشه درش به روی نیکان باز باشد؛ راستی و درستی این است: انسانی که کار خوب را برای روح انجام می دهد. شرافت این است: انسانی که به افراد خوب و لایق هدیه می دهد. سیادت این است: انسانی که خود را از ارتکاب به گناه باز می دارد. اقتدار این است: انسانی که مسبب حفظ خوبی و ریشه کنی بدی است. سلامتی این است: انسانی که جسم و روح خود را از بیگانه ها و آنها که جوهرشان متفاوت است جدا می کند و با آنها که هم جوهر خودش هستند می پیوندد. رضایت این است: انسانی که به ایزدان اعتقاد داشته باشد به احترام چیز خوبی که به او رسیده ایزدان برای او رضایت به ارمغان می آورند و این رضایت چیزی است که [م. قبلاً] نصیب او نشده است و ایزدان، بد اقبالی ای که به او رو کرده از او دور می کنند و ذهن او همواره به خوبی می اندیشد.

114

آنها هم چنین معتقد بودند که این چیز برای انسان ها بهترین است: عشق به آدمیان، میل به صلح و آرامش، صداقت، حمایت از خویشاوندان، احترام، تواضع، سخاوت، حق شناسی، مشورت و اعتدال. قانون اورمزد، عشق به آدمیان است. قانون بهمن، تمایل به صلح است. قانون اشه وهیسته، صداقت است. قانون شهرپور، حمایت از خویشاوندان است. قانون سپندارمذ، احترام و تواضع است. قانون خرداد، سخاوت و حق شناسی است. قانون اورمزد، مشورت و حفظ اعتدال است.

115

آنها هم چنین معتقد بودند که آدمیان چند چیز دارند که بسیار خوب است. آنها عبارتند از: دین، شخصیت، حکمت، فضیلت و بخت. آنها که ابزار در اختیار ندارند از اعتبار لازم برخوردار نیستند.

ابزار دین این است: انسانی که ایمان دارد. اقرار [م. به] دین این است: انسانی که دوست خوش ذات، خالص و نیکو را استاد خود قرار می دهد و به او می گوید: اشتباهاتی را که از من می بینی به

من بگو تا آنها را اصلاح کنم. مشتاقانه و از سر اختیار به او گوش می‌دهد و از او پیروی می‌کند.
ابزار شخصیت این است: عادت درست، برقراری ارتباط با نیکان، یادگیری چیزهای خوب از هر یک از انسان‌ها و یادنگرفتن چیزهای بد از هیچ کس.
ابزار حکمت این است: حفظ آدم‌های خوب و حفظ احترام آنها.
ابزار فضیلت این است: انجام وظیفه و پشتکار.
ابزار بخت این است: حقیقت و به قول خود عمل کردن.

116

آنها هم چنین معتقد بودند که ایزدان روحانی سه چیز دارند که بسیار خوب است: عشق، احترام و امید.

117

آنها هم چنین معتقد بودند که این دو ابزار بهترین چیز برای انسان‌ها هستند: برای خود خوب بودن و برای دیگران کار خیر کردن.

118

آنها هم چنین معتقد بودند که افراد بزرگ و حاکمان بزرگ دو چیز دارند که بهترین است: مسبب حفظ خیر بودن و ریشه کنی شر.

119

آنها هم چنین معتقد بودند که این کار در متابعت، بهترین چیز است: باز فکر کردن، باز سخن گفتن و باز عمل کردن، چون یک گناه در خفا اتفاق می‌افتد و نه یک کار نیک.

120

آنها هم چنین معتقد بودند که نجات دادن روح با این چهار چیز ممکن است: حق شناسی، ملایمت، دوری کردن از شهوت و رفع اشتباهات.

121

آنها هم چنین معتقد بودند که مبنای روان بر خیم و خوی درست است؛ مبنای ثروت بر سپهر است؛ و مبنای هنروری بر کوشندگی است.

122

آنها هم چنین معتقد بودند که در دین، قضیه چنین است: یکی، عشق به ایزدان؛ دو دیگر، عشق به رؤسا؛ و سوم، انسانی که خود را در روز محاسبه خوشحال نگه می‌دارد و از گناه آزاد است و بندگی متواضعانه ایزدان را عزت می‌داند.

123

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که به گناه اعتراف می‌کند باید اورمزد پروردگار، امشاسپندان، رؤسا، افراد خوب و درستکاری را که به دنیا آمده‌اند و به دنیا خواهند آمد ستایش کند و اهریمن، شیاطین و اشرار را نفرین کند.

124

آنها هم چنین معتقد بودند که اورمزد پروردگار بهترین خیم و دین را خلق کرد. انسانی که خیم ندارد دین ندارد. انسانی که با خوبی رفیق نیست، خوبی ندارد. انسانی که محض خوبی با خوبی رفیق است، خوبی دارد.

125

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که می‌خواهد خوش اقبالی داشته باشد باید خورشید را آشکارا ستایش کند. کسی که می‌خواهد عبادتی که می‌کند به بهترین وجه مقبول واقع شود بگذارید دستهایش را بشوید و بدن و لباس خود را پاک نگه دارد. کسی که می‌خواهد مطلوبش را به بهترین وجه از ایزدان کسب کند بگذارید ایزدان را آشکارا عبادت کند. کسی که می‌خواهد کلامش نافذ باشد بگذارید اوستا را فاش تلاوت کند.

126

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که درخصوص بداقبالی‌ای که به وی رو کرده یا نکرده به ایزدان حرمت می‌نهد، ایزدان او را از آن بداقبالی‌ای که به او رو کرده و آنی که به او رو نکرده نجات خواهند داد.

127

آنها هم چنین معتقد بودند که در زندگی انسان، رضایت بهترین است و در رضایت، سلامت جسم بهترین است.

دوم، شخصیت بهترین است و در آن اقرار به دین حقیقی بهترین است.

سوم، حکمت بهترین است و در آن صبر و ملایمت بهترین است.

چهارم، ثروت بهترین است و در آن قناعت و لیاقت بهترین است.

پنجم، لذت بهترین است و در آن، زنی که کدبانو است و شوهرش او را دوست دارد بهترین است.

ششم، دوستی بهترین است و در آن اطاعت بهترین است.

هفتم، سخاوت با حقیقت بهترین است و در آن دادن منفعت زیاد بهترین است.
هشتم، جدا از نجات نفس خویش تلاش برای نجات نفوس دیگران نیز بهترین است.
نهم، انجام اعمال خوب مطابق قانون و پرهیز از گناه و پرهیز از گرایش به سوی گناه
بهترین است.
دهم، انجام کار خوب بهترین است و در آن نجات نفس از دوزخ بهترین است.

128 آنها هم چنین معتقد بودند که در خصوص الحاد، انسان باید مراقب گذر زمان باشد. حتی
یک انسان بسیار دقیق و عاقل نیز نباید مطمئن باشد که آیا آنها قادرند مرا مجبور کنند؟ زیرا
غبار که بسیار کوچک و نرم است از سنگ‌های سخت و سفت پدید آمده است.

129 آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید در خانه خود به دنبال شیاطین باشد و نه در خانه
دیگران. چون کسی که در خانه خود به دنبال آنهاست، می‌یابدشان و زمانی که بخواهد می‌تواند آنها
را به بیرون از خانه براند؛ اما کسی که در خانه دیگران به دنبال آنها می‌گردد آنها را نمی‌یابد.

130 آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که شیاطین را از آن‌جا بیرون کند، زمانی که آنها اخراج
شدند، آنها از کل این دنیا خارج می‌گردند. ایزدان نیز باید در آن‌جا جای گیرند و زمانی که در
آن‌جا جای گیرند در کل جهان جای خواهند گرفت. آن محل، نفس و خانواده آدمی است.

131 آنها هم چنین معتقد بودند که شخصی که برای تعمیر جایی که یک نی [۱/۸ متر]
است اقدام کند و هدفش تعمیر آن‌جاست، حال اگر آن‌جا را به اندازه یک نی تعمیر کند
گویی همه‌جا را تعمیر کرده است. اگر شخصی آن محل به اندازه یک نی را تعمیر نکند
گویی که هیچ جایی تعمیر نشده است. آنها گفتند: آن یک نی، جسم آدمی است.

132 آنها هم چنین معتقد بودند که مردمان چهار چیز دارند که بسیار خوب است اینها
عبارت انداز: نان (روزی) شخص، کلام شخص، کار شخص و همسر شخص. روزی
شخص این است: کسی که می‌خورد و سهمش را نگه می‌دارد، می‌خورد و نگهش می‌دارد
به همان گونه که کارش را انجام می‌دهد. کلام شخص این است: کسی که روحش واسطه
است. کار شخص این است: کسی که با شیاطین خود می‌جنگد و نه شیاطین دیگران، چون

او جستجوگری است که علیه شیاطین دیگران می‌جنگد. همسر شخص این است: کسی که
آرزوهایش را با هر چیز درستی تقسیم می‌کند.

133 آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که در این‌جا اراده نیک دارد، با ایزدان خواهد
بود. کسی که در اینجا اراده بد دارد با شیاطین خواهد بود. او در این‌جا با افراد خوب و
بد بود. شخصی گفت: انسان با هر که در پندار و گفتار و کردار در آمیزد، عین همان
شخص خواهد شد.

134 آنها هم چنین معتقد بودند که اورمزد پروردگار از هر انسان زنده‌ای این چند چیز را
خواسته است: از شخص ناشنوا، دیدن و حفظ صدا (۴).

135 آنها هم چنین معتقد بودند که اورمزد هر موجودی را برای این دو منفعت خلق کرده
است: نابود کردن دشمنان به وسیله آنان و این که شاهان او باشند.

136 آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید همواره میل خود را جدا کند و چیزهایی را مدنظر
داشته باشد که در این دنیا از صحت و سقم آنها آگاهی دارد: آیا میل من پاک است یا گناه
آلود است؟ حال، اگر میلش پاک باشد باید پای آن بایستد و گرنه باید از آن روی برگرداند.

137 آنها هم چنین معتقد بودند که هر شخص باید به دنبال امور خدایی باشد زیرا هر که بجوید می‌یابد.

138 آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید توجه زیادی به این چند چیز کند: انسان
خوشنام، روز خوش‌یمن، و کار خوشنام.

139 آنها هم چنین معتقد بودند که برجسته‌ترین نشانه پارسایی، داشتن خوشنامی بیشتر است.

140 آنها هم چنین معتقد بودند که هر کسی که از نیکنامی‌اش بیشتر گویند آن کسی است
که در اعمال او نکویی پیدا است؛ از این روی، آن اندازه که در توان دارد کارهای نیک

انجام می‌دهد و آرزوی او چنین است: ای کاش بیش از این توان داشتم.
هرکس که از او بیشتر به بدی سخن بگویند او هرچه در توان دارد بدی می‌کند و آرزوی این است که: کاش بیشتر می‌توانستم بدی کنم.
در انجمن مینویان، خوبی یا بدی بر آن شیوه توسط آن مردی که هست انجام نمی‌گیرد و نباید تلقی شود که بنا به آرزوی انجام دهنده صورت گرفته، بلکه مینویان در جهان، خوبی یا بدی را از راه دهان مردم می‌گویند.

141

آنها به این نیز اعتقاد داشتند که در اندرز به انسان‌ها گفته شده است. درویشی^۱ بهترین چیز است از آن توشه برگیرید. در درویشی ثابت قدم باشید که بهترین چیز است. انسانی که در درویشی ثابت قدم است البته نه از سر محدودیت؛ بلکه به سبب خیر و ستایش درویشی، اهریمن و شیاطین را از جهان بیرون می‌کند. هر کار خیری که در این جهان از این انسان سر زند مانند رودخانه‌ای پرخروش پیش می‌رود و لذا، این نیز هست که کسی می‌تواند در درویشی ثابت قدم باشد که هرچه برای تن لازم است اگر کم ماده‌تر باشد لذت آن بیش است به نسبت آن که بیش ماده‌تر است. کسی که این گونه عمل می‌کند می‌تواند در درویشی خوش‌بخت باشد و کسی که به گونه دیگر عمل می‌کند از درویشی جدا خواهد شد.

142

آنها هم چنین معتقد بودند که شرافت این است: کسی که ابزارهای قدرتمند دنیای مادی را برای سود رساندن و خشنودی در اختیار دارد و می‌داند چگونه آنها را مصرف کند و ببخشد. این ابزارهای مادی نه برای او زیانبارند و نه برای افراد دیگر. در هرچه که پیش آید او طرفدار و حامی فقر است و به آنها خیر می‌رساند. او فقرا را می‌ستاید و به گونه‌ای رفتار می‌کند که در خزانه ثروتش به روی همگان باز است و آنها ثروت او را از آن خود می‌دانند و اطمینان خاطر دارند اگر شر یا بدبختی به ما برسد، او به دنبال راه چاره خواهد گشت.

143

آنها هم چنین معتقد بودند که درویشی این است: این که فرد تا آنجا که به ثروت مادی مربوط می‌شود موفق و راضی است. او ذهنش را از این دارایی‌ها برمی‌گرداند و فکرش خشنود

۱. متن پهلوی: نیکی و دین.

است و عصبانی نیست که درویش است و از کسی که دانا است بیزار نیست؛ بلکه در اندیشه خود این گونه فکر می‌کند: درویشی من با ثروت آن مرد همراه است چرا که ما یکی هستیم، او و من.

144

آنها هم چنین معتقد بودند که وضعیت یک کرب^۱ این است: کسی که بدون توجه به اعتدال، مصرف می‌کند و ابزار قدرت جهان مادی را کاملاً در اختیار می‌گیرد. ثروت و توانگری او برای مردم مضر است. او از فقر مردم قانع، بیزار است و آنها را حقیر و ناشایست می‌شمارد و درویشی را آسیب‌رسان می‌داند. مردم به کرب امید ندارند؛ یعنی اگر شری یا بدبختی‌ای به آنها برسد هیچ راه چاره‌ای را برای دور کردن آن جستجو نمی‌کند.

145

وضعیت فقیر این است: کسی است که برایش قدرت و ثروت جهان مادی کافی نیست و از آن ناراضی است. او خودش را بدبخت جلوه می‌دهد و از شخص ثروتمند بیزار است. از این طریق پیوسته تلاش می‌کند تا به توانگری برسد.

146

آنها هم چنین معتقد بودند که چهار رذیلت وجود دارد، دو تا متعلق به ثروتمند شریف و دو تا از آن فقیر مسکین؛ اما در ارتباط با این چهار رذیلت، هم فقیر و هم ثروتمند می‌توانند فضیلت داشته باشند. دو رذیلت ثروتمند شریف این‌ها هستند: یکی احترام نگذاشتن به فقر، و یکی عدم کمک به رهایی فقیر از استضعاف. رذایل فقیر این‌ها هستند: یکی بیزار بودن از هدایت روح ثروتمند و یکی اندیشه ناامید.

147

آنها هم چنین معتقد بودند که اگر فقرا این یک چیز را درست کنند که مردم ثروتمند عالی رتبه را با چشم خواری بنگرند، در صد سال هم یک نفر از آنان به دوزخ نخواهد رفت.

148

آنها هم چنین معتقد بودند که در این دنیا هیچ کس نیست که قدرت و ثروتش محبوب باشد. خوشبخت کسی است که محبوبیتش را از طریق پارسایی به دست آورد و بدبخت هم کسی است که از هر راهی دنبال محبوبیت باشد.

۱. کسانی که از قربانی کردن گاو دست برداشتند.

149

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان نباید اشیاء مادی را بیش از حد تزین کند، چون انسانی که دنیای مادی را بیش از اندازه بیاراید آخرتش را ویران خواهد کرد.

150

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان نباید اشیاء دنیای مادی را بیش از حد تزین کند تا آنجا که به قیمت نابودی امور آخرتش تمام شود.

151

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید امور دنیوی را به موقع انجام دهد، آنچنان که گویا می دانسته هزار سال خواهد زیست و آنچه را امروز انجام نمی دهد فردا انجام خواهد داد. انسان باید امور اخروی را به سرعت انجام دهد آنچنان که گویی می داند که یک روز زنده خواهد بود و آنچه را امروز انجام ندهد فردا انجامش نتواند داد.

152

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان نباید در مورد امور دنیوی بیش از حد ناتوان و بیش از حد مطمئن باشد چون امور دنیوی هرگز به کسی بیش از جمشید تعلق نداشته اند و حتی در مورد جمشید نیز هر روز که می گذشت بیشتر از بین می رفت تا در نهایت، او تمام مادیاتش را از دست داد و تنها به نفس خویش تکیه کرد.

153

آنها هم چنین معتقد بودند که این سه ویژگی از ویژگی های بهشت است:
۱. شخصی که آسیب و شر فراوانی از شخص دیگری دیده، در عین حال، دشمن و بدخواه او نشده است.

۲. شخصی که در پیش روی او مقداری غذا قرار دارد و نه چیز دیگری و او امیدی به آینده ندارد، یعنی این که آرزو داشته باشد که بیش تر داشته باشد. در عین حال، اگر انسانی به او رسید و هیچ غذایی نداشت او غذایش را با او تقسیم کند.

۳. زمانی که زن و مردی در جای خلوتی به هم رسیدند پس از خوردن، سیر و شاد هستند و بسیار یکدیگر را تمنا کنند و اگر هوششان ارضا شد بی آن که کسی بفهمد؛ در عین حال، مرد صرفاً به خاطر نفس با آن زن در نیامیزد.

154

آنها هم چنین معتقد بودند که خیم این است: کسی که میلی به ارتکاب به گناه ندارد. خرداین است: زمانی که او مایل است گناه کند به خود اجازه نمی دهد. حتی این نیز خیم

است که انسان نمی گوید که نمی داند. حتی این نیز خرد است که او در مورد چیزی که نمی داند سؤال می کند.

155

آنها هم چنین معتقد بودند که تمامی مردم به جز بی خردان برای امور خود به ایزدان امید دارند.

156

آنها هم چنین معتقد بودند که هر کس که میل به قدرت و ثروت دارد و آن را به دست می آورد و آن دو را برای سود و خیر مردمان حفظ می کند، ایزدان از او یک ابر قدرت در جهان می سازند. هر کس که در درویشی و سودرسانی ثابت قدم باشد ایزدان او را در دنیا استوار می سازند.

157

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که در وجودش مفسده کوی^۱ و کرب نباشد، هر چه قدرتش بیشتر باشد بهتر است.

158

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان نباید بیش از حد کارهای خیر کوچک را انجام دهد، چون هر کس که کارهای خیر کوچک را بیش از حد انجام دهد، کارهای خیر بزرگ را از دست می دهد.

159

آنها هم چنین معتقد بودند که نشانه الحاد این است: کسی که کارهای خیر بزرگ را کوچک می پندارد و کارهای خیر کوچک را بزرگ می انگارد.

160

آنها هم چنین معتقد بودند که کار خیر کوچک، گناه را پنهان می کند؛ چون گناه سنگینی که اتفاق می افتد به علت این کار خیر کوچک، جلوه کمتری دارد و انسان سراغ اصلاح آن می رود.

161

آنها هم چنین معتقد بودند که بسیاری از کارهای خیر که بسیار کوچکنند حتی اگر انسان به دفعات آنها را انجام دهد، نمی تواند به وسیله آنها پارسا گردد. و کلمه ای وجود دارد که آنچنان بزرگ است که حتی اگر انسان تنها یک بار آن را به زیان بیاورد به وسیله آن

۱. شاهک های محلی که پس از پیروزی زرتشت با او مخالفت کردند.

می تواند پارسا شود. ما انسان ها باید بسیار دقت کنیم که کارهای خیر بزرگ از آن ما شوند.

162

آنها هم چنین معتقد بودند که هر شخص یک عقل دارد. زمانی که عقل او سالم باشد حتی اگر انسان چیز بدی بگوید یا انجام دهد آن چیز به حساب او گذاشته می شود. زمانی که برعکس، عقل سالم نباشد حتی اگر انسان چیز بسیار خوبی بگوید یا انجام دهد آن چیز نابود می گردد [م. به حساب او گذاشته نمی شود].

163

آنها هم چنین معتقد بودند که زرتشت، عقل دین است. کلام مقدس، عقل پارسایی است. جایگاه حاکم، عقل شرافت ایرانی است.

164

آنها هم چنین معتقد بودند که هر چیزی دریایی دارد. دریای علم، خیم است. دریای نور، خورشید است. دریای آب، وروکش^۱ است. و دریای نفس، عقل است.

165

آنها هم چنین معتقد بودند که: انسان باید به شدت به دنبال رفیقی دینی باشد. چون رفیقی که همواره با انسان است رفیق دینی است. چون رفیق دینی در هر دو دنیا، این جا و آن جا، با انسان است.

166

آنها هم چنین معتقد بودند که برای هر شخص، دین چیزی است که به آن معتقد است و وی خود را به آن تسلیم می کند. انسان باید در طلب چیزی باشد که به آن معتقد است و نفس خود را بدان تسلیم کرده است. و دین عبارت از چند چیز است که تسلیم کننده نفس در خدمت آن است.

کسی در دین ثابت قدم است که به هنگام اقتضاء تسلیم نفس، نفس خود را تسلیم کند. اما در مورد چند چیزی که تسلیم کننده نفس باید نفس خود را برای آنها تسلیم کند باید گفت که انسان نباید گناهی غفران ناپذیر انجام دهد و این به این معناست که انسان، نفس خود را در موقع لزوم برای دین، همسر، فرزندان، معلمان پارسا و دیگر افراد نیک تسلیم می کند.

۱. دریایی است مینوی که سرچشمه آب های زمین است.

167

آنها هم چنین معتقد بودند که در دین یک کلمه بسیار اساسی است و آن این است: تردید نداشتن در مورد دین ایزدان. تردید نداشتن در مورد دین ایزدان این است: کسانی که از امور ایزدان، هر چه که باشد، روی بر نمی گردانند.

168

آنها هم چنین معتقد بودند که زمانی که انسانی هزاران جرم مرتکب می شود و پشیمان می شود و توبه می کند و می گوید: «حتی پس از این، من در چنگ اهریمن نیستم؛ به گونه ای عمل خواهم کرد که در تملک اورمزد باشم» اهریمن کمتر او را از خود می داند و قدرت زیادی برای این که او را مال خود کند ندارد، در قیاس با کسی که گناه کوچکی کرده و به علت آن گناه نمی تواند کارهای خوب انجام دهد و می گوید: این کار اکنون برای من کار خوبی است، چون من اکنون پس از این در تملک اهریمن هستم.

169

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که تمام مردم این دنیا او را بد می دانند و او خود را نه تنها بد نمی داند؛ بلکه پارسا می پندارد و می گوید: «من به اورمزد تعلق دارم» اهریمن او را در قیاس با انسانی که گناه کوچکی را از سر اجبار مرتکب شده و می گوید: که «من بد هستم» کمتر از خود می داند. چون در این دنیا حتی زمانی که بسیاری از مردمان با بدی یک شخص مخالفت می کنند هرگز نمی توان بدی او را به اندازه زمانی که او خود بدی خود را اعلان می کند، شناخت.

170

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که در حال آلودگی به گناه و بدی هنوز در آرزوی بخشش ایزدان است با این انتظار در چارچوب جهان مینو مانده است. دلیل این امر آن است که اگرچه عمل این افراد از سر جهل و نادرست است؛ اما آنها معتقدند که ایزدان می توانند خوب و بد را انجام دهند.

171

آنها هم چنین معتقد بودند که آدم عاقل این را نیک می داند: کم و زیاد، دور و نزدیک، سهل و دشوار.

172

آنها هم چنین معتقد بودند که راه بهشت، دین است که اعتدال است. زمانی که اورمزد این راه را آماده کرد اهریمن همزمان دو راه ایجاد کرد یکی افراط و دیگری تفریط. او هر یک از آنها را در تنگنای ظلمت قرار داد. از آن پس، او کار بیشتری نمی تواند انجام دهد.

173

آنها هم چنین معتقد بودند که خوشبخت کسی است که از شاهراه برود؛ چون اگرچه او باید پنهانی راه برود؛ اما به موقع به منزل خواهد رسید. بدبخت کسی است که در بیراهه حرکت کند؛ چون مهم نیست که چقدر خودش را به زحمت می اندازد، از منزل دور خواهد شد. شاهراه، دین است و منزل، بهشت.

174

آنها هم چنین معتقد بودند که در مورد نفس، توانایی به اندازه، توانایی نیست. در مورد دارایی ها خرج کردن به اندازه، خرج کردن نیست.

175

آنها هم چنین معتقد بودند که موضوع خرج کردن یا نکردن بسته به افراد مختلف فرق می کند. برخی افراد نمی توانند خرج کنند مگر این که دارایی شان قابل توجه باشد و مقدار کافی طلا، نقره و چیزهای دیگر داشته باشند. برخی افراد توان خرج کردن را دارند حتی وقتی که آرزوی شان از داشتن یک رأس گاو فراتر نرود.

176

آنها هم چنین معتقد بودند که تنها بر کل دین می توان نظارت داشت. توانایی نظارت زمانی وجود دارد که مردم گناه مرتکب نشوند؛ و توانایی نظارت وجود نخواهد داشت مگر این که آنها کارهای خوب انجام دهند.

177

آنها هم چنین معتقد بودند که در مورد تولید ثروت نیز این بهترین چیز است: انسانی که دقیق، بخشنده و قانع باشد.

178

آنها هم چنین معتقد بودند که مردمان چهار نوعند، دو نوع را باید آزمود و دو نوع نیاز به آزمودن ندارند. دو نوعی که باید آزموده شوند عبارت اند از: یکی، انسانی که با نیکان

است و خوب است؛ و یکی انسانی که با بدان است و بد است. چون احتمالاً انسانی که با نیکان است، زمانی که با بدان بنشیند بد می شود؛ و کسی که با بدان بوده اگر با نیکان بنشیند خوب خواهد شد. دو نوعی که نیاز به آزمودن ندارند عبارت اند از: انسانی که با نیکان نشسته؛ اما هنوز بد است و کسی که با بدان نشسته؛ اما هنوز خوب است.

179

آنها هم چنین معتقد بودند که از نگاه مردمان، چیزی که بغایت خوب است عادت درست است. چون عادت، خیم می شود و خیم، دین می شود.

180

آنها هم چنین معتقد بودند که خوشبخت ترین مردم کسی است که گذرا بودن این دنیا را با ثابت بودن آن در آمیزد، چنان که وقتی از این دنیا رفت از عالم مینو شود.

181

آنها هم چنین معتقد بودند که در دین چهار نکته بسیار اساسی وجود دارد: مرتکب گناه را سرزنش نکن؛ انسان فریبکار را برای قدرت و ثروتش ستایش نکن؛ از مینویان برای اعمال صالح، طلب پاداش کن؛ و شاگرد باش. مهم تر از همه این که شاگرد باش؛ چون همه اینها را با شاگردی کردن خواهی دانست.

182

آنها هم چنین معتقد بودند که این سه کلمه مهم در قیاس با کل اوستا و زند نیازمند تأکید بیشتری است: یکی این که گناهکار را به سبب گناهش سرزنش نکنید. یکی این که فریبکار را برای ثروت و قدرتش ستایش نکنید. یکی این که پاداش عمل صالح را از مینوان طلب کنید نه از دنیای مادی.

183

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که ادعا کند که چیزی را می داند؛ ولی نداند در عوض، هزاران دانستی از او دور می شود.

184

آنها هم چنین معتقد بودند که اگر آن که نیست می دانست که نیست، زنده می ماند.

185

آنها هم چنین معتقد بودند که لایق بودن، ضروری است چون انسان لایق شاد است. به علاوه، او دین را می شناسد، یعنی، جای یک چیز را می داند و می داند که باید آن را به چه

کسی بدهد. چون هر دو دین از آن اوست، دین معنوی و دین مادی. و زمانی که به افراد شایسته چیزی از پاداش، دانش، لذت، سعادت و فراوانی ببخشد که همه در دین وجود دارند، صاحب عقل برتر می شود.

186

آنها هم چنین معتقد بودند که در یک شخص در قیاس با تمام گیاهان کوه ها و دشت ها، خیم بیشتری وجود دارد. افزون بر این، در شخص، خیم خاصی وجود دارد که زمانی که در رأس قرار گیرد تمامی خیم رو به پارسایی می نهد.

187

آنها هم چنین معتقد بودند که لازم است که در خانه به روی مردم گشوده باشد. چون زمانی که انسان در را به روی مردم نگشاید، مردم به خانه او نخواهند آمد. وقتی مردم به خانه او نیایند ایزدان به خانه او نخواهند آمد. وقتی ایزدان به خانه او نیایند هیچ بختی به او رو نخواهد کرد. چون مردم پی نان، ایزدان پی مردم، و بخت و اقبال پی ایزدان می آید.

188

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید تشنه دیدار مردم نیک و غذا خوردن با آنها باشد. چون اگر انسان بداند که دیدار مردمان نیک و غذا خوردن با آنها چقدر سودمند است، اگر هیچ ندارد که به آنها بدهد، نان خود را به آنها می دهد، نزد افراد خوب می رود و با آنها غذا می خورد.

189

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید لذت را با چونان شیفتگی ای نگه دارد که یک پسر جوان را نگه می دارد. و چونان بکوشد که لذت هرگز جسمش را ترک نکند. وقتی لذت، چیزی را اقتضا کند که طلب آن سبب بروز زبانی گردد، انسان نباید آن را طلب کند؛ بلکه باید در طلب چیزی باشد که اگر انجام گیرد موجب افزایش لذت شود و زبانی به بار نیاورد که سبب خروج لذت از جسمش گردد. چون کودکان نیز چیزی را طلب می کنند که چه بسا زیان بسیاری به همراه داشته باشد. بزرگ ترها به جای آن چیز ممکن است یک خوراکی مثل خرما یا آجیل به آن کودک بدهند که با آن سرگرم و شادمان شوند.

190

آنها هم چنین معتقد بودند که افراد باید توجه کنند که لذت در جسمشان قرار گیرد. چون میل به دین و عمل صالح و طلب آنها، همان لذت است.

191

آنها هم چنین معتقد بودند که قناعت چیزی است که پس از آن اندوه نخواهد بود.

192

آنها هم چنین معتقد بودند که خشنودی ایزدان، لذت جسمانی نیکان است.

193

آنها هم چنین معتقد بودند که لازم است جسم را در لذت قرار دهیم و دست را از ارتکاب زیان دور نگه داریم. چون انسانی که جسمش در لذت است، بهمن در جسمش ساکن است و وقتی بهمن در جسم او ساکن شد به آسانی گناه نمی کند. به شدت باید مراقب اندوه بود چون زمانی که انسان اجازه دهد اندوه وارد جسمش شود، اکومن در آن نفوذ می کند و وقتی اکومن وارد جسمش شد انجام عمل نیک برایش دشوار می گردد.

194

آنها هم چنین معتقد بودند که دو چیز خوب وجود دارد: اصلاح اشتباه، و معکوس کردن تمایلات غیر قانونی.

195

آنها هم چنین معتقد بودند که ثمره هر خوبی، لذت است و ثمره هر بدی، اندوه.

196

آنها هم چنین معتقد بودند که اساسی ترین چیز در لذت، خرسندی است و اساسی ترین چیز در اندوه، ناخرسندی. اگر اورمزد پروردگار از خوبی هایش خرسند نباشد پس خوبی ای نداشته است. اگر اهریمن از بدی هایش ناخرسند نباشد پس بدی ای نداشته است.

197

آنها هم چنین معتقد بودند که آنها که با مال خرسندند، از علم و حکمت ناخرسندند.

198

آنها هم چنین معتقد بودند که زمانی که روح شهوت و حرص وارد جسم انسان می شود و میل به مادیات را به او نشان می دهد، بهترین چاره این است که انسان، فانی بودن جسم و مادیات را به خود تذکر دهد و به خود تلقین کند که انگار آن کار را انجام داده است؛ اما

من برای این که هر چه زودتر از آن خلاص شوم چه باید بکنم؟ از حالا به بعد، آن را انجام نمی‌دهم تا بدنامی ناشی از آن به من نرسد. چون دست نیازیدن به امور مادی آسان‌تر از ترک آنهاست.

199

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان خردمند کسی است که در هر جا پایان و عاقبت امور مادی را به خاطر می‌سپارد.

200

آنها هم چنین معتقد بودند که امور مادی چندان ارزشمند نیستند؛ چون در یک روز احتمال دارد انسانی که دیروز سلامت و فعال بوده و امید به فردا داشته در شش ساعت بیمار شود و فعالیت و امیدی برایش نماند و شب نشده بمیرد. برخی اوقات هنوز فردا از راه نرسیده، با خاک یکی شود و به غبار بدل گردد. مردم باید در این نکته تأمل کنند که احتمال دارد آن انسان من باشم و چنین چیزی برای من اتفاق بیفتد. پس چرا باید در پی مادیات تلاش مفرط کنم؟

201

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که یک درهم دارد و در عین حال مالک چیزی است که نباید باشد در نهایت، تاوان خسارت به دیگر مردمان را خواهد داد.

202

آنها هم چنین معتقد بودند که تنها تا حدی باید ثروت داشت که سبب غفلت از انجام وظیفه نشود.

203

آنها هم چنین معتقد بودند که کاربرد ناب‌جای یک درهم یا یک قرص نان می‌تواند موجب اعدام گردد. چون ممکن است که آن یک درهم یا آن یک قرص نان از راه فریب دادن یک شخص شایسته به دست آمده باشد. اگر او آن را هدیه ندهد به سبب آن مقصر خواهد شد.

204

آنها هم چنین معتقد بودند که مردمان سه گونه‌اند: گونه‌ای نجات یافته‌اند، گونه‌ای بی‌تقصیرند و گونه‌ای نیز مقصر. نجات یافته کسی است که فرمان ایزدان را می‌شنود و اجرا می‌کند؛ بی‌تقصیر کسی است که پیرو کسی است که این فرمان را شنیده است؛ و مقصر کسی است که از زعمای دینی روی بر می‌گرداند.

205

آنها هم چنین معتقد بودند که این سه گونه انسان به بهشت می‌روند: انسانی که عاقل است؛ انسانی که به عاقل کمک می‌کند؛ و انسانی که با عاقل مخالفت نمی‌کند.

206

آنها هم چنین معتقد بودند که مردمان بر سه پایگاه‌اند: گروهی گاتایی‌اند؛ گروهی هادگ مانسریک‌اند؛ و گروهی داداند. اهل گاتا با ایزدانند و از شیاطین و شرور جدا. سهمشان از دارایی دنیا قوت صبح و شام است. تنبیه‌شان برای گناه کردن، ملامت و شرمساری است.

هادگ مانسریک‌ها با نیکان‌اند و از بدان جدا. سهمشان از دنیا عمل نیک است. تنبیه‌شان برای گناه کردن، اشر و سروش‌چرنام است، کشتن خزندگان و داغ نهادن بدکاران. دادها با ایرانیان‌اند و از غیر ایرانیان جدا. سهمشان از دنیا، نتیجه‌ای است که عمل قانونی در پی دارد. تنبیه‌شان برای گناه کردن، عمر کوتاه و مضیقه در معاش است.

207

آنها هم چنین معتقد بودند که خوش اقبال کسی است که روحش را نجات دهد و بدبخت کسی است که نه روحش، بلکه جسمش را نجات بخشد.

208

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید این جسم را گودال بداند و نه قله کوه. چون گودال، تمام آبی که در آن ریخته می‌شود و نیز آب قله کوه و نیز آب نقاط مرتفع دیگر را در خود نگه می‌دارد؛ اما تمام آبی که روی قله می‌ریزد پایین می‌آید درحالی که چیزی که از بالا پایین آمد، دیگر به هیچ وجه به بالای آن نمی‌رسد. گودالی که آنها می‌گویند این است: دوستی با نیکان. براساس این دیدگاه، دیگران هم باید از چیزهای خوب بهره‌مند شوند. باید آنها را از خود بدانیم و به این وسیله خوشحال می‌شویم. آنها می‌گویند: قله کوه این است: دشمنی با نیکان، با این دیدگاه که دیگران نباید از چیزهای خوب بهره ببرند و آنها از ما نیستند، این باعث رنج ما می‌شود.

209

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که با نیکان دوستی می‌کند افزون بر خیرهایی که ناشی از عمل خود اوست از کل دنیا به او خیر می‌رسد. این خیرها مثل همان گودالی که آب‌ها را از

ارتفاعات در خود جمع می کند در وجود او جمع می شوند. انسانی که دشمن نیکان است از این دنیا خیر اندکی نصیب می شود، چون آن کارهای خیری که خودش کرده از بین می روند و هیچ چیزی هم از جاهای دیگر عایدش نمی شود؛ دقیقاً مثل آن آبی که از قله کوه فرو می ریزد.

210

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که فقط برای ایزدان و روح، به دین پایبند است و دستاویزش در این پابندی، دین و راه ایزدان نیست ایزدان، یک قدم به نفع او بر می دارند یعنی روی او را به سوی دین و راه ایزدان بر می گردانند.

211

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید در پارسایی کوشا باشد. در خوردن و دارایی چیزهای خوب، بخشنده باشد. چون حتی سخی ترین، درستکارترین و کوشاترین انسان و کسی که کمتر سبب فساد و ویرانی می شود وقتی که در انجمن مینویان حاضر می شود آرزویش این است: کاش کمتر خورده بودم و کمتر داشتم؛ اما بیشتر کار کرده بودم.

212

آنها هم چنین معتقد بودند که هر انسانی به دو صورت باید عملش را مورد نظر قرار دهد: در صورت اول باید متوجه اشتباهش باشد و باید بکوشد تا جایی که در توانش هست آن را اصلاح کند. در صورت دوم باید خوبی دیگران را مورد توجه قرار دهد و آنها را مانند خوبی خود بداند، با آنها با ملایمت رفتار کند و آن خوبی را بیاموزد.

213

آنها هم چنین معتقد بودند که روح انسان ها هیچ گاه در یک جا نمی ایستد چون همیشه فراز و فرود دارد؛ یعنی این که به گفته آنها مادامی که انسان میل به روح دارد روح قوت می گیرد. زمانی که انسان میل به جسم دارد روح ضعیف می شود.

214

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید شایسته راز نبرد ایزدان و رازداری آنان باشد. چون اگر وی لیاقت داشته باشد ایزدان خودشان راز نبردشان را به او می گویند چرا که آنان به دنبال یک رازدار امین می گردند. راز ایزدان و معمای نبرد آنها بر هیچ کس پوشده نیست. چون باید دانست که هر چه مردم آنها را بیشتر بشناسند، ایزدان قدرتمندتر خواهند شد. حکما گفته اند: لایق بودن یعنی انسان، خوب باشد به گونه ای که ایزدان به وجود وی راه برند و به او راز پدیده هایشان را نشان دهند.

215

آنها هم چنین معتقد بودند که دین هفت لایه دارد: بیرونی ترین آن را حکما، کلام مقدس و زند دانسته اند.

216

آنها هم چنین معتقد بودند که هیچ کس دشمن تر از بدعتگذاران با دین نیست. چون به غیر از بدعتگذاران هیچ دشمن دیگری نیست که به درونی ترین لایه دین نفوذ کند. این بدعتگذار در لباس کسی که ناقل کلام مقدس است وارد درونی ترین لایه می شود؛ برخی حتی بسیار به دین نزدیک می شوند.

217

آنها هم چنین معتقد بودند که هوش آدمیان سی تخمه دارد. یک تخمه که کمترین بهره را دارد آن است که بیاید اوستا و زند را آموخت و دانست.

218

آنها هم چنین معتقد بودند که هیچ کس نیست که چیزی داشته باشد و از آن در این دنیا سود و منفعتی حاصل نکند و کسی نیست که به دلیل این که در چیزی رنجی نهفته از آن دوری نکند. هر کس زمانی که دچار فقر مادی می شود به دنبال راه فرار از آن می گردد، اما زمانی که نوبت حساب و کتاب مینویان می رسد؛ حتی فقیرترین آدم ها این آرزو را دارند که اگر فقیرتر بودم الان حساب و کتاب سبک تر بود.

219

آنها هم چنین معتقد بودند که در روز حساب و کتاب مینویان کسی می آید با ندامت و پشیمانی به علت آن که می توانسته اعمال نیک در دنیا انجام دهد؛ ولی دریغ کرده و انجام نداده است. در این هنگام با خود می گوید: اگر او در آتش سوزانده شود یا چون نان مردم در آب گذاشته می شد به بلندی یک کوه (۹) مجازات روحش کمتر بود نسبت به وقتی که یک درهم از مال دیگری بدزدد^۱.

۱. متن پهلوی: آنها هم چنین معتقد بودند که مردمان در حساب و کتاب روز جزا همه دیگر کرفه هایی که در جهان مادی می شایستی کردن و نکردن و می باید انجام دادن و انجام ندادن، افسوس و پشیمانی آن چنان برش رسد به گوته ای که این [م.] بر اندیشه اش [در رسد که کاش نان مردمان... [م.] افتادگی متن پهلوی] به اندازه ارتقاء یک کوه در آتش [م.] افتادن [یسوختن یا در آب افتادن [م.] بهتر می بود] تا این که روان [م.] در روز آمار [م.] مجازات کم [م.] می بود... [م.] افتادگی متن پهلوی] چونان که یک درهم از کسی بدزدد یا به یغما برد.

220

آنها هم چنین معتقد بودند که مردی که با یک روسپی در می آمیزد و نیز به سبب مقاربت در طول قاعدگی، مقصر است.

221

آنها هم چنین معتقد بودند که ایزدان، انسانی را که خصلت یزدانی دارد، آن گونه که برای وجودش در این جهان بهترین است حفظ و مراقبت می کنند و نه مطابق میل و خواسته خودش. آنها او را به گونه ای محافظت می کنند که بیشترین سود را برایش داشته باشد.

222

آنها هم چنین معتقد بودند که ایزدان برای کسی که خصلت یزدانی دارد نه آن کاری را که میل جسمانی اقتضا می کند برایش انجام می دهند و نه اجازه می دهند که از آن کام بگیرد. عیناً مثل زمانی که کودک بیماری درخواست غذایی را می کند که برایش خیلی لذیذ است، اما اگر آن را بخورد یا می میرد یا بیماری اش شدیدتر می شود. از این رو، میل کودک برآورده نمی شود.

223

آنها هم چنین معتقد بودند که در تعلیم دوست، بهترین چیز آن است که انسان خیم خود را اصلاح کند؛ از خود آینه ای بسازد و آن را جلوی دوستش قرار دهد و او در آن بنگرد و تصویر را ببیند و از آن، چیز بیاموزد.

224

آنها هم چنین معتقد بودند که از هیچ کس نمی توان چیز آموخت و بهتر شد مگر کسی که خود را اصلاح کرده باشد و دیگران را با خوبی خودش برانگیزد. دلیل این امر هم این است که فرد از طریق همراه شدن با کسی که خودش را با قانون اصلاح کرده، می تواند به اشتباهش پی ببرد. چون در دنیای مادی، انسان خود را در چیزی می تواند ببیند که شفاف تر و روشن تر از خودش باشد؛ حتی اگر انسان مدت طولانی به ظرفی سفالی بنگرد خود را نمی بیند، اما زمانی که به آینه ای شفاف می نگرد خود را مشاهده می کند. این از آن روست که فلز، شفاف تر از سفال است و ظرف سفالی، تیره تر است.

225

آنها هم چنین معتقد بودند که همه کس باید کوشا باشد برای روشن کردن آتش در یک سوم میانی شب. هر موقعی که بسیاری دیوان به وسیله آن زده می شوند. مادامی که

آتش در جایی می سوزد تاریکی و ظلمت را از بین می برد و آنها را نابود می کند. این عمل یاور مینوی کسی است که تاریکی را محو و نابود کرده است. این نور در عالم مینو در جلوی روح کسی می ایستد که به وسیله او روشن شده و آن را روشن، خوب و آسوده می کند.

226

آنها هم چنین معتقد بودند که به طور خلاصه نکته بسیار مهمی وجود دارد و آن این که، کسی که در روز کاری را می کند که همگان آن را ببینند، آنها وی را برای آن کار سرزنش نمی کنند که بگویند: «تو گناه کرده ای یا کار بدی انجام داده ای».

227

آنها هم چنین معتقد بودند که هر فردی باید در روز، زمانی که خورشید طلوع می کند سه مرتبه خود را تسلیم ایزدان کند و وجود دین و ایزدان و عدم اهریمن و شیاطین را اعلان نماید. او باید برای هر گناهی که در روز از زبان، فکر و عملش سرزده به درگاه ایزدان توبه کند. او باید هر زمان این چیزها را مدنظر داشته باشد: من امروز چی خوردم و چی داشتم؟ امروز چه کار کردم؟ امروز کارهایم را چگونه انجام دادم؟ امروز وسیله ایزدان بوده ام یا شیاطین؟

228

آنها هم چنین معتقد بودند که آدمیان باید سه کار را به عنوان وظیفه انجام دهند و هر که این کارها را انجام ندهد مقصر است. یکی اینکه خیم خود را اصلاح کند؛ دو دیگر این که دنبال عیبجویی از دوستانش نباشد؛ و سوم این که چشمش به دنیا باشد [م. مراقب اطراف و امور باشد].

229

آنها هم چنین معتقد بودند که ثمره اشیاء مادی، غذاست. ثمره غذا حفاظت از جسم است. ثمره جسم روح است. ثمره روح تن پسین است. ثمره تن پسین لذت پایداری است که همیشه هست و همیشه خواهد بود.

230

آنها هم چنین معتقد بودند که نزول ارواح مینوی از عالم مینو به عالم ماده در ابتدا در آتش بهرام و سپس در جاهای دیگر اتفاق می افتد.

231

آنها هم چنین معتقد بودند که زمانی که بدعتگذاران وارد دین می شوند و بر سر بود و نبود دین و ایزدان جدل می کنند هیچ کس دیگری به جز روحانی ای که وظیفه اش بحث و

گفتگو درباره این مسائل است و می‌تواند به گونه ای سخن بگوید که خود را نجات داده و شخص بدعتگذار را در مناظره شکست دهد، نباید خودسرانه این مهم را انجام دهد. افراد دیگر در صورتی مجاز به این کارند که از آنها خواسته شود. اگر کسی علیه این حکم رفتار کند حاصلش گمراهی است و او خود باید تاوان آن را بدهد. اما زمانی که از انسان خواسته می‌شود که سخن بگوید او باید حقیقت را بگوید حتی به... [م. افتادگی متن پهلوی]. کسی که این کار را انجام ندهد مقصر است.

232

آنها هم چنین معتقد بودند که وقتی حاکمی دستور داد که کاری انجام نشود حتی با فضیلت‌ترین کار، نباید آن را انجام داد. کسی که آن کار را انجام می‌دهد باید از آن دست بکشد، چون این کار نه تنها فضیلت نیست؛ بلکه گاهی بزرگ است.

233

آنها هم چنین معتقد بودند که وقتی حاکم می‌پرسد آیا باید کسی رسم نان مقدس را انجام بدهد یا نه؟ فرد نباید به او بگوید که نباید انجام شود، هر چه بادا باد؛ اما وقتی که حاکم به فرد دستور می‌دهد که این رسم را انجام ندهد، اگر او انجام دهد عبادت تلقی نمی‌شود؛ بلکه گناه است. به همین سان، این مسأله در مورد بقیه اعمال نیک نیز صادق است؛ یعنی وقتی که حاکم می‌پرسد که آیا کاری انجام بشود یا نه، فرد باید پابیند باشد و زمانی که او دستور به عدم انجام کاری می‌دهد فرد باید خودداری کند.

234

آنها هم چنین معتقد بودند که هر زمان که فرد برای انجام کاری که حاکم دستور به عدم انجام آن داده پافشاری کند، باید تنبیه شود به علت رنجی که متوجه او می‌شود. به همین سان، انسانی که از دشمن نمی‌ترسد و با تصمیم خود به شهری یا دژی محکم و پرجمعیت و تقویت شده نمی‌رود؛ بلکه به دژی کهنه می‌رود که در آن هیچ کس نیست و کشته یا مضروب می‌شود، مکافات عملش مرگ یا کتک است.

235

آنها هم چنین معتقد بودند که فروپاشی خانواده گاهی ناشی از بدبختی است و گاهی ناشی از اندازه‌شکنی است. عاقل کسی است که فرق خانواده‌ای را که از راه بدبختی از هم پاشیده و یا از سر اندازه شکنی فروپاشیده‌است بداند.

236

آنها هم چنین معتقد بودند که هرگز در فکر خود، امور مربوط به ایزدان را از یاد نبر. انسان باید به این امور چونان دلبسته باشد که هرگز فکر گناه به ذهنش خطور نکند. چون، مرگ هر ساعت انسان را فرا می‌گیرد و انسان تنها زمانی هراسان باشد که به هنگام فرا رسیدن مرگ در اندیشه گناهی باشد. حتی در چنین حالتی او پیش از آن که پرهیز کار شود دشمن نفس می‌گردد. چون مادامی که انسان به کار نیک و پارسایی بیندیشد ایزدان در وجود او می‌مانند و شیاطین در آن ضعیف شده و از آن رخت بر می‌بندند. و زمانی که به گناه بیندیشد، شیاطین وارد جسم او می‌شوند. اگر انسان بمیرد شیاطین در آن ساعت در جسم او باشند. در ابتدا برای نفس دشوار خواهد بود که جسم را از چنگال شیاطین برهاند. بعداً هم، برای ایزدان این کار دشوارتر است چه رسد به این که خود آدمی بخواهد شیاطین را در این دنیای مادی ضعیف کند.

237

آنها هم چنین معتقد بودند که شگفت‌انگیز است برای کسی که خدایی را حفظ می‌کند، او را عبادت می‌کند و او را معظم می‌دارد؛ آن خدا نیز وی را از بدی نجات می‌دهد. او درباره آن خدا می‌گوید: این روح خود آن فرد است.

238

آنها هم چنین معتقد بودند که باید از هر چیزی لذت برد. انسان باید با این اندیشه از چیز خوب لذت ببرد: من نیز سهم دارم چون آن مال من است. اگر چیز مهلکی پیش آید انسان باید چنین بیندیشد که: چه خوب که من در این پیشامد مهلک نیستم و این پیشامد از آن من نیست.

239

آنها هم چنین معتقد بودند که حیات نفس ناشی از عادت خوب، حیات عادت ناشی از خیم، و حیات خیم ناشی از عشق به مردم است. وقتی که انسان می‌تواند تمام کارهای خوب را انجام دهد؛ اما خیمش به دلیل عملش بد است، هیچ حیاتی برای نفسش وجود ندارد.

240

آنها هم چنین معتقد بودند که حیات خرد ناشی از صبر، حیات دین ناشی از حقیقت، حیات آگاهی ناشی از عبادت خاضعانه ایزدان، حیات عبادت ناشی از مناسک، حیات مناسک ناشی از اقتدار دینی، و حیات اقتدار ناشی از ارتباط با دین از راه عشق است.

241

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که به امور معنوی باور ندارد شدیداً مقصر است. چون کسی که چیزی در این دنیا به گوشش نخورده نجات نمی‌یابد؛ مگر انسانی که در مورد پدیده‌های روحانی هیچ گونه شکی نداشته باشد؛ دست کم تا آن‌جا که [م‌ایمان داشته باشد] تمام حالات پدیده‌ها وجود دارد.

242

آنها هم چنین معتقد بودند که عشق و دوستی یک شخص به شخص دیگر را افزایش بدهد. دو انسان که یک‌دیگر را ندیده‌اند ولی تنها نام یک‌دیگر را شنیده‌اند از دور به هم محبت دارند. افراد بسیار با فضیلت زمانی که یک‌دیگر را می‌بینند عشقشان به یک‌دیگر صد برابر بیشتر می‌شود. زمانی که برای گفتگو و مشورت با هم ملاقات می‌کنند این عشق و محبت صد برابر بیش از پیش می‌شود. وقتی که با هم غذا می‌خورند این عشق صد چندان می‌شود؛ لذا افراد باید هر روز برای افزایش عشقشان به هم بیشتر بکوشند و بگویند: من عشق و دوستی‌ام را افزایش می‌دهم تا آن‌جا که در نهایت با این عشق و دوستی هر دیوی را نابود کنم.

243

آنها هم چنین معتقد بودند که هیچ کس نباید دشمن و بدخواه کسی باشد که مرتکب گناهی شده. انسان باید از گناهی که انجام شده در گذرد و چنین بیندیشد که این گناه ناشی از فریب و گمراه کردن اهریمن بوده است.

244

آنها هم چنین معتقد بودند که همه آدم‌ها کاری چه خوب و چه بد انجام می‌دهند که برای خودشان نیست. چون هر کس که کاری انجام می‌دهد روحش ارتقا می‌یابد و یا ضعیف می‌گردد. در هر صورت افراد این کار را برای نفس خود انجام می‌دهند. مردم باید مراقب باشند که برای نفس خود خیر بخواهند نه شر.

245

آنها هم چنین معتقد بودند که افراط و استبداد، دشمن حاکمان‌اند. ضعف و بدعت، دشمن روحانیون‌اند.

246

آنها هم چنین معتقد بودند که دشمن دین، بد دینی و رفتار غیرایرانی است.

خطای همراهش، بدعت است. دشمن خرد، خطا کاری است و خطای همراهش، حرص است. دشمن خیم، ذلت و حقارت است و خطای همراهش، خود شیفتگی است.

247

آنها هم چنین معتقد بودند که این ده چیز بسیار شبیه هم‌اند: سخاوت و ولخرجی؛ حق‌گویی و یاوه بافی، دقت و خشونت، اعتماد و پررویی، چابکی و سستی. انسان باید بداند که این یکی چیست و آن دیگری کدام است.

248

آنها هم چنین معتقد بودند که کار هیچ مخلوقی نامشهود نیست جز این که کاری کند که بعداً آشکار شود یعنی برزخ.

249

آنها هم چنین معتقد بودند که هم اورمزد و هم اهریمن خود را به کام افراد متصل می‌کنند. هر کس که حامل اورمزد است از اورمزد پاداش می‌گیرد و هر کس حامل اهریمن است از اهریمن پاداش می‌گیرد. مردمان باید در این باره بسیار دقیق باشند. بگذار ما حامل اورمزد باشیم تا پاداشمان از اورمزد پروردگار رسد. چون هر کس که حامل اهریمن است پاداشش، حیات بد خواهد بود.

250

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که می‌خواهد عاقل باشد باید ابتدا این کار را بکند: او باید به ایزدان احترام بگذارد؛ با عقلاً ارتباط داشته باشد؛ و همیشه ذهن خود را آرام کند گویی که غذایی شیرین خورده است؛ و باید همواره جسم خود را تحت مراقبت و محافظت داشته باشد تا شیاطین بر او پیروز نشوند و بر جسمش غلبه نکنند.

251

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که ایزدان را احترام می‌کند انسانی است که کاری را چه بزرگ و چه کوچک بدون مشورت با نیکان انجام نمی‌دهد.

252

آنها هم چنین معتقد بودند که آن دوستی بهترین است که نفس خود را به عنوان دوست

گیرد و آن را رها نکند چه در فراوانی یا در تهیدستی. آن قدرت بهترین است که کسی عقل خود را به عنوان قدرت اتخاذ کند زیرا که هرگز از او جدا نشود. آن پناه بهترین است که کسی خیم خود را به عنوان پناه بگیرد که هرگز از او جدا نشود.

253

آنها هم چنین معتقد بودند که هیچ خوبی معنوی ای وجود ندارد که مردم آن را داشته باشند و آن خود را در ساحت مادی آشکار نسازد، زیرا ابزار وجود فردی، خیم ابزار خیم، عادت درست ابزار عادت، خرد و ابزار خرد، مشورت با نیکان است. ابزار مهارت، دقت است؛ ابزار خوش اقبالی، حقیقت است؛ ابزار نفس، عبادت ایزدان است.

254

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید به هر مخلوقی محبت و صلح بیاموزد. در مورد کردارهای نیک با هر شخصی سخن بگوید. زند را در خانواده تعلیم دهد و راز را با افراد معتمد در میان بگذارد. انسان باید در جمع، مطیع و قانونمند باشد. در سفره آیینی میزد لذت ببرد و خاضعانه ایزدان را عبادت کند.

255

آنها هم چنین معتقد بودند که هیچ شخصی نیست که در جوهرش این سه چیز را توان یافت: ستم پیشگی، سحر، و رفتار غیرایرانی. تنها راه اصلاح این سه، دین و مشورت با نیکان است.

256

آنها هم چنین معتقد بودند که بدخویی این است: خشونت و مرافعه جویی. وضعیت یک فاحشه این است: نفوس بد زدن، دامن زدن به مشکل سحر این است: داشتن شخصیت رازداری، و تظاهر به غیر آن چه هست. رفتار غیر ایرانی این است: یعنی کسی که بر کس دیگر تسلط دارد او را بزند و از او سرقت کند.

257

آنها هم چنین معتقد بودند که مادامی که روحانیون با برسم آلوده شده عبادت نکنند زنان روسپی و مردارها بسیار کم خواهند شد. و مادامی که آنها برسم را مراقبت شده رها نکنند مرگ جوانان بسیار کم خواهد شد.

258

آنها هم چنین معتقد بودند که وقتی اهریمن آفرینش مخلوقات را توسط اورمزد مشاهده کرد از پا افتاد. وقتی نوسازی را مشاهده کرد به زانو افتاد و وقتی که رستاخیز را مشاهده کرد به مدت سه هزار سال مغلوب گردید.

259

آنها هم چنین معتقد بودند که هر چیزی را بحری است. بحر خصلت ایرانی شاه شاهان، کمال است. بحر دین، کلام مقدس است. بحر نور و روشنی، خورشید است.

260

آنها هم چنین معتقد بودند که خیم پارسا، تمام علل یک مسأله را به هنگام بررسی آن مورد نظر قرار می دهد. خیم پارسا، مهربانی است. وقتی موضوعی با شهوت بررسی شود هیچ خوبی در آن مشاهده نمی شود.

261

آنها هم چنین معتقد بودند که جوهر دین همانند آینه است. زمانی که انسان در آن می نگرد خود را در آن می بیند. توضیح این که، انسانی که می داند چگونه بنگرد تمام خوبی و بدی را در آن می بیند.

262

آنها هم چنین معتقد بودند که مردانگی و زنانگی انواع فراوانی دارد. مردانگی و زنانگی این است: حکمت باطنی و حکمت اکتسابی. حکمت اکتسابی در جای مردانگی می نشیند و حکمت باطنی جایگاه زنانگی را می گیرد. هر آن چه در کالبد حکمت باطنی هست همان است. هر چیز که دانسته می شود حکمت باطنی آن را می داند. انسانی که هیچ دانش اکتسابی کسب نمی کند هیچ نمی داند. زمانی که آن را به دست آورد هر آن چه که او می داند از راه شخصیت و حکمت باطنی است. حکمت باطنی بدون حکمت اکتسابی شبیه زن بدون مرد است. که به بار نمی نشیند و ثمری نمی دهد. انسانی که حکمت اکتسابی دارد؛ اما حکمت باطنی اش کامل نیست شبیه زنی است که پذیرای مرد نیست. چون زنی که پذیرای مرد نباشد ثمر نمی دهد. بسان کسی است که از ابتدا مردی نداشته است.

263

آنها هم چنین معتقد بودند که بهترین چیز مشورت با نیکان است؛ چون مشورت با نیکان موجب خشنودی ایزدان است.

264

آنها هم چنین معتقد بودند که بیرون راندن اهریمن از جهان امکانپذیر است. یعنی هر شخص به نوبه خود اهریمن را از جسم خود بیرون کند؛ چون جایگاه اهریمن در جهان در وجود آدم هاست. اگر او هیچ جایگاهی در وجود آدمیان نداشته باشد از کل جهان رخت برمی بندد. چون مادامی که در این جهان برای یک اهریمن کوچک حتی در یک وجود واحد جا باشد، اهریمن در جهان وجود دارد.

265

آنها هم چنین معتقد بودند که ایزدان را باید در این مکان اسکان داد که اگر آنها در این مکان اسکان یابند در تمام جهان مستقر خواهند شد. چون، وقتی اهریمن از وجود آدمیان بیرون رود درواقع از کل جهان بیرون رفته است و ایزدان نیز وقتی حاکم بر وجود آدمیان شوند بر کل جهان حاکم خواهند شد.

266

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید در مورد دین بیش از اوستا و زند توجه داشته باشد چون توجه به دین موجب نشاط روح است.

267

آنها هم چنین معتقد بودند که برخی نیکان پرسیدند و برخی دیگر توضیح دادند. آنها پرسیدند: راستی و درستی چیست؟ کیفیت راست بودن چگونه است؟ عمل صالح چیست؟ پاکی چیست؟ وظیفه فرد چیست؟ بصیرت چیست؟ خلوص چیست؟ بخشش چیست؟ صداقت چیست؟ جاودانگی چیست؟ رستاخیز چیست؟ کیفیت راستی این است: شناخت جامه پارسایی.

عمل صالح این است: انجام کار ایزدان.

پاکی این است: جدایی از شیاطین.

انجام وظیفه این است: بی گناه بودن.

بصیرت این است: شناخت فکر و کلام و عمل شخص از راه انتقال آنها از قوای بیگانگان برای کمک به خودی ها.

خلوص این است: فرمانبرداری.

بخشش در اصل این است که به هر کسی داده می شود. آن چنین است: مدیون بودن خوبی به هر کسی.

صداقت به طور خلاصه این است: با هیچ کس دروغ نگفتن در هیچ زمینه ای.

جاودانگی این است: همان گونه که بوده، دوباره باشد.

رستاخیز این است: همان گونه که به دنیا آمده باز متولد خواهد شد.

268

آنها هم چنین معتقد بودند دائماً با شیاطین در ستیز باش و مغلوب نشو. چون شیطان زمانی می جنگد که آزارش به حداقل رسیده باشد.

269

آنها هم چنین معتقد بودند که به شدت از این پنج رفتار رویگردان باش: فکر بد، دزدی، راهزنی، آزمندی و بد گوهری.

فکر بد این است: انسانی که در مورد افراد خوب و پارسا و دوستان خوب، فکر بد می کند.

دزدی این است: کسی خود را به گونه ای متفاوت با آنچه هست نشان می دهد.

راهزنی این است: انسانی که درباره چیزی که مال او نیست سخن می گوید: کاش این چیز مال من بود.

آزمندی این است: انسانی که آرزوی داشتن هنر شخص دیگر را در سر نداشته باشد.

بد گوهری این است: انسانی که سخن راست را می گوید، اما خود بدان عمل نمی کند.

270

آنها هم چنین معتقد بودند که وقتی کسی توانایی دارد نباید از شخص دیگر چیزی را طلب کند. چون کسی که چیزی را از شخص دیگر طلب می کند باشد که به جای کمک، دردسرساز باشد.

271

آنها هم چنین معتقد بودند که هر چیز که به این نحو خوب است مانند چیزی است که تا ابد زنده است. چون هر چیز بدی با این جمله نابود می شود: «بود و دیگر نیست».

272

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که سهواً گناهی مرتکب شده نباید خود را از تملک ایزدان دور کند و تسلیم شیاطین کند. او نباید چنین بیندیشد که من به شیاطین تعلق دارم چون گناه کرده ام. چون کسی که گناه کوچکی را مرتکب می شود و خود را تسلیم شیاطین نمی کند اهریمن و شیاطین وی را کمتر متعلق به

خود می‌دانند نسبت به آن کسی که یک گناه کبیره مرتکب شده و خود را تسلیم شیاطین می‌کند و خود را متعلق به آنها می‌داند.

273

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که هر کاری را فقط برای ایزدان انجام می‌دهد به هر نحو که آن را انجام دهد کارش درست است.

274

آنها هم چنین معتقد بودند که افرادی که از دین ایزدان حمایت نمی‌کنند دو دسته‌اند: فریبکار و فریب خورده. فریبکار کسی است که به تنهایی می‌داند که آن چه را که انجام می‌دهد نباید انجام دهد. او آن کار را بدون حرص و هوس انجام می‌دهد. فریب خورده کسی است که معتقد است کاری را که انجام می‌دهد درست است و آن کار را برای نفس خود انجام می‌دهد. هر فریبکاری، تبه‌خو است و فریب خورده، چه بسا پارسا باشد.

275

آنها هم چنین معتقد بودند که وقتی بت‌پرستی از بین می‌رود اندکی ایمان نیز در عالم مینو از آن جدا می‌شود. زمانی که دودستگی و نافرمانی از میان می‌رود اندکی لذت نیز همراه آنان می‌رود. وقتی اندوه از بین می‌رود اندکی عشق نیز همراه آن می‌رود؛ اما با این همه بهتر است که این سه گناه هر چه زودتر از عالم بروند.

276

آنها هم چنین معتقد بودند که ای انسان‌ها گیاه‌خوار باشید تا عمر طولانی کنید. از گوشت گاو پرهیزید چون مکافاتش زیاد است. اورمزد پروردگار، گیاهان را انبوه آفرید تا کمکی برای گاوها باشد.

277

آنها هم چنین معتقد بودند که اورمزد به هیچ وجه ضعیف نیست و هرگز ضعیف نبوده است.

278

آنها هم چنین معتقد بودند که اهریمن هرگز وجود نداشته و وجود ندارد.

279

آنها هم چنین معتقد بودند که اورمزد همه مخلوقاتش را به سوی خود باز می‌گرداند.

280

آنها هم چنین معتقد بودند که بازخواست مینویان در مورد این سه چیز است: در طلب چه بودی؟ چه کردی؟ چه کسی را محترم داشتی؟

281

آنها هم چنین معتقد بودند که حتی یک انسان بزرگ نیز با این گناه، بسیار تبه‌خو می‌شود؛ یعنی زمانی که با حقارت به یک فقیر می‌نگرد.

282

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی که ثروت بسیار دارد اگر بداند چگونه آن را استفاده و حفظ کند گناهکار نیست؛ اما انسان فقیر اگر نداند از اموالش استفاده و نگهداری کند ممکن است حتی با یک درهم گناه کند.

283

آنها هم چنین معتقد بودند که افراد بسیاری هستند که پارسایشان به دلیل کثرت ثروت است، و بسیاری هم هستند که بدبختی‌شان ناشی از فقر است.

284

آنها هم چنین معتقد بودند که شخص هم می‌تواند خود را براساس الگوی انسان‌های خوب، خوب کند و هم براساس الگوی انسان بد. توضیح این که، انسان به‌خوبی نیکان می‌نگرد از آن می‌آموزد و بدی بدان را می‌بیند و از آن دوری می‌کند.

285

آنها هم چنین معتقد بودند که مردمان باید بکوشند که تمایل جسمانی خود را به نفس پیوند دهند. انسانی که تمایل جسمانی‌اش به نفسش پیوند خورده، دین همراه جسم او خواهد شد؛ و انسانی که تمایل نفسانی‌اش به جسمش پیوند خورده، شیاطین با نفسش پیوند دارند.

286

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید سپاسگزار نیکان باشد و از بدان لب به شکایت نگشاید.

287

آنها هم چنین معتقد بودند که یک راه از دوزخ به بهشت منتهی می‌شود و این راه در هر نقطه در قیاس با تمام شیرینی‌های عالم شیرین‌تر و دلنشین‌تر است. کسانی که گناهی مرتکب می‌شوند و کسانی که از دوزخ به بهشت می‌روند راهیان این راهند.

288

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان نباید از بددیتان و تمام افرادی که زندیق شده‌اند لوازم مادی را برای استفاده و تصرف دریغ کند.

289

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که هزار انسان شرور را می‌ستاید و آنها را قابل اعتماد می‌داند روحش کمتر از کسی که یک روحانی پارسا را شرور می‌خواند، جزا می‌بیند.

290

آنها هم چنین معتقد بودند که هرگاه انسان، خوب بیندیشد، حرف بزند و عمل کند، همزمان نوری از آن ساطع می‌شود و این نور راهنمای او به سوی دین می‌گردد. هرگاه انسان، بد بیندیشد، حرف بزند و عمل کند ظلمتی از آن ناشی می‌شود و بین انسان و دین قرار می‌گیرد و انسان دین را کمتر می‌بیند.

291

آنها هم چنین معتقد بودند که وقتی اورمزد پروردگار اول بار انسان را آفرید به او این فرمان را داد: «در نجات نفوس خود کوشا باشید؛ من خود به امور جسم شما خواهم رسید. چون فقط شما می‌توانید نفس خود را نجات دهید». مردمان به این گونه فریب می‌خورند: آنها خود در پی مادیات می‌روند و در مورد امور نفسانی به ایزدان اعتماد می‌کنند.

292

آنها هم چنین معتقد بودند که حتی اگر انسان فقیری دین بد داشته باشد یا رفتار درستی نداشته باشد باید به او چیزی بخشید. انسانی که می‌بخشد، به نوبه خود دیو نیاز را از جهان بیرون کرده و فقر و بدبختی و زیان را از خود رانده است. از تن او زاده نخواهد شد کسی که در آینده به نیازمندی رسد.

293

آنها هم چنین معتقد بودند که آتش فرنیخ برای موبدان ساخته شده، آتش گشنسب برای جنگاوران، و آتش برزین مهر برای کشاورزان ساخته شده است.

294

آنها هم چنین معتقد بودند که روزانه با نیکان مشورت کن تا آن‌چه را می‌شنوی نشخوار نکنی. چون آموزه‌ای که فقط شنیده می‌شود و با مشورت و نظرخواهی روزانه همراه نمی‌شود راحت‌تر از آب و گیاه هضم می‌شود.

295

آنها هم چنین معتقد بودند که فروهر زرتشت، پسر سیئمه، از طریق هوم و برسم قوی شد. دعای او از طریق آتش بهرام است.

296

آنها هم چنین معتقد بودند که رسم میزد تحت نظارت ایزدان است. جشن گاهانبار تحت سرپرستی دین است و آتش بهرام تحت نظارت کیومرث است.

297

آنها هم چنین معتقد بودند که تقویم به این منظور ساخته شده، یعنی این که اورمزد باید در جلو باشد و اهریمن در عقب. اهریمن در برابر پدیده‌های اورمزد ایستاد، اما توان نخواهد داشت و در نهایت از میان خواهد رفت.

298

آنها هم چنین معتقد بودند که هر انسانی وظیفه دارد این پنج چیز را بداند و هر که آنها را نداند مقصر است. یکی این که: من چه هستم، انسان یا دیو؟ دو دیگر این که: از کجا آمده‌ام، بهشت یا دوزخ؟ سوم آن که حامی چه چیزی هستم، امور ایزدان یا شیاطین؟ چهارم این که پیرو چه کسانی هستم، نیکان یا بدان؟ و پنجم آن که به کجا باز می‌گردم، بهشت یا دوزخ؟

299

آنها هم چنین معتقد بودند که انسانی که اوستا می‌خواند و خیمش بهتر نمی‌شود و کسی که در مورد زند تحقیق می‌کند و عاقل‌تر نمی‌شود و کسی که به گناهی اعتراف می‌کند و از گناهکاری‌اش کم نمی‌شود، چنین انسانی را نباید دوباره آزمود.

300

آنها هم چنین معتقد بودند که اهریمن در این سه بر هیچ کس نمی‌تواند غلبه کند مگر این که شخص خودش اهریمن را بر خود غالب کند. یکی در ذهن حاکمان، دو دیگر در اجتماع نیکان، و سوم: در تولد موبدان موبد.

301

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید تا آن‌جا که مقدور است هر چه بیشتر به آتشکده برود و رسم آتش را با احترام به جا آورد. چون مهرسپندان سه بار در روز در آتشکده گرد هم می‌آیند و اعمال صالح و پارسایی را در آن‌جا می‌نهند. انسانی که اغلب

به آتشکده می‌رود و با احترام، مراسم آتش را به جا می‌آورد اعمال صالح و پارسایی را که ایزدان در آتشکده نهاده‌اند بیشتر در وجود خود جای می‌دهد.

302

آنها هم چنین معتقد بودند که بهترین انسان کسی است که این سه کار را انجام دهد: یکی این که با نیکان فقط به سبب یافتن نیکی مشورت کند. دو دیگر این که تا حد امکان به نحو کامل در مورد ارزش، قدردانی و لطف نیکان سخن بگوید و در مورد آن بیندیشد. سوم آن که هر روز خود را در این سه حالت در نظر بگیرد: آیا ایزدان با من هستند یا شیاطین؟ اگر ایزدان با او هستند باید آنها را بیشتر در وجود خود جای دهد؛ اگر شیاطین با او هستند او باید آنها را در وجود خود ضعیف کند.

303

آنها هم چنین معتقد بودند که به طور خلاصه، هر امری دو گونه دارد. اگر شخص بگوید که بیشتر است یکی از این سه خواهد بود. یکی این است: هر شخص تا آن جا که می‌تواند گناهی نکند که خود می‌داند گناه است و در این دنیا در میان مردم نیز محکوم گردد و اگر شخصی آن را انجام داد آن شخص نیز سرزنش و تنبیه شود. دو دیگر آن که هر شخص تا آن جا که می‌تواند باید عمل صالح انجام دهد که خود می‌داند آن عمل، صالح است و در این جهان و در میان مردمان ممدوح است و اگر شخص دیگری نیز آن را انجام دهد پاداش می‌گیرد.

سوم آن که هر شخص از نیکان نظرخواهی و مشورت می‌خواهد و درست به گونه‌ای که آنها می‌گویند عمل می‌کند و کاری را که در مورد خوبی و بدی آن چیزی نمی‌داند و یا مردم در مورد درستی و نادرستی آن اجماع و اتفاق ندارند و خود نیز در مورد آن تردید دارد، از آغاز بدون مشورت با آنها انجام نمی‌دهد.

304

آنها هم چنین معتقد بودند که کسی نیست که وقتی در برابر این سه چیز بایستد و نتواند ثمره دنیوی آن را ببیند، سعی نکند به دلیل رنج و دردسرشان از آنها دوری کند. یکی، برف و باران است؛ یکی قلعه سنگرندی شده است که تجهیزات درونی‌اش کامل است؛ و یکی فقر است. چون حتی عاقل‌ترین مردمان چون نمی‌تواند منفعت بیشتر پیش روی خود را ببیند اغلب رنجی را تجربه می‌کند که همواره به علت فقر از آن دوری می‌کرده و به

دلیل رنجی که باران زیاد به همراه دارد آن را طلب نمی‌کند. و افزون بر این، مایل نیست خود را درگیر قلعه ای مستحکم با برج و باروهای قوی کند. شناخت دو چیز از این سه چیز که بتوان ثمره‌اش را در این دنیای مادی دید امکان‌پذیر است؛ اما ثمره سومی تا زمان حساب و کتاب مینوان فرا نمی‌رسد.

گفته شده که یکی از این دو چیز که ثمره آن در این دنیای مادی قابل مشاهده است برف و باران است. چون وقتی که باران می‌بارد معمولاً برای آنها که در زمان ریزش باران در محل هستند اصلاً سود و منفعتی وجود ندارد و همه از آن دوری می‌کنند و به دلیل مشکلاتی که ایجاد می‌کند آن را بیفایده می‌دانند؛ اما وقتی ماه فروردین و اردیبهشت می‌رسد و غلات و گیاهان رشد می‌کنند ثمره باران و هرچیز دیگر، خود را نشان می‌دهد و آرزوی مردم در این زمان این است: کاش در زمستان باران بیشتر باریده بود و ما از باران رنج بیشتری می‌بردیم تا اکنون فراوانی، خیر و برکت و ثروت و رفاه بیشتری داشتیم.

چیز دیگر، قلعه‌ای است محصور به خندق با برج و باروهای محکم که با هزینه زیادی ساخته می‌شود و در بادی امر منفعت آن هویدا نیست؛ اما زمانی که دشمن به قلمرو پادشاه حمله کند و نیاز به قلعه‌ای برای حفظ مردم وجود داشته باشد مردم فوج فوج وارد قلعه می‌شوند و پناه می‌گیرند. چون مردم می‌دانند که قلعه آنها را از گزند دشمن حفظ کرده و رنج و سختی ناشی از هجوم انبوه مردمی را که وارد قلعه می‌شوند نیز تجربه می‌کنند، آرزو می‌کنند که کاش من با هزینه خودم قلعه‌ای ساخته بودم برای خود و خانواده‌ام تا در آن تنها پناه می‌گرفتیم. یا این که می‌گویند کاش من بیش از دیگران در ساختن این قلعه هزینه می‌کردم تا جای بیشتری در آن به خود اختصاص می‌دادم.

چیز دیگری که منفعت آن در آغاز مشهود نیست فقر است. چون هر کسی در این دنیا از فقر می‌گریزد؛ اما حتی فقیرترین مردمان وقتی نوبت به حسابرسی نزد مینوان می‌رسد آرزو می‌کند که کاش فقیرتر بودم و کاش رنج بیشتری از فقر برده بودم تا اکنون حساب و کتابم سبک‌تر و راحت‌تر بود.

305

آنها هم چنین معتقد بودند که خوشبخت‌ترین انسان کسی است که تا آن جا که ممکن است دوزخ را در دنیای مادی تحمل کند و نفس را نراند. آنها دریاره تحمل دوزخ در این

دنیای مادی گفته‌اند: او خود آزادانه و از سر اختیار خویش پذیرفته و با جدیت در این دنیا عمل کرده، رنج و محنتی که می‌آید و از آن گریزی نیست و مردم نه از سر اختیار بلکه به حسب وظیفه به سراغ آن می‌روند. آنها در مورد این رنج و محنت گفته‌اند رنج و محنت این موارد نیز می‌تواند باشد: کمک کردن، انجام کار یک نامهرسان، خدمتکار، آهنگر، زندانبان، نمودمال، دباغ و هر کار دیگری که نوکرها و کلفت‌ها در شرایط و مکان‌های کثیف انجام می‌دهند و برای دیگران تکلیف شاق است.

306

آنها هم چنین معتقد بودند که در مورد درد و رنج ناشی از مرض و بیماری شیاطین در این دنیا گفته شده که انسانی که دردی بر او وارد می‌شود و این درد و بیماری سبب نمی‌شود که توجه‌اش به ایزدان کم شود؛ بلکه غیر از این هم نمی‌تواند باشد و مانند کسی است که همواره صبور و بردبار است در روز جزا و حسابرسی، ایزدان درد و رنجی را که بر او وارد شده تحمل می‌کنند و آنها را از گناهانی که مرتکب شده کسر می‌کنند.

307

آنها هم چنین معتقد بودند که اگر اهریمن و شیاطین بتوانند حتی یک ذره از درد و رنجی را که می‌خواهند نصیب مخلوقات اورمزد کنند به شیوه‌ای که می‌خواهند و از طریقی که در مینو آن را تدارک دیده‌اند وارد دنیای مادی کنند با این کار کل خلقت اورمزد را از میان خواهند برد؛ ولی هر چند [م. دیوان] به گونه‌ای پیروزمندانه بنمایند؛ حتی سهمگین‌تر از آن‌چه که در مینو [م. آرزو می‌کردند] همان گونه سب راه مردمان ایستند و حيله خواهند، باز همین که به گیتی بیایند اندکی از آن به جای می‌ماند و بسیار کم زیان‌تر است.

308

آنها هم چنین معتقد بودند که انسان باید بکوشد تا هر دارو و گیاه دارویی را بشناسد. چون با شناخت داروها و گیاهان دارویی، انسان می‌تواند بیماری‌ها و دردهایی را که علاج دیگری ندارند درمان کند. علاوه بر این، اورمزد پروردگار برای هر بیماری‌ای که اهریمن وارد دنیا کرده دارویی خلق کرده است؛ این دارو بیماری را از میان می‌برد درست همان طور که نان و آب، گرسنگی و تشنگی را رفع می‌کند.

309

آنها هم چنین معتقد بودند که آخرین داروی جاودانگی، داروهای گیاهی هستند.

310

آنها هم چنین معتقد بودند که هر شخص می‌تواند به دین پایبند باشد و یا آن را ترک گوید؛ چون اگر انسان بخواهد می‌تواند به خواسته‌اش دست یابد و اگر خواسته انسان این باشد که من می‌خواهم بسیار شریف و متمکن باشم، پس اگر او همزمان سخی و متدین باشد و توانایی داشتن ثروت زیاد را نیز داشته باشد او با همان چیز پارسا می‌شود.

اگر خواسته انسان این باشد: من می‌خواهم بسیار فقیر باشم با غذایی اندک، لباسی معمولی، و هزینه‌ای کم. در این صورت اگر او کسانی را که این گونه نیستند سرزنش نکند و آنها را تحقیر نکند او با همان چیز پارسا می‌شود.

اگر خواسته انسان این باشد: من می‌خواهم صاحب اوستا و زند باشم و انسانی که دبستان دینی را برپا کرده. در این صورت اگر او همزمان معلم و فردی سخی باشد او با همان چیز پارسا می‌شود.

اگر خواسته انسان این باشد: من نمی‌خواهم فراوان زند و اوستا بخوانم. در این صورت اگر همزمان به دستور رؤسا عمل کند با همان چیز پارسا می‌شود.

311

آنها هم چنین معتقد بودند که این دنیا را اورمزد پروردگار با علم و حکمت آفریده است. او آن را با خردمندی و شجاعت حفظ می‌کند و در نهایت نیز با آن خشنود خواهد شد.

312

آنها هم چنین معتقد بودند که فرزندان چنین گفته‌اند که خرد این است: بصیرت، شجاعت، و امید به نوسازی.

313

آنها هم چنین معتقد بودند که جوهر خرد شبیه جوهر آتش است. چون هیچ چیز در جهان کامل‌تر از آن چیزی نیست که با خرد انجام می‌گیرد. هم چنین، هر جا آتشی برپا شود با کمک آن می‌توان گناهکاری یا بی‌گناهی شخص را مشخص کرد. انسانی که از راه آتش، بی‌گناه شناخته شد تا ابد بی‌گناه است و انسانی که گناهکاری‌اش با آتش مشخص شد تا ابد گناهکار است.

314

آنها هم چنین معتقد بودند که خیم خوبی که خرد ندارد مانند چاه روشن و پاک و

سالمی است که مسدود شده و فعال نیست. خیم خوبی که با خرد همراه است مانند چاه روشن و پاکی است که انسان کوشایی روی آن کار می‌کند. او آن را فعال می‌کند. آن را در زراعت به خدمت می‌گیرد، و این چاه ثمره‌اش به جهان می‌رسد.

315

آنها هم‌چنین معتقد بودند که وقتی انسان وفاداری‌اش را به قانون از راه عمل نشان می‌دهد و قانون را به اجرا در می‌آورد شیطانی که پیشتر از طریق تن آن مرد، گناه مرتکب می‌شده از وجودش خارج می‌شود و به دروگاه مینوی خویش رود و فرا پیش دروگان مینوی ایستد و از آن‌جا سوی آن مرد که از تن او اهریمنانه بیرون رفته بر می‌گردد، به او ندا می‌دهد و این را نشان می‌دهد که اعلان کن آن‌چه را کرده‌ای و زین پس آن را انجام نده چون تو باید حيله گرانه عمل کنی. یا او این‌گونه نمایش می‌دهد: همان‌گونه که عمل می‌کردی عمل کن. اگر انسان کاری را که کرده بگوید و اعلان کند که می‌خواهد انجام دهد، شیطان به وجودش باز می‌گردد و پیش از پیش آن را خراب و فاسد می‌کند. اگر انسان زمانی که شیطان او را فرا می‌خواند، از امور ایزدان دست نشوید، این شیطان توسط همان شیطان مینوی گروگان گرفته می‌شود و محو و نابود می‌گردد.

316

آنها هم‌چنین معتقد بودند که حضور در دبستان دینی را بد مشمار چون حضور در دبستان دینی حیات مردمان است.

317

آنها هم‌چنین معتقد بودند که مردم باید این سه کار را هر روز به این نحو انجام دهند: بیرون راندن فساد از وجودشان؛ اعتراف به دین؛ و انجام عمل صالح. دفع فساد از وجود این است: شستن دست و صورت قبل از طلوع آفتاب. اعتراف به دین این است: عبادت خورشید. انجام عمل صالح این است: کشتن چندین خزنه.

318

آنها هم‌چنین معتقد بودند که انسان باید در این دنیا بدون گناه و با هماهنگی بزید. چون انسان از دو عنصر تشکیل شده است: یکی جسم و دیگری روح.

319

آنها هم‌چنین معتقد بودند که انسان باید غذای مفصل و تمیز بخورد و غذایی لذیذ حاضر کند، به نحوی شایسته غذا بخورد، با اشتها و لذت غذا بخورد، کامل بخورد، با ایزدان بخورد و از ترس کسی غذا نخورد.

«او غذای مفصل خورد» یعنی: او راضی است به آن‌چه که رسیده است.

«او غذای تمیز خورد» یعنی: او مطابق با سنتی پذیرفته شده می‌خورد که به لحاظ قانونی سهم او و متناسب اوست.

«او غذایی لذیذ آماده کرد» یعنی: آن را بر طبق سنت پذیرفته شده آماده کرد.

«او به نحوی شایسته غذا خورد» یعنی: او برای به دست آوردن قدرت و توان برای انجام وظیفه‌اش غذا خورد تا بتواند با کمک آن وظیفه‌اش را انجام دهد.

«او با لذت غذا خورد» یعنی: او می‌خورد و با فکری آزاد می‌بخشد.

«او کامل خورد» یعنی: او می‌خورد تا جسمش را مخزن روح کند، از طریق بخشیدن به هر دو به طور مشترک.

«او با ایزدان خورد» یعنی: او با افراد خوب خورد.

«او از کسی ترسید» یعنی: بی‌گناه بود چون وقتی که انسان عاری از گناه باشد نباید از کسی بترسد.

320

آنها هم‌چنین معتقد بودند که «با هم بودن» در اصل، این است: انسانی که همواره در فکر، کلام و عمل صادق باشد. «جدا بودن» این است: انسانی که هر شیطانی را از وجودش بیرون کند و اجازه ورود دوباره به آن ندهد.

321

آنها هم‌چنین معتقد بودند که یک یهودی صرفاً به دلیل دینش بد نیست!

322

آنها هم‌چنین معتقد بودند که این سه وظیفه، بزرگ‌ترین وظایف انسان‌ها هستند: تبدیل دشمن به دوست، تبدیل انسان بد به انسان خوب، تبدیل جاهل به عالم. تبدیل دشمن به دوست این است: انسانی که اشیاء جهان مادی را در روبه‌رویش نگه

دارد و در پندار، دوست آنها شود.

تبدیل انسان بد به انسان خوب این است: انسانی که سبب شود شخصی از گناهی که موجب بدی او شده روی گرداند.

تبدیل جاهل به عالم این است: انسانی که خود را به گونه‌ای اصلاح کند که یک فرد جاهل از او تعلیم گیرد.

323

آنها هم چنین معتقد بودند که باید نفس انسان را عمدتاً به سمت این سه مکان سوق داد: خانه فرزنانگان، خانه نیکان و خانه آتش. به خانه فرزنانگان برای این که او عاقل تر شود و دین در وجودش استقرار بیشتری یابد. به خانه نیکان برای این که او از خوب و بد آگاه گردد و بدی از او دور شود. به خانه آتش برای این که شیطان از او دور شود.

324

آنها هم چنین معتقد بودند که دین به کلمه مقدس بسته است و با آن هماهنگی دارد؛ همان گونه که پوست به گوشت چسبیده و رگی در بافتش پیچیده شده است.

325

آنها هم چنین معتقد بودند که او هیرید نیست که مردی، خویش را بدو سپارد آن گاه در گیتی او را پارسا نکند.

A 1

این نیز گفته شده که وقتی شخص چیزی را از ایزدان دریغ دارد آن چیز به شیاطین می‌رسد. زمانی که او چیزی را از افراد خوب دریغ کند آن چیز به اشرار می‌رسد، و وقتی آن را از خود دریغ کند آن چیز به دشمن وی می‌رسد.

A 2

این نیز گفته شده که انسانی که عملش برای روح است دنیای مادی از آن اوست و حتی عالم مینو نیز از آن اوست. انسانی که عملش برای جسم است عالم مینو را با اراده خود رها کرده و برخلاف اراده‌اش، عالم مادی از او گرفته می‌شود.

A 3

این نیز گفته شده که هر شخص در ریشه‌اش یک فقیر دارد و آن فقیر، نفس اوست.

A 4

بخت آفرید گفت: اورمزد برای فرد فرد مخلوقات رقیبی آفرید. او اعتراف به گناهان را برای رویارویی با هر یک از شیاطین آفرید.

A 5

آذریاد، پسر مهرسپند گفت: هر زمان که مصیبتی به من وارد شد از دل آن به شش صورت به لذتی رسیدم:

۱. شاکرم که این، مصیبت من است چون ممکن بود بدتر از این نصیم شود.

۲. یکی از مصائبی که برای من ذخیره شده بود گذشت.

۳. این مصیبت به جسم من و نه روح من وارد شده؛ چون تحمل مصیبت جسمی بسی آسان‌تر از مصیبت روحی است.

۴. شاکرم که آن قدر انسان خویی بوده‌ام که برای خوب بودنم اهریمن این مصیبت را نصیم کرده‌است.

۵. هر شر یا مصیبتی ممکن است بر فرد یا بر خاندانش وارد شود، این مصیبت بر من وارد شده و به ذریه‌ام نرسیده‌است.

۶. انبان اهریمن سرشار از مصیبت است برای انسان‌های خوب. هر چه بر من وارد شود از ذخیره اهریمن کم شده‌است و نمی‌تواند آن مصیبت را بر انسان خوب دیگری وارد کند.

A6a

او هم چنین گفت: شخص نباید از عالم مادی ترسی داشته باشد یا آن را چیزی بینگارد یا اجازه دهد از دستش برود.

از آن نترس چون هر آن چه تقدیر است همان می‌شود.

آن را چیزی نینگار چون ناپایدار است و باید گذاشت که برود.

اجازه نده از دست برود چون ممکن است به کمک آن بتوان عالم مینو را از آن خود کرد.

A6b

ای انسان، این را نیز در نظر داشته باش که از هر چیزی راه گریزی است جز از مرگ. هر چیز را می‌توان مهار کرد جز بدی. هر چیزی گذراست جز راستی و درستی. هر چیزی را می‌توان نظم داد جز جوهر. از هر چیزی می‌توان دوری کرد جز فرمان ایزدان.

A6C

بهترین ثروت برای انسان حکمت است. بهترین دفاع، خیم است. بهترین ذخیره، عمل صالح است. چون در این جا زمان کوتاه است و هجرت سریع، و آن جا داوری عادلانه است

و تو آنجا امتیازی نمی‌گیری. تو باید برای رونق و فراوانی، پارسایی و عمل صالح بکوشی چون انسانی که در این جا به فکر آن جاست، در آن جا هم در فکر آن جاست.

A6d

این رونوشتی از کتاب آذریاک پسر مهرسپند است که آنها آن را با مشورت کهن آموزگاران نگاشتند.

B1

بدیهی است که تمام خوبی‌ها آفریده اورمزد و همه بدی‌ها ساخته اهریمن است.

B2

هم چنین بدیهی است که هر چیز خوبی که اورمزد و مخلوقاتش دارند ناشی از خلقت اورمزد است و هر چیز بدی که آنها دارند ناشی از اهریمن است.

B3

هم چنین بدیهی است که هر مقدار که اهریمن و مخلوقاتش از چیزهای خوب دارند ناشی از خلقت اورمزد است و هر میزان که از چیزهای بد دارند ناشی از خودشان است.

B4

هم چنین بدیهی است که فریدون خواست تا آژی‌دهاک را بکشد. اورمزد گفت: اکنون وی را نکش چون زمین پر از خزندگان می‌شود.

B5

هم چنین بدیهی است که زرتشت خواست جاودانه بماند. اورمزد گفت: اگر من تو را اکنون جاودانه کنم دیگر نوسازی ممکن نخواهد بود.

B6

هم چنین بدیهی است که به دلیل زمان نوسازی بود که اورمزد درباره آژی‌دهاک که شایسته مرگ بود، گفت که او را نکش. و به زرتشت که بسیار خوب و شایسته بود نیز جاودانگی عطا نکرد.

B7

هم چنین بدیهی است که صداقت بهترین چیز است و دروغ بدترین چیز است.

B8

هم چنین بدیهی است که انسان ممکن است راست بگوید و به سبب آن شریر شود و ممکن است دروغ بگوید و به واسطه آن پارسا گردد.

B9

هم چنین بدیهی است که گاهی انسان آتشی را فرو می‌نشاند و با این کار گناه کرده‌است؛ اما گاهی انسان آتشی را فرو می‌نشاند و با این کار عمل خوبی انجام داده‌است.

B10

هم چنین بدیهی است که انسان نباید چیزی به بدن ببخشد؛ اما گاهی بهترین و لذیذترین غذاها را باید به بدن داد.

B11

هم چنین بدیهی است که انسان زمان و ساعت انجام عمل صالح و عقاب گناهان را به‌خوبی می‌داند و او می‌داند که چگونه با حکمت باطنی و حکمت اکتسابی در آنها تأمل کند.

B12

هم چنین بدیهی است که هر کس که می‌داند چگونه با حکمت باطنی تأمل کند، نیک می‌داند که چه چیزی از اوستا و زند آشکار می‌شود و باز نیک می‌داند که چه چیز از طریق حکمت اکتسابی آشکار می‌گردد.

B13

هم چنین بدیهی است که انسانی که می‌داند چگونه با هریک از این دو حکمت تأمل کند، گذشته و آینده همه چیز را نیک می‌داند.

B14

هم چنین بدیهی است که فقط کسی که می‌داند خوب چیست و ضد آن کدام است می‌داند چگونه از گناه دوری کند.

۱. چون سخاوت، خوبی است و اسراف ضد آن است.
۲. اعتماد، خوبی است و خودسری ضد آن است.
۳. عبادت ایزدان خوبی است و عبادت شیطان ضد آن است.
۴. آتش بهرام، خوبی است و بت‌ها ضد آن هستند.
۵. لذت انسان‌ها و مهربانی با نیکان خوبی است و سرپیچی و تفرقه ضد آن است.
۶. ایمان به مینویان خوبی است و بت‌پرستی ضد آن است.
۷. تلاش، خوبی است و ناخرسندی و اندوه ضد آن است.
۸. کفایت خوبی است و اسراف ضد آن است.
۹. صرفه‌جویی خوبی است و حرص ضد آن است.

۱۰. دین خوب، خوبی است و دین بد ضد آن است.

۱۱. دوستی، خوبی است و طمع ضد آن است.

۱۲. همدلی خوبی است و فتنه جویی ضد آن است.

۱۳. کم‌رویی و وقار، خوبی هستند و نبود اطمینان ضد آن است.

۱۴. روحانیت، خوبی است و الحاد ضد آن است.

۱۵. رهبری، خوبی است و حکومت شر ضد آن است.

۱۶. خرسندی، خوبی است و کاهلی ضد آن است.

۱۷. عشق، صاحب قلبی گرم بودن و محبت، خوبی است و شکوه و ناله ضد آن هستند.

۱۸. شادی و خوشی، خوبی است و مسخرگی ضد آن است.

۱۹. تمیزی، خوبی است و زودرنجی ضد آن است.

۲۰. عشق به زندگی، خوبی است و همخوابگی با فاحشه ضد آن است.

۲۱. بلند نظری خوبی است و خودبینی ضد آن است.

۲۲. فروتنی خوبی است و خواری ضد آن است.

۲۳. فصاحت خوبی است و چاپلوسی ضد آن است.

۲۴. هنر دست، خوبی است و انجام کارهای بیهوده ضد آن است.

۲۵. حکومت نیکان خوبی است و اربابی مخالفان ضد آن است.

۲۶. تنبیه گناهکاران خوبی است و گوشمالی رذیلانه ضد آن است.

۲۷. قانونگرایی خوبی است و کینه‌توزی و دشمنی ضد آن است.

۲۸. اشرافیت و سالاری خوبی است و رنج و آزار ضعفا و فقرا ضد آن است.

۲۹. داشتن نظم و ترتیب در هر کاری خوبی است و تنبیه از راه به چهار میخ کشیدن ضد آن است.

۳۰. کیفر دادن دشمنان و بدکاران خوبی است و انتقام و کینه‌توزی ضد آن است.

۳۱. صاحب نجابت و عظمت بودن خوبی است و ظلم ضد آن است.

۳۲. غذا خوردن با مردم خوبی است و پرخوری ضد آن است.

B15

وقتی که این کارها و دیگر اظهارات راستگرایانه را در این باره انجام می‌دهی، آنها را به ترتیب انجام بده و هر یک را در زمان مقتضی و بنابر رسم و سنت آنها انجام بده و عمل

خود را این چنین تنظیم کن: نخست آن که گناه را از این جهان بزدايي، و دوم آن که خیر و خوبی نباید از آن به در شود.

(قس، B14، [1]) زیرا این نیز بدیهی است که انسان باید اسراف را از این جهان بزدايد البته به گونه‌ای که سخاوت از بین نرود.

B16

(قس، B14، [2]) این نیز بدیهی است که: انسان باید خودسری را از جهان بزدايد البته به گونه‌ای که اعتماد از میان نرود.

(بخش‌های ذیل تا B46 همگی ساختاری شبیه B16 دارند و مطابق با فهرست تضادهای B14 هستند، آن گونه که در ذیل نشان داده شده است.)

B17(B14,[3])

B18(B14,[4])

B19(B14,[5])

B20(B14,[6])

B21(B14,[7])

B22(B14,[8])

B23(B14,[9])

B24(B14,[10])

B25(B14,[11])

B26(B14,[12])

B27(B14,[13])

B28(B14,[14])

B29(B14,[15])

B30(B14,[16])

B31(B14,[17])

B32(B14,[18])

B33(B14,[19])

B34(B14,[20])

B35(B14,[21]) شده (بازسازی)

B36(B14,[22])

B37(B14,[23])

B38(B14,[24])

B39(B14,[25])

B40(B14,[26])

B41(B14,[27])

B42(B14,[28]) شده (بازسازی)

B43(B14,[29]) شده (بازسازی)

B44(B14,[30])
B45(B14,[31])
B46(B15,[32])

B47

هم چنین بدیهی است که از آن جا که نفس همیشه در این جهان نیست و صرفاً مدتی در این جا مهمان است، برای حفظ جسم باید با چنان احتیاطی راه رفت که گویا انسان کفش به پای ندارد و تمام این جهان پر از مار، عقرب، خزنده سمی و خار است و انسان می ترسد که مبادا خزندگان او را بگزند یا خارها در پایش فرو روند.

B48

هم چنین بدیهی است که انسان نباید راز را به انسان های حراف و زنان بگوید، چون راز فاش می گردد و انسانی که راز را به حرافان و زنان گفته پشیمان خواهد شد.

B49

هم چنین بدیهی است که انسان نباید همنشین انسان احمق، خود شیفته و حریص شود چون حقارت و انزوا همواره متوجه انسانی است که همنشین انسان احمق، خود شیفته و حریص گردد.

B50

هم چنین بدیهی است که انسان نباید با انسان ظالم مخالفت کند چون تنبیه و سرزنش می شود.

B51

هم چنین بدیهی است که انسان نباید با مرد افسوسگر همنشینی و همنوشتی کند، زیرا همیشه به شر می رسد کسی که با مرد افسوسگر همنوشتی کند.

B52

هم چنین بدیهی است که انسان نباید چیزی از خسیس و بدذات طلب کند چون با این کار خود را خسیس و بد ذات کرده و پشیمان خواهد شد.

B53

هم چنین بدیهی است که باید همسر و غلام خود را به خوبی حفظ کرد و نباید آنها را بی پناه رها کرد، چون انسان همواره گرفتار درد و رنج می شود. انسانی که همسر و غلام خود را خوب حفظ نکند و یا آنها را بی پناه رها کند، غذا به کامش مزه نخواهد داشت.

C1

هم چنین است که انسان نباید از راه گناه، پول کسب کند و به خانه برد؛ چون حتی اگر این کار انجام شود و به خانه برده شود این خانه بر سر کسی که از راه گناه پول در آورده و

به خانه برده خراب می شود.

C2

هم چنین است که انسان به قدر دانایی اش باید سخن بگوید. چون کسی که بیشتر از دانایی اش سخن می گوید مردم به مطالبی که او می داند کمتر اعتماد می کنند.

C3

هم چنین است که انسان نباید پس از میخواری به تخریب پردازد و درگیر منازعه شود؛ چون عصبانیت و درگیری همواره از انسانی بر می خیزد که پس از میخواری به تخریب می پردازد و وارد نزاع می شود.

C4

هم چنین است که انسان نباید با انسان افسوسگر مصاحبت کند و حرف او را بپذیرد، چون او همواره چنین گمان می کند که مردم فاقد هنر و فضیلت هستند؛ و از طرفی کسی که با انسان افسوسگر همنشینی کند و سخنش را بپذیرد، قدرتش کاسته خواهد شد.

C5

هم چنین است که انسان نباید خوبی و فضیلت خود را بیش از آن چه هست تصور کند، چون چنین شخصی گرفتار رنج خواهد شد و با نیکان ترشویی خواهد کرد.

C6

هم چنین است که انسان باید خوبی های نیکان را از خود بداند و از آنها به وجد آید؛ چون کسی که چنین نکند، مردم او را بدخواه و دشمن نیکان تلقی خواهند کرد.

C7

هم چنین است که انسان نباید مست قدرت و مقام شود، چون کسی که چنین باشد نیکان همواره علیه او خواهند بود و زیان و بدبختی بیشتری متوجه او خواهد شد.

C8

هم چنین است که انسان نباید در ارتباط با ارباب و فرد صاحب مقام، گستاخ و نافرمان باشد، چون چنین کسی همواره در معرض گوشمالی و تنبیه خواهد بود.

C9

هم چنین است که انسان نباید اندوه شیطانی و خردی وارونه داشته باشد و در فکر فریب و رنج باشد، چون چنین انسانی همواره در مورد آن چه برایش پیش می آید علاج کمتری سراغ دارد و بدبختی های بیشتری دائماً به سرش می آید.

C10

هم چنین است که انسان نباید اندوه و غصه چیزی را بخورد که هنوز نیامده، چون چنین انسانی همواره در درد و رنج به سر خواهد برد.

C11

هم چنین است که انسان نباید متکبرانه عمل کند چون مردم به او کمتر اعتماد می کنند و وقتی از خویشان طلب کمک می کند کمتر به او کمک می کنند.

C12

هم چنین است که انسان نباید مخفی کار باشد، چون مردم به او کمتر اعتماد می کنند و کسی که مخفی کاری می کند کمتر می تواند اشتباهاتش را اصلاح کند.

C13

هم چنین است که انسان نباید مزورانه عمل کند، چون او در این دنیا فریبکار شناخته می شود و دوستانش را از دست می دهد.

C14

هم چنین است که انسان نباید با جوش و خروش و حسودانه عمل کند، چون وی در جهان تندخو شناخته می شود و تنها می ماند.

C15

هم چنین است که انسان نباید غذای بی محل و بی انداز بخورد، چون در این صورت طعم غذا را کمتر درک می کند و بیمار می شود.

C16

هم چنین است که انسان نباید خود را بیش از حد، زحمت دهد چرا که بیمار می شود.

C17

هم چنین است که انسان باید به تقدیر ایزدان راضی باشد، چرا که در غیر این صورت همیشه در ناخرسندی و نارضایتی به سر خواهد برد.

C18

هم چنین است که انسان نباید به آدم احمق و خودشیفته اشتباهاتی که دارد بگوید، چون آن فرد این اشتباهات را اصلاح نمی کند و چنین شخصی که اشتباهات آدم احمق و خودشیفته را به او می گوید دشمنی علیه خود پدید آورده است.

C19

هم چنین است که انسان نباید به شخص ناسپاس هدیه دهد، چون احساس خسران خواهد کرد و در دلش احساس بدی خواهد داشت.

C20

هم چنین است که انسان نباید فردی را که گرفتار رنجی شده سرزنش کند، چون درد و رنج همواره بیشتر به سراغ او خواهد آمد و کسانی که به او کمک می کنند کمتر خواهند شد.

C21

هم چنین است که انسان نباید بیش از حد، حرص مال و قدرت داشته باشد، چون طعم چیزی را که دارد کمتر درک خواهد کرد و همواره در ناراحتی و ناخرسندی به سر خواهد برد.

C22

هم چنین است که وقتی که انسان حق انتخاب دارد نباید شریک و مصاحب افراد شرور شود؛ چون زمانی که شخص شریر دست به اقدام می زند، آن فرد نیز بدنام خواهد شد و زمانی که آن شخص، گرفتار زیان می شود فرد شرور به او کمک نخواهد کرد.

C23

هم چنین است که به دلیل رنج، فقر و ناتوانی نباید خود را فروتر از شخص دیگر پنداشت و یا تصور کرد که اقبال شخص کمتر از آن چیزی است که باید باشد؛ زیرا مردم همواره او را به کینه توزی و خودشیفتگی متهم می کنند و او خود اشتباهش را دست کم می گیرد که فکر می کند اقبالش کمتر از شخص دیگر است به دلیل رنج و فقر و ناتوانی.

C24

هم چنین است که انسان نباید به دلیل رضایت از ثروت و قدرت خود اقبال شخص دیگر را بیش از آن چه هست پندارد، چون مردم همواره این انسان را متهم می کنند که حریص، طمعکار و تنگ نظر است که تصور می کند اقبال شخص دیگر بیش از اوست و این به دلیل رضایت از ثروت و قدرت خویش است.

C25

هم چنین است که انسان نباید محاسبه های بد را نگه دارد چون افراد با وحشت بیشتری با او بدهستان می کنند و آن شخص، خود کمتر نصیب می بیند که بد حساب و کتاب می کند.

C26

هم چنین است که انسان نباید کلامی از زند بر زبان آورد یا کاری از آن را انجام دهد که با آن چه راست کیشی اصیل گفته، تعلیم داده و یا مطرح کرده است تفاوت داشته باشد؛ چرا که اگر انسان سخنی متفاوت با آن چه راست کیشی گفته بر زبان آورد یا کاری خلاف آن انجام دهد کفر، جهان را فرا می گیرد.

C27

هم چنین است که شخصی که اختیار دارد نباید اوستا و زند و تعالیم لازم دیگر برای هر کاری را از بدن بیاموزد، چرا که تعلیم آن شخص، بدتر خواهد شد و او خود صاحب نفسی فاسدتر می گردد.

C28

هم چنین است که انسان نباید اوستا و زند را به بدن و ملحدان تعلیم دهد، چون او با این کار موجب اشاعه بیشتر گناه در جهان می شود.

C29

هم چنین است که شخص نباید زبان خود را به دروغگویی عادت دهد، چون حتی انسانی که راست می گوید چندان مورد اعتماد قرار نمی گیرد [م. چه رسد به] کسی که زیانش به دروغگویی عادت کرده است.

C30

هم چنین است که انسان نباید به کسی افترا بزند، چون در تصور مردم درگیری به وجود می آید و او خود موضوع افترا می شود.

C31

هم چنین است که انسان نباید کینه و دشمنی بورزد، چون بعدها حتی زمانی که انتظار داوری عادلانه را داشته باشد مردم به او مظنون می شوند و او همیشه حکم ناخوشایندتری نصیب می شود.

C32

هم چنین است که انسان نباید با ثروتی که دارد زندگی را به خود سخت بگیرد؛ چون مردم دنیا او را خسیس می پندارند و او خود در زمان نیاز، کمتر نصیب می شود.

C33

هم چنین است که انسان نباید دائماً به همسر و غلامش اشتباهاتشان را متذکر شود، چون مردم او را احق می پندارند و همسر و غلامش او را دشمن خویش خواهند دانست.

C34

هم چنین است که انسان نباید از تخصص خود دست کشد، چون آموزشی که دارد از بین می برد و مردم او را به بدرفتاری متهم می کنند که به دور از وظیفه و حرفه خود عمل می کند.

C35

هم چنین است که انسان نباید درباره شخص دیگر با حالت بدگویی یا مسخرگی سخن بگوید، چرا که او از نگاه دیگران مظنون به مردم ستیزی می شود و خود در پی دشمنی علیه خود می گردد.

C36

هم چنین است که انسان نباید مخالف را دشمن در نظر بگیرد و نیز نباید درباره او احتیاط را از دست بدهد، چون او خواسته خود را کم می بیند و خود طبق قانون، محکوم می شود.

C37

هم چنین است که انسان نباید دائماً در برابر کسی که از او بزرگتر و داناتر است سخن بگوید، چرا که انسان های ممتاز و دیگر مردم کمتر سراغ او را خواهند گرفت؛ و در مورد خود او هم چنین است که سخنانی که می گوید کمتر تحقق می یابند.

C38

هم چنین است که انسان باید همسر و غلام خود را دوست بدارد، اما بیش از اندازه به آنها محبت نکند، چرا که چنین شخصی در این صورت خوبی و فضیلت را به آنها کمتر تعلیم خواهد داد.

C39

هم چنین است که انسان نباید طالب زنان افراد دیگر باشد چرا که عشقش نسبت به همسرش از میان می رود و با فاحشه ها هم بستر می شود.

C40

هم چنین است که انسان نباید نسبت به چیز با ارزشی که طالب آن است بیش از اندازه حرص بزند، چون بعداً اگر به آن چیز نرسد اندوهش بیشتر می شود.

C41

هم چنین است که انسان باید سعی کند برای مردم بهتر باشد نه برای خودش. این انسان همواره در جهان تکبر دارد و مردم را زنجور می کند. این شخص کاری نمی کند تا در نظر مردم بهتر باشد، بلکه آن گونه رفتار می کند تا به نظر خودش بهتر بیاید.

C42

هم چنین است که انسان باید در صورت امکان به بدان چیزی ندهد چون این کار ضرر به مال و ظلم به نفس است.

C43

هم چنین است که انسان نباید سخن بی محل و گزاف بگوید چرا که در میان مردم، خریدار نخواهد داشت و مردم سخن او را کمتر می پذیرند و کلامش نزد آنها بی ارزش خواهد شد.

C44

هم چنین است که انسان نباید رازی را به چندین نفر بگوید، چون آن راز فاش می گردد و لازم است که افراد بسیار، آن راز را نگه دارند و انسان از این افراد بسیار می ترسد که این راز را به چندین نفر دیگر بگویند.

C45

هم چنین است که انسان نباید نسبت به ایزدان و مردم ناسپاس باشد، زیرا نعماتی که در مالکیت آن شخصی هستند او را ترک می کنند و آنچه را که مرد مالکش نیست به او نخواهد رسید چون در حق ایزدان و مردم ناسپاس است.

C46

هم چنین است که انسان نباید افراد بسیار را از اندوه محنت و فلاکت خود آگاه کند، چون مردم از او متنفر می شوند و دشمنانش از او متنفرتر می گردند.

C47

هم چنین است که انسان نباید عهد خود را بشکند چرا که نابود می شود.

C48

هم چنین است که این چند چیز که علت دیگر چیزهای خوب هستند، نتیجه این چند چیز هستند: خیم، خرد، عادت و آموزش.

C49

هم چنین است که خرد خوب نتیجه آموزش خوب است. عادت خوب نتیجه خرد خوب است. خیم خوب نتیجه عادت خوب است. عمل صالح و درست نتیجه عادت خوب است. و عمل صالح، شیاطین را از جهان بیرون خواهد راند.

C50

هم چنین است که خرد بد نتیجه آموزش بد است. عادت بد نتیجه خرد بد است. شخصیت بد نتیجه عادت بد است. عمل نادرست نتیجه عادت بد است. و عمل نادرست، شیاطین جهان را بیشتر می کند.

C51

هم چنین است که نتیجه قدرشناسی، خوشبختی است. نتیجه خوشبختی، خوش قلبی است. نتیجه خوش قلبی، صلح است. نتیجه صلح، اعتماد است. نتیجه اعتماد، دوستی است. نتیجه دوستی، عشق است. نتیجه عشق، حفظ و تقویت مردم جهان و اتحاد آنهاست.

C52

هم چنین است که نتیجه ناسپاسی، بدبختی است. نتیجه بدبختی دشمنی است. نتیجه دشمنی بی نظمی است. نتیجه بی نظمی عدم اعتماد است. نتیجه عدم اعتماد، کینه است. نتیجه کینه، درد و رنج و اندازه شکنی است. نتیجه اندازه شکنی تفرقه است.

C53

هم چنین است که نتیجه فروتنی، یزدان شناسی است. نتیجه یزدان شناسی ایمان به عالم مینو است. نتیجه ایمان به عالم مینو عشق به نفس است. نتیجه عشق به نفس، خلق و خوی نیک است. نتیجه خلق و خوی نیک، انجام عمل صالح است و از انجام عمل صالح، نفس آرام می گیرد.

C54

هم چنین است که نتیجه غرور، فقدان یزدان شناسی است. نتیجه فقدان یزدان شناسی فقدان ایمان به عالم مینو است. نتیجه فقدان ایمان به عالم مینو عدم مالکیت نفس است. نتیجه عدم مالکیت نفس، نداشتن خلق و خوی نیک است. نتیجه نداشتن خلق و خوی نیک ارتکاب گناه است. و مردم به سبب ارتکاب به گناه دچار شر و بدی می شوند.

C55

هم چنین است که نتیجه کوشش، مهارت است. نتیجه مهارت، عشق به خوبی است. نتیجه عشق به خوبی، دانش شغلی و تخصصی است. نتیجه دانش شغلی انجام وظیفه است. نتیجه انجام وظیفه پیشرفت و رونق است. و نتیجه رونق و پیشرفت، حفظ و محافظت بیشتر همسر و غلامان و احترام به حکومت است.

C56

هم چنین است که نتیجه کاهلی فقدان مهارت است. نتیجه فقدان مهارت، دشمنی با خوبی است. نتیجه دشمنی با خوبی عدم انجام وظیفه است. نتیجه عدم انجام وظیفه فقر است. نتیجه فقر، بدبختی و فلاکت برای خود شخص، همسر و غلامان اوست.

C57

هم چنین است که نتیجه حفظ فزونی و فراوانی سود و منفعت عمل، علم به سرنوشت است. نتیجه علم به سرنوشت، خرسندی است. نتیجه خرسندی، زندگی آسان و لذت است. نتیجه زندگی آسان و لذت، احترام است. و به سبب احترام است که مردم، شخص را در جهان صاحب قدرت می دانند و مرتبه بالایی برای وی قائلند.

C58

هم چنین است که نتیجه اندازه نگه نداشتن، اسراف است. نتیجه اسراف عدم قناعت است. و عدم قناعت نتیجه اش مرگ است.

C59

هم چنین است که نتیجه اندازه نگه داشتن صرفه جویی است. نتیجه صرفه جویی حفظ دارایی هاست. نتیجه حفظ دارایی ها رضایت است. نتیجه رضایت، سخاوت است. نتیجه سخاوت، فراوانی است. نتیجه فراوانی، زندگی است.

C60

هم چنین است که نتیجه ندانستن سرنوشت، ناخرسندی است. نتیجه ناخرسندی عدم برخورداری از زندگی آسان و لذت است. نتیجه عدم برخورداری از زندگی آسان و لذت، فقدان احترام است. و اگر احترام نباشد مردم جهان به شخص وقعی نمی نهند.

C61

هم چنین است که نتیجه در نظر گرفتن فضیلت و خوبی شخص، احترام به نیکان است. نتیجه احترام به نیکان، طلب دوستان بسیار است. نتیجه طلب دوستان بسیار، داشتن افراد و یاران زیاد است. نتیجه داشتن یاران بسیار، زندگی در صلح و امنیت بیشتر است.

C62

هم چنین است که نتیجه در نظر گرفتن بیش از حد فضیلت و خوبی شخص، خوار شمردن نیکان است. نتیجه خوار شمردن نیکان، دشمن های بسیار درست کردن است. و نتیجه دشمن های بسیار داشتن، زندگی در آرامش کمتر و ترس است.

C63

هم چنین است که نتیجه فصاحت، گفتار به موقع است. نتیجه گفتار به موقع، کلام عاقلانه است. نتیجه کلام عاقلانه، سخن گفتن در جای مناسب است. و نتیجه این کار، بخت بلند است.

C64

هم چنین است که نتیجه شتابزدگی پوچی است. نتیجه پوچی، سخن نامؤثر است. نتیجه سخن نامؤثر، نابه جا سخن گفتن است. و نتیجه سخن نابه جا کم اقبالی است.

C65

هم چنین است که نتیجه نبود حرص، خلوص است. نتیجه خلوص، مقبولیت یافتن است. نتیجه مقبولیت یافتن همدلی است. نتیجه همدلی اعتماد به نفس و توانایی بیشتر و بهتر برای انجام عمل صالح است.

C66

هم چنین است که نتیجه حرص عدم خلوص است. نتیجه عدم خلوص، بدبختی و فقدان همدلی است. نتیجه این دو این است که شخص در این دنیا به حساب نمی آید.

C67

هم چنین است که نتیجه تلاش درست، عمل درست است. نتیجه عمل درست، حفظ آسان تر اموال و دارایی برای ماندگاری بیشتر است.

C68

هم چنین است که نتیجه تلاش گناه آلود، عمل گناه آلود است. و نتیجه عمل گناه آلود از بین رفتن اموال و دارایی است.

C69

هم چنین است که نتیجه صداقت و حقگویی، بخت بلند و رونق گرفتن کار مردمان است. نتیجه بلند بختی و رونق در کار، رسیدن به افتخار، قدرت و تدبیر امور جهان است.

C70

هم چنین است که نتیجه دروغ، سیاه بختی و رکود کار مردمان است. و نتیجه رکود، رفتن خوبی ها از کف انسان است.

C71

هم چنین است که نتیجه عدم حرص، گذاشتن سلاح بر زمین و دست از جنگ

کشیدن است. و نتیجه این دو، فروتنی است. نتیجه فروتنی این است که انسان اندازه خوبی خود را می‌داند و خوبی دیگران را بیشتر در نظر می‌آورد.

C72

هم چنین است که در نتیجه حرص، انسان، مسلح و نافرمان می‌شود. نتیجه مسلح شدن و نافرمانی، فقدان فروتنی است. نتیجه عدم فروتنی این است که انسان خود را برتر از دیگران می‌بیند و دیگران را کمتر می‌انگازد.

C73

هم چنین است که کسی که خود را ملزم به رعایت قانون می‌کند برای سود خودش به دیگران آسیبی نمی‌رساند و نیز آن چه که از راه عدالت، خوب نداند برای دیگری روا ندارد.

C74

هم چنین است که کسی که به قانون و عدالت احترام نمی‌گذارد به سبب زیان دیگران لذت می‌برد.

C75

هم چنین است که نتیجه علم دین توجه به کلام مقدس است. نتیجه توجه به کلام مقدس افزایش وظیفه فرد در دین و عبادت ایزدان است. نتیجه افزایش وظیفه، از بین رفتن شیاطین در جهان است. نتیجه از میان رفتن شیاطین، جاودانگی، نوسازی و رستاخیز است.

C76

هم چنین است که نتیجه بی‌بهرگی از علم دین، گرایش مردم به شیطان‌پرستی و بت‌پرستی است. چون بت‌پرستی و شیطان‌پرستی سبب ماندگاری شیاطین در جهان می‌شوند و ماندگاری شیاطین در جهان سبب مرگ و هلاکت است.

C77

هم چنین است که کسی که خود را تسلیم ایزدان و نیکان می‌کند خوبی کثیر در وجودش وارد می‌شود و تنها از سر سهو و صدفه گرفتار گناه و تقصیر می‌گردد.

C78

هم چنین است که کسی که تن به شیاطین و بدان می‌سپارد خطاهای بسیاری وجودش را فرا

می‌گیرد و خوبی‌هایش تصادفی و اتفاقی می‌شوند.

C79

هم چنین است که این همه خوبی‌ها و خطاها صرفاً در وجود شخص خاص و در این زمان خاص نیست؛ بلکه در هر شخص و در هر زمان هست.

C80

هم چنین است که برخی چیزها وجود دارند و برخی وجود ندارند. چیزی که وجود دارد آن است که به وسیله آن نفس نجات می‌یابد و چیزی که وجود ندارد آن است که نفس از طریق آن به تباهی می‌افتد.

C81

هم چنین است که حیات نفس از خیم است. حیات خرد از صبر است. حیات بخت از صداقت است. و نامی که در مکتب برای دانستن تمام این سه به کار می‌رود «فروتنی» است.

C82

هم چنین است که وقتی که میزد و گاهانبار و صدقه به نیکان از میان برود حکومت شر بر انسان‌ها افزایش می‌یابد؛ غلات آسیب می‌بینند؛ کشت و کار بد می‌شود؛ حاصلخیزی زمین کاهش می‌یابد و باران بد زیاد می‌شود. وقتی که ارزش ازدواج فامیلی از بین می‌رود تاریکی افزایش می‌یابد و نور از میان می‌رود. وقتی که عبادت ایزدان و حفاظت و حمایت از نیکان از بین می‌رود حکومت شر حاکمان و اعمال غیرقانونی افزایش می‌یابد و بدان بر نیکان تسلط می‌یابند.

C83a

هم چنین بدیهی است که همان گونه که زمین محل آب است و آب زیور زراعت است و زراعت، پیشبرد جهان است و ثمره آن حفظ زمین است؛ علم نیز منزل خوبی است و خوبی، کالبد خرد و خرد، جهان را پیش می‌برد.

C83b

شش چیز بر جهان مادی حاکمند: زمان، تعلیم، علم، یاری، قدرت و تلاش. عقلا گفته‌اند که از این شش چیز، سه چیز متعلق به عالم مینو و سه چیز متعلق به عالم ماده است: زمان، تعلیم و علم از آن عالم مینو، و یاری، قدرت و تلاش از آن عالم مادی‌اند.

C83c

گفته شده که این چهار خطا در دشمنی افراد وجود دارد: گلايه، استهزا، سرزنش و حرص.

C83d

سه گونه بدعتگذار وجود دارد: فریبکار، فریب خورده، و خود شیفته. شخص خودشیفته کسی است که می گوید: سین^۱ بهتر از آذرباد است. او سین را آزادانه می پذیرد. فریب خورده مانند شاگردان سین است. فریبکار مانند خود سین است که عمداً امور را از طریق که آموزگاران نخستین توضیح داده اند منحرف می کند.

C83e

کسی که هیچ یک از این شش ویژگی در او یافت نشود یزدانی بی ترین چیز را نخواهد داشت: شرم، شکوه، ترس، عشق، قدرشناسی و امید. شرم از ایزدان، هیبت از آن مردم است. ترس از دوزخ است. عشق به نفس خویش، قدرشناسی برابر ایزدان و مردم، و امید برای تن پسین.

D1a

آنها می گویند: مرحوم آذرباد، پسر مهرسپند، اشیاء عالم ماده را در ۲۵ بخش قرار داد؛ ۵ بخش ذیل سرنوشت، ۵ بخش ذیل عمل، ۵ بخش ذیل عادت، ۵ بخش ذیل جوهر، ۵ بخش ذیل میراث.

حیات، همسر، فرزندان، قدرت و ثروت محصول سرنوشت اند.

پارسیایی و تبه خوئی، دین سالاری، سلحشور بودن یا کشاورز بودن محصول عمل اند.

خوردن، راه رفتن، سراغ زنان رفتن، خوابیدن، انجام وظیفه، محصول عادت اند.

شخصیت، عشق، خوئی، سخاوت، و صداقت، محصول جوهرند.

آگاهی، درک، جسم، درخشندگی، زیندگی، محصول میراث اند.

D1b

کسی که از سر ایمان به حقیقت اشیاء و اعتماد و اطمینان به ایزدان، آنها را عبادت می کند عزیز ایزدان است و جایگاهش در عالی ترین مرتبه عرش است.

کسی که ایزدان را از سر ایمان به وجود آنها عبادت می کند اما در مورد اشیاء تردید

دارد برادر ایزدان است و جایگاهش بهشت است.

کسی که ایزدان را عبادت می کند و در وجود آنها و اشیاء تردید دارد برده ایزدان است و جایگاهش در برزخ است.

کسی که ایزدان را با این اندیشه عبادت می کند که ایزدان وجود ندارند و اشیاء نیز وجود ندارند دشمن ایزدان است و جایگاهش دوزخ است.

D1c

کسی که این پنج گاتا را تکرار کرده است خوشبخت است و کسی که این پنج گاتا را تکرار کرده^۱ از پنج چیز برخوردار است: خیم، خرد، صلح، اعتدال و قانون.

خیم یعنی کسی که خود به هیچ کس دروغ نگوید.

خرد یعنی کسی که هیچ کس نمی تواند به او دروغ بگوید.

صلح یعنی کسی که با نفس خود در آرامش است.

اعتدال یعنی کسی که مرتکب افراط و تفریط نمی شود.

قانون یعنی کسی که به دین و اورمزد وفادار است.

D2

آنها می گویند: دو روحانی بودند که نام یکی از آنها آذر نرسه بود و نام دیگری آذر مهر. هر دو فاضل و توانا بودند. روزی در طلب امری به دربار رفتند. چنین پیش آمد که آذوقه شان در توقفگاهی تمام شد به طوری که هیچ چیز برایشان نماند. آنها به جایی رفتند که گیاه بیابانی و آب شیرین بود. یکی از آنها بر غذا دعایی خواند و دیگری آن گیاه را جمع آوری کرد و آنها با رضایت از آن آب و گیاه خوردند. سپس آذر نرسه به آذر مهر گفت: ای مغ، کدام شیطان سهمگین تر و کدام غذا محقرترین است؟ آذر مهر گفت: سهمگین ترین شیطان، شهوت است و محقرترین غذا همانی است که ما اکنون خوردیم. سپس آذر نرسه گفت: اگر می توان با محقرترین غذا سهمگین ترین شیطان را هلاک کرد پس چرا ما باید خود را تسلیم حساب و کتاب جهان مادی کنیم و درباره گناه مردد باشیم؟ با این اندیشه، آنها سرچرخانده و به خانه بازگشتند و زان پس به انجام وظیفه و اصلاح [م. امور خویش] روزگار گذرانند.

۱. متن پهلوی: آن مردی به جایگاه فرخانی می رسد که به این پنج گاه (درجه) رسیده باشد. (ظاهراً شیکه گاه را به اشتباه گات فهمیده است.)

۱. از رهبران بدعتگذار و همدوره با آذرباد مهرسپندان

D3

آنها می گویند: دو روحانی توانا بودند که با هم زندگی می کردند. روزی که برای زراعت روی زمینی که بر روی آن کار می کردند مشغول کشیدن آب از چاه بودند و با هم اوستا و زند را زمزمه می کردند، موبدان موبد از آن حوالی در جاده اصلی عبور می کرد و حرف هایی راجع به آنها شنید و دانست که آنها افرادی توانا هستند. او خواست تا درباره امور ایشان اطلاع حاصل کند و کار آنها را بسنجد. وی فردی را که حامل پیامی به این شرح بود نزد ایشان فرستاد: «اگر زحمتی نیست به اینجا بیایید». آنها در پاسخ، چنین پیغام کردند که «ما سرگرم انجام کاری هستیم و اگر بیاییم کار ناتمام می ماند. آن جناب بر اسی بنشیند و چندان زحمتی برایش نیست که اینجا بیاید؛ به علاوه، کار ما نیز ناتمام نمی ماند». وقتی موبدان موبد این سخنان را شنید چنین پنداشت که آنها درست می گویند. او خود پیش رفت و با آنها گفتگو کرد و کارشان را بسیار ستود. آنها گفتند: این چیز برای ما ضرورتی ندارد. این چیز زمانی برای ما بهتر خواهد بود که حاصل دسترنج خود ما باشد؛ اما همان گونه که شنیده ایم در خانه شما بساط شادی برپاست؛ آن چنان عمل کنید که نه شما از فرط آب بمیرید و نه دیگر مردمان از کمبود آب تلف شوند. او دانست که آنها این سخنان را درباره فراوانی وی می گویند و به خانه رفت و برای هریک هزار درهم فرستاد. هریک از آنها بیش از دو درهم برنداشت و مابقی را پس فرستاد. آنها در پاسخ چنین پیغام کردند که «ما به تو نگفتیم که نقره به خانه ما بفرستی. هر آن چه لازم باشد ما بر می گیریم و مابقی را باز پس می فرستیم؛ آن را به کسی بده که مخارجش از ما بیشتر و از ما محتاج تر است».

D4

آنها می گویند: خسرو انوشیروان گفت: اربابان، حاکمان و مقامات بالا و نیز دیگر مردمان باید هریک از این سه گفته را بدانند و بی کم و کاست عمل کنند. یکی ناپایداری، دو دیگر فروتنی، و سوم خرسندی.

چون انسان با شناخت ناپایداری می داند که چه چیز ممکن است در طول یک روز و شب پیش آید.

انسان از راه فروتنی این نکته را به ذهن می سپارد که چه بسا بدترین بدبختی های جهان بر سر من بیاید.

از طریق خرسندی، زمانی که مصیبتی بر سر انسان بیاید به گونه ای که گریز از آن ناممکن

باشد او آن را آزادانه می پذیرد و مشکل را دو تا نمی کند. یعنی یکی که از دل خود مصیبت ناشی می شود و یکی که از ناخرسندی بر می خیزد.

گفته شده که انسانی که راضی باشد به آن چه اتفاق می افتد و پیش می آید هیچ نیازی در او به وجود نمی آید. چون کسی که راضی و قانع است، توانگر است و کسی که حریص است در روز حساب و کتاب کسی به فریادش نمی رسد.

D5

آنها می گویند: بهداد، پسر آذراورمزد، که موبدان موبد به محلی وارد شد و دو روحانی را مشاهده کرد که در حال حمل هیزم، از کوه پایین می آمدند. آنها خسته بودند و با هم اوستا و زند را زمزمه می کردند. وی از آنها پرسید: به نظر می رسد که شما افرادی متقی و توانا باشید، به چه منظور چنین کاری را انجام می دهید؟ آنها در پاسخ گفتند: شنیده ایم که هر شخص باید رنج ایجاد شده توسط اهریمن را به حکم او تحمل کند در هرجا، چه در دنیای مادی و چه در عالم مینو. به نظر می رسد بهتر است ما سهم خود را در دنیای مادی تحمل کنیم تا این که سهم مان از رنج را در عالم مینو، در دوزخ، تحمل کنیم که در آن هیچ چیز خوبی وجود ندارد و هیچ ملاحظه ای در کار نیست و هیچ گونه تأییدی از جانب هیچ کس وجود ندارد و از جای شغف انگیزی مانند بهشت نیز خبری نیست.

D6a

آنها می گویند: همین بهداد می گوید: کسی که مدت ها از عقلا پیروی کرده است و خود عاقل است این یک نکته برایش سودمندترین است. یعنی اگر خود را دائماً محک بزند و از خود پیرسد من که هستم؟ چه چیز را تأیید می کنم؟ در پی چه هستم؟

D6b

بهداد هم چنین گفت: نزد ایزدان یک چیز خالص، ضروری ترین است همان گونه که خیم خوب و خالص بهترین است. انسانی که خیم منظمی ندارد ایزدان کمتر به جسم او می رسند.

D7a

آنها می گویند: آذریاد، پسر مهرسپند، گفت: مردمان خیم بد را می شناسند و از آن دوری می کنند. چون زمانی که فرد خیم بد را بشناسد و از آن دوری کند شیاطین از بین می روند و انسان نجات می یابد.

D7b

آذریاد هم چنین گفت: هیچ گاه مصیبتی بر من وارد نشد که در آن این سه فکر

آرامش دهنده در ذهن من پدید نیامد. یکی این که این مصیبت کار اهریمن است و هزینهاش را من باید بپردازم. دو دیگر این که من شاگردم چون ممکن بود این مصیبت بدتر از این باشد. و سوم این که این مصیبت بر جسم فانی من وارد شده و نه بر نفس جاودان من.

D7c

آذرباد هم چنین گفت: من هرگز در امور ضروری، خیری به کسی نرسانده‌ام و هیچ کس نیز در این امور به من شری نرسانده است. چون هریک از ما امور اساسی را برای خود انجام می‌دهیم.

D7d

آذرباد هم چنین گفت: این جا بیا تا خود را شایسته کنی. چون خوشبخت کسی است که شایسته باشد. به علاوه، ایزدان منفعت را می‌دانند. آنها می‌دانند بهترین راه انجام کار نیک برای شخص در این دنیا و در آخرت کدام است. آنها میزان پاداش شخص شایسته را ارزیابی و جایگاه او را تعیین می‌کنند، چون هر دو دنیای مادی و مینوی به آنها تعلق دارد. به همین سبب است که شخص شایسته همواره خشنود است.

D7e

شیطانی وجود دارد که با استفاده از این چند تصویری که ایجاد می‌کند انسان رامی‌فریبد، منحرف می‌کند و سبب می‌شود که او گناهان وحشتناکی انجام دهد: «فردا نیز می‌بینم و خواهم دانست»، «به خاطر من خواهد ماند»، «من می‌توانم کار خوب انجام دهم».

D8

آنها می‌گویند: آذرباد، پسر زرتشت، این شیطان را به کلی از بین برد. چون او هر کار خیری را که پیش می‌آمد و امکان انجامش وجود داشت قبل از موعد انجام می‌داد و آن را به تعویق نمی‌انداخت.

D9

آنها در مورد همین آذرباد می‌گویند که گفته است: هر شخص باید بداند که من از کجا آمده‌ام؟ از بهر چه چیز آمده‌ام؟ به کجا باز خواهم گشت؟ من به نوبه خود می‌دانم که برای اورمزد پروردگار آمده‌ام، و می‌دانم که برای تضعیف شیاطین اینجا هستم، و به سوی اورمزد باز خواهم گشت.

D10

آنها می‌گویند: آذرفرینغ و آذربوزید از بهداد پرسیدند در حالی که این دو با بهداد از لحاظ مقام روحانی یکسان بودند: ما نیز اوستا و زند را از بر کرده‌ایم و موبدان موبد هستیم پس چرا شما نسبت به ما شناخته‌شده‌تر و برجسته‌تر هستید؟ بهداد در پاسخ گفت: به این علت که اگر من زمانی قصد انجام کار خیری کنم هرگز از آن دلسرد نخواهم شد.

D11

آنها می‌گویند: فردی به کوه آمد و شخصی را دید که در کوه زندگی می‌کند. از او پرسید: نامت چیست؟ کارت چیست؟ غذایت چیست؟ آن شخص پاسخ داد: نامم این است: کسی که رنج را از بین می‌برد. غذایم میوه درختان است. کارم این است که گناه نمی‌کنم. آن مرد گفت: به راستی که نکو نامی است. به راستی که نکوکاری است. و به راستی که نکو طعمای است. آن شخص گفت: آنها چه چیز از تو می‌گیرند؟ آن مرد گفت: آنها ناخرسندی را از من دور می‌کنند.

D12

آنها می‌گویند: اورمزد سیستمی طی توصیه‌ای به شاگردان خود به هنگام وفات گفت: سه نکته را به شما می‌گویم که اگر اینها را انجام دهید عناصر نیکوی عالم مینو را برانزده خود خواهید کرد. همیشه به خاطر داشته باشید که تا زمان مرگ ما، سی سال فاصله است، به هیچ عنوان ارزش ندارد که برای ارضای جسم مرتکب گناه شویم؛ پس به همسر و فرزندانمان بیندیشید، آنها نان را از افراد دیگر طلب خواهند کرد. پس در مورد دارایی‌هایمان بیندیشید، آنها همانند غبار در بیابان پخش خواهند شد. در انجام اعمال صالح کوشا باشید و نگذارید از دست بروند.

E1

گفته شده است که وقتی که انسان خیم خود را ویراست و خود را تسلیم ایزدان نمود، از آن پس ایزدان حافظ او خواهند بود درست همانند کسی که گوشالقای دارد که ریسمانی به شاخش بسته شده و آن را به مراتع حاصلخیز می‌برد، اجازه می‌دهد به جاهایی برود که سبزه و علف هست و از رفتن به جایی که خطرناک و مضر است باز می‌دارد.

E2

گفته شده است که هر شخص باید دست کم سه بار در روز به خود بنگرد و بپرسد

که چه کسی با من است، ایزد یا دیو؟ اگر ایزد با اوست باید کاری کند که ایزد در وجودش ماندگارتر شود. اگر دیو با اوست باید کاری کند که ضعیف گردد.

E3

گفته شده است که هر کس باید هر روز به حساب نفس و جسم خود برسد در این مورد که امروز من چه خورده‌ام؟ این غذا از کجا آمده؟ امروز چه کرده‌ام؟ در ابتدا کجا بوده‌ام؟ چه زمانی آمدم؟ در این جا چه کار می‌کنم؟ چه زمانی خواهم رفت؟ به چه دلیل خواهم رفت؟ و زمانی که بروم به کجا خواهم رفت؟

E4

گفته شده است که کسی که به مینویان ایمان دارد دائماً به موجودات نیک روحانی و مادی می‌اندیشد و از افکار دیگر خسته می‌شود و خواهان آنها می‌شود و این نشانه ایمان به مینویان است.

E5

گفته شده است که کسی دوست مینویان خواهد بود که اعمال صالح را برای آنان انجام دهد و از آنها پاداش بخواهد نه از موجودات مادی.

E6

گفته شده است که سخی کسی است که از خود بگیرد و به نیکان بدهد و این بخشش را به سبب عشق به نفس انجام دهد.

E7

گفته شده است که بهترین اعتماد به یک نفر اعتمادی است که انسان به ایزدان دارد. بهترین اعتماد به خود، اعتمادی است که انسان به نفس دارد. بهترین اعتماد به یک چیز، اعتمادی است که فرد به عمل صالح دارد.

E8

گفته شده است که تنها شخصیتی نیالوده است که وقتی حرص می‌آید بتواند آن را کنار زند و از بین ببرد.

خرد ناب خردی است که وقتی شهوت و خشم پدید آید بتواند آن را کنار زند و از بین ببرد. دین ناب دینی است که وقتی رسوایی پدید آید بتواند آن را کنار زند و از بین ببرد. وقتی که خیم اصلاح شد، خرد می‌آید. وقتی خرد آمد، دین می‌آید. وقتی دین آمد انسان گناه نمی‌کند. و وقتی انسان گناه نکرد هرگز بدی نخواهد داشت.

E9

گفته شده است که کسی که به مهارتی که در خود دارد اعتماد کند و در فکر آسیب رساندن به دیگران نباشد و تحمل حقیقت را داشته باشد ایزدان همواره در وجودش باقی خواهند ماند.

E10

گفته شده است که انسان باید در خانه خود را گشوده نگهدارد تا مردم به خانه‌اش بیایند. چون کسی که مردم به خانه‌اش نمی‌آیند ایزدان نیز به خانه‌اش نمی‌آیند. چون ایزدان به خانه‌ای بیشتر می‌روند که مردم به آن جا بیشتر می‌روند. و مردم بیشتر به جایی می‌روند که در آن جا غذا و چیزی به دست آورند.

E11

گفته شده است که کسی که شراب می‌نوشد و این پنج چیز از او سر می‌زند نشانه درستی اوست: فروتنی، مهربانی، عشق به مردم، سخاوت و آرامش. اما کسی که این پنج چیز از او سر زند نشانه بدی اوست: غرور، عدم آرامش، دشمنی با مردم، تندخویی و حرص.

E12

گفته شده است که کسی که شرور است ماتمی در دل دارد و می‌داند که «من فریب خورده‌ام».

E13

گفته شده است که یکی کم نیست و هزار زیاد نیست. یکی، امور معنوی است و هزار، امور مادی است.

E14

گفته شده است که در مراقبت از امور مادی هزار آیین و تشریفات هیچ است. در مراقبت از امور معنوی، یک آیین و ادب بسیار است!

E15

گفته شده است که هزاران نفر نمی‌توانند سبب شوند یک نفر لفظاً ایمان بیاورد به نحوی که یک نفر می‌تواند سبب شود که هزاران نفر عملاً مومن شوند.

۱. به نظر می‌رسد مراد آن باشد که امور دنیایی قانون خود را دارد و با دعا نمی‌توان امور مادی را پیش برد؛ اما در امور معنوی یک دعا نیز مؤثر است.

E16

گفته شده است که کسی که بیش از حد مدح جهان مادی می کند عالم مینو را ویران می کند. به همین دلیل لازم است به اندازه ای به جهان مادی پرداخته شود که سبب تخریب عالم مینو نگردد. وقتی که عقلا یعنی کهن آموزگاران پیشین گذرا و فانی بودن مادیات و پایداری معنویات را دیدند و ملاحظه کردند، مراقبت از اشیاء مادی، به اندازه، برایشان ممکن آمد مشروط بر این که شخص به روح آسیب نزنند. انسان باید مادیاتی را که از قدر کفایت و میزان فراتر هستند رها کند تا به دلیل فریب دنیای مادی، آن چه را بهتر از مادیات است از دست ندهد.

E17

گفته شده است که دوا یکی است و حرف یکی است. دوا، خوردن به اندازه است و حرف، اندیشه مداوم درباره پارسایی.

E18

گفته شده است که خوردن به اندازه برای جسم بهترین است و سخن به اندازه گفتن، برای روح بهترین.

E19

گفته شده است که خوردن غذا برای جسم بهترین است و فرو خوردن خشم برای روح، بهترین.

E20

گفته شده است که شخص کینه توز نفس خود را از نخوت که مخرب است، از خودشیفتگی که بدترین زیان است، از شهرت طلبی که غایتش دوزخ است، نجات نمی دهد.

E21

گفته شده است که هیچ کس تا کنون کاری را انجام نداده که نفس انجام نداده باشد و از حالا به بعد هیچ کس کاری را انجام نخواهد داد که نفس انجامش ندهد.

E22a

آنها می گویند بخت آفرید گفت: تا زمان نوسازی، هر که در گیتی نامش رنجبر است گیتی را که گرفت، رها کرد و چون رها کرد، گرفت.

E22b

او هم چنین گفته است که کسی که از این چشم ننوشد، آن را در نمی یابد؛ و کسی که آن را نبیند از این چشم نمی پوشد. «این» اشاره به دنیای مادی و «آن» اشاره به عالم مینو است.

E22c

او هم چنین گفته است که کسی که در پی نام است بی نام می شود. در نهایت، نام به کسی تعلق دارد که به نام احتیاجی ندارد.

E22d

او هم چنین گفته است که یک ریسمان واحد وجود دارد. اگر تمام مردم دنیا یک سر آن را در دست گیرند و من سر دیگر آن را در دست گیرم، آنها نخواهند توانست آن را از دست من بیرون بکشند؛ چون هر زمان که آنها آن را بکشند من به همان سو روم.

E22e

او هم چنین گفته است که من مادامی که در طلب خلوص و پاکی از خود و تأیید از جانب ایزدان بر نیامدم هیچ اندیشه لذت بخش و شادی آوری نداشتم.

E22f

او هم چنین گفته است که هر شخص باید کار دباغ، نجار، نمدمال و آهنگر را با فکر انجام دهد. چون همان گونه که دباغ، زبری چرم را می گیرد و آن را نرم می کند، انسان نیز باید ذهن خود را بشوید و نرم کند. همان گونه که نجار، تخت چوب را صاف و مسطح می کند، انسان نیز باید ذهن خود را به سوی پارسایی سوق دهد و آن را همواره راست و صاف نگه دارد. همان گونه که نمدمال، یک پارچه را می مالد، کثافات آن را می زداید؛ انسان نیز باید ذهن خود را از گناه و خلق و خوی بد پاک کند و آن را پاکیزه نگاه دارد. همان گونه که آهنگر، آهن را داغ می کند و آن را ذوب می کند، انسان نیز باید ذهن خود را در چیزهای خوب ذوب کند و آن را داغ نگه دارد.

E23

گفته شده است که سخاوتمند کسی است که اموالش را از افراد شایسته دریغ نکند. اموالی که انسان باید آن را جاودان بداند آن است که به گونه ای شایسته می بخشد؛ به طوری که آن چه برای خود نگاه داشته از دست داده و آن چه بخشیده، دارد.

E24

گفته شده است که اسراف کار، کسی است که همه چیز را به بدن می بخشد.

E25

گفته شده است که در مقام یک حقیقت، اگر انسان با خیم ویراسته در طلب عشق،

همدلی و مشورت با نیکان باشد خوشنامی اش افزون می شود و جایگاهش در عالم مینو رفیع تر می گردد.

E26

گفته شده است که کسی که با بدان بنشیند بدخیم می شود و نیز فردی که با کسی بنشیند که با بدان نشسته، بدخیم می گردد.

E27

آنها می گویند نفس از شلوغی می هراسد به همان اندازه که جسم از بیابان. دلیلش این است که عمدتاً در شلوغی است که افراد شرور یکدیگر را ملاقات می کنند و در جایی که بدان حاضر باشند زیان بسیاری به نفس می رسد.

E28

آنها می گویند فرد صاحب مقامی گفت: همان گونه که توبه ذات هر گناهی را پاک می کند بردباری نیز شیطان درنده خو را از نفس دور نگه می دارد.

E29

گفته شده است که انسان سخی شایسته ترین فرد برای ستایش است. او کسی است که با گردآوری بخت از طریق رنج و زحمت و کار، ثروتمند می شود و آن را به افراد شایسته می بخشد.

E30a

گفته شده است که انسان باید این گونه باشد: از شکایت در گذرد، صبور باشد، در انجام عمل صالح کوشا باشد، قدردان مینویان باشد و نه موجودات مادی. وقتی که چیزی پیش می آید که علاج آن به علت عشق نفس، راضی بودن به فقر است انسان باید آزادانه وارد فقر شود، چون راحتی جسم و مصون بودن و آزاد بودن از حساب و کتاب نفس از دل آن بر می خیزد. انسانی می تواند وارد فقر شود که لذت بیشتری از اشیاء واجد حداقل جوهر که برای حفظ جسم لازم اند، بیرون کشد. کسی که چنین نباشد نمی تواند وارد فقر شود. کسی که از سر منفعتی که فقر دارد به آن تن می دهد و نه از سر محدودیت آن، به توبه خود اهریمن و موجودات نامشروع او را از جهان رانده است و هیچ گاه چیزی نیست که سبب لعن نفس و بدن نامی او شود.

E30b

انسان باید خود را شاد نگه دارد و باید نشاط خود را در امور درست و شایسته چونان دلسوزانه نگه دارد که گویی بچه ای را نگه داشته است و بکوشد تا آن شادی از وجودش بیرون نرود. وقتی که لذت، اقتضاء چیزی را دارد که زیان در آن نهفته است، انسان نباید آن را انجام دهد؛ بلکه باید کاری را انجام داد که لذت آن زیاد و زیان آن کم باشد. به هیچ وجه نباید اجازه داد که لذت از وجود بیرون شود؛ چون اغلب، کودک چیزی را می طلبد که در صورت انجام، زیان بار است و اگر در عوض آن به او خوراکی مانند خرما یا گردو بدهند او راضی و خوشحال می شود. داناان، لذتی را ارج می نهند که خرسندی راستین را در پی دارد.

E31a

گفته شده است که اگر شما در مقامی هستی، خشم را از بین ببر و اگر مقامی نداری از درد و رنج بکاه تا بهمن در وجود تو جای گیرد. چون کسی که بهمن در وجودش منزل ندارد روحش بهشت را نخواهد دید.

E31b

بیش از آن که از مردار انسان دوری کنی از آزار رساندن و رنج ایجاد کردن پرهیز؛ چون پاک کردن چرک و آلودگی که به جسم چسبیده بسی آسان تر از آلودگی هایی است که روح را فرا گرفته اند. امکان پذیر است؛ زیرا پاک کردن روح غیرممکن است مگر به وسیله توبه، تنبیه و کیفر سخت و سنگین.

E31c

سه بار در روز خورشید را پرستش کن و خود را تسلیم ایزدان کن. وجود ایزدان و ازلی و ابدی بودن آنان و عدمی بودن و نابودی اهریمن و شیاطین را اعلان کن و بگو آنها در نهایت، محکوم به نابودی و تباهی هستند.

E31d

انسان باید از هر گناه و خلاقی که در طول حیاتش انجام داده با این گفته اظهار ندامت و توبه کند: «من این گناه را مجدداً انجام نخواهم داد».

E31e

انسان باید دست کم سه مرتبه در روز به حساب خود به این نحو رسیدگی کند: من امروز چه خورده ام و چه به دست آورده ام؟ برای نجات روح خود چه کرده ام؟ چگونه خورده ام و چگونه عمل کرده ام؟ آیا امروز یاور ایزدان بوده ام یا مددکار شیاطین؟

E31f

زمانی که میل جسمانی پدید می‌آید و انسان برانگیخته شد به این که بیش از میزان کفایت کام بگیرد، بهترین راه نجات این است که فانی بودن جسم و مادیات را در نظر آورد و چنین بیندیشد: فرض کنیم که من در پی این خوبی‌ها بودم و آنها را انجام دادم، چه سودی برای من خواهد داشت وقتی که باید آنها را رها کنم و بروم؟ اگر این طور شد، دیگر من این کار را نمی‌کنم تا درد و رنج ترک و رها کردن آن به من ترسد.

E31g

انجام سه کار برای مردم بسیار دشوار است و هر کس که آنها را انجام دهد متقی تر است. یکی زمانی است که انسان از کسی که وحشت و زیان بسیار دیده، نه تنها کینه‌ای نسبت به او نداشته باشد و دشمن و بدخواه او نباشد، بلکه دوست و خیرخواه او باشد. یکی زمانی است که او به جایی برود که فقط یک وعده غذا داشته باشد و افرادی نزد او بیایند و او بیشتر غذا را به آنها ببخشد. یکی زمانی است که جوانی در خلوتی به زن زیبایی برسد و آنها غذا خورده باشند و میل بسیار به هم داشته باشند، اما آن مرد به سبب عشق به روح با آن زن همبستر نشود و هوسش را ارضا نکند.

E32

گفته شده است که در میان ضروریات زندگی، کوشا بودن از همه سودمندتر است. در میان ضروریات نفس، انجام وظیفه از همه سودمندتر است. در میان ضروریات رحلت، عمل صالح سودمندتر است. برای زندگی، سلامت، پیشرفت، آسایش، امنیت و لذت از همه شایسته‌ترند. برای نفس سعی در عمل صالح و پرهیز از گناه شایسته‌تر است. برای رحلت، خوشنامی از همه شایسته‌تر است.

این چند چیز که از چند چیز مذکور در ذیل برگرفته شده‌اند، بهترین‌اند: سلامتی برآمده از اعتدال؛ پیشرفت برآمده از خیر و برکت؛ لذت برآمده از پارسایی؛ آسایش برآمده از قناعت؛ امنیت برآمده از عدم ارتکاب به گناه؛ سعی در انجام اعمال صالح؛ و پرهیز از گناه که خود ناشی از علم است؛ خوش‌نامی ناشی از انجام کار خیر.

E33

گفته شده است که این سه چیز در انسان‌ها نیک سرشت‌ترین است: صبری که در آن تظاهر نباشد؛ سخاوتی که از سر جبران و تلافی نباشد؛ و تلاشی که برای رسیدن به پاداش مادی نباشد.

E34a

گفته شده است که مراقب خود بودن یعنی این که فرد، وجود خود را مانند قلعه‌ای بسازد و برای آن نگهبان گذارد و ایزدان را در آن نگهدارد و به شیاطین اجازه ورود ندهد.

E34b

کسی که از انسانیت برخوردار است باید از کسی پیروی کند که به او راه نجات نفس را نشان دهد.

E34c

زمانی وجود دارد که انسان باید خود را کر و کور و لال کند. بهترین زمان کوری وقتی است که او چشم انتظار زیان دیدن نفس است. بهترین زمان کوری وقتی است که او چیزی را بشنود که نتیجه‌اش حساب پس دادن و بازجویی باشد. و بهترین زمان لالی وقتی است که او چیزی را می‌گوید که از طریق آن در نهایت، محکوم و ملعون می‌شود.

E35a

گفته شده است که برای کسی که خوش‌نامی بهتر از بدنامی، تأیید نیکان بهتر از تأیید بدان، مدح بهتر از سرزنش، عشق به روح بهتر از عشق به جسم، امید به آخرت بهتر از امید به دنیا نیست، و کسی که نمی‌کوشد این‌ها را از آن خود کند بهتر است که زاده نشود. چون انسانی که هدف آفرینش خود را محقق نمی‌کند همان بهتر که زندگی‌اش کوتاه باشد.

E35b

مردم نباید خود را همچون قله بسازند؛ بلکه باید همانند گودال باشند؛ چون در گودال همه بارانی که از طریق دامنه از قله به پایین می‌آید، جمع می‌شود درحالی که آبی که بر قله فرود می‌آید در آن‌جا نمی‌ماند و آبی که در جاهای دیگر هست نیز به آن‌جا نمی‌رود. گودال این است: فروتنی، دوستی با نیکان، این بینش که دیگران هم باید از چیزهای خوب برخوردار باشند، و شادمانی از این که آنها را هم چون دارایی خود نگه دارد.

E35c

شخص نمی‌تواند نسبت به شخص دیگر آن چنان ترشروی کند که دشمن نیکان این کار را می‌کند. چون او هر زمان که کثرت، فزونی و خوبی را در نیکان ببیند درد و رنجش بیشتر می‌شود. از سر لطف ایزدان، خوبی نیکان دائماً در جهان بیشتر و بیشتر می‌گردد.

E36

گفته شده است که عالی‌ترین علم آن است که یک چیز را بفهمی. بهترین درک و دریافت این است: انسان اگر چیزی را نمی‌داند بداند که «من نمی‌دانم».

E37

گفته شده است که وقتی شخص جاهلی شنونده خوبی نیست، نمی تواند از تمام توانایی ها برخوردار باشد.

E38a

گفته شده است که چیزهایی که برای مردمان خوب اند عبارت اند از: دین، خیم، خرد، فضیلت و بخت.

ابزار خیم عبارت است از: عادت نیک، مصاحبت با نیکان، آموختن خوبی از آنها، بیرون راندن هر گونه شر از وجود خود.

ابزار خرد عبارت است از: احترام به ایزدان و حفظ خوبی نسبت به نیکان.

ابزار فضیلت عبارت است از: انجام وظیفه و کوشا بودن.

ابزار اقبال عبارت است از: حقیقت و پابندی به سخن خود.

ابزار دین عبارت است از: اعتراف به دین. اعتراف به دین یعنی که انسان با خیم خوب انس گیرد، خالص و پاک باشد، سرور خود باشد و به خود بگوید: خطاهایم را به من بگو تا من آنها را اصلاح کنم. زمانی که انسان با خود سخن می گوید، می شنود و اطاعت می کند.

E38b

بهترین اطاعت این است: گشادگی در اندیشه، کلام و عمل.

E38c

بهترین راه نجات نفس این است: قدردانی، قناعت و شفقت.

E38d

احترام به ایزدان واجب است چرا که اگر مصیبتی حادث شد آنها انسان را نجات دهند و اگر بلایی نیامد کمتر، گزندی به او می رسد. دلیل ازلی و ابدی بودن ایزدان این است که آنها به یکدیگر سود می رسانند و دلیل این که شیاطین نابود می شوند این است که آنها یکدیگر را فریب می دهند. روح شیطانی ابتدا خود را فریب داد و سپس مخلوقاتش را، چون نتیجه فکر و عمل او نابودی مخلوقاتش است. هر آن چه انسان انجام می دهد اگر به افزایش و کاهندگی روح نینجامد همه اش انحراف است.

E38e

کسانی که سرشت سروش اهلائی دارند کسانی هستند که به فرمان اورمزد زندگی می کنند و صاحبان پادشاهی ایران اند. کسی که به فرمان اورمزد ساخته شده، گفتار، پندار و کردارش

مطابق با دانش موجود در کلام مقدس است. در متنی از اوستا درباره سروش اهلا آمده که سرشت او این است: جمع آوری سپاه و نبرد با (؟). انجام این کار برای اربابان امکان پذیر است چون روحانیون و افراد طبقه پایین نمی توانند علیه سرزمین های غیر ایرانی بجنگند و بدون کمک اربابان کارهای بزرگ دیگری انجام دهند. به همین علت یک ارباب خوب، واجد سرشت سروش اهلا است و نزد او اطاعت از سروش اهلا، وظیفه فرماندهی به حساب می آید.

E38f

نیکان باید به ایزدان اعتماد کنند تا جایی که شیاطین و افراد شرور به آنها آسیب نرسانند یا کمتر از آسیب آنها رنج ببینند. حتی وقتی شیاطین سرسخت اند و ویرانی بر سر آنها می آورند ایزدان آنها را به حالت اول باز خواهند گرداند زیرا آنها دارایی خود ایزدان هستند و ایزدان همان گونه که انسان از خانه اش پاسداری می کند، از آنها محافظت می کنند.

E39

گفته شده است هر کس چیزی را می بیند که می اندیشد و آن را می شنود که گوش می دهد؛ و آن را می یابد که می جوید. انسانی که به عالم مینو می اندیشد درحالی که کار عالم مادی در دست اوست، روحش بی تأثیر است به جز یک انسان در یک یا دو جا.

E40

گفته شده است که اهریمن از دو چیز درست شده: خودشیفتگی و عدم فرمانبرداری. جسم و نفس حیاتی او از غرور درست شده است؛ ارتباطاتش با مخلوقات شرور است؛ پیشرفتش برخاسته از عدم خلوص است؛ امیدش ناشی از نبود صلح و انقیاد است.

E41

گفته شده است که ثمره حرص، طلب است. ثمره طلب، پشیمانی است. ثمره خودشیفتگی، فریب است. ثمره غرور، فقدان صلح است. ثمره فقدان صلح، ویرانی است.

E42

گفته شده است که انسان عاقل به این گونه تلاش نمی کند که دشمنی را که می داند به دوست تبدیل کردنش محال است به دوست تبدیل کند: «ممکن نیست که او ضرری به من برساند». او در عوض باید به این گونه تلاش کند که: «او نمی تواند به من آسیب برساند».

E43a

گفته شده است که غلام دارای اعتماد به نفس، دشمن تمام عیار صاحبش می شود. دلیل این سخن آن است که نتیجه اعتماد به نفس، خودرایی است و نتیجه خودرایی،

خودسری است. نتیجه خودسری، فریب بسیار است. نتیجه فریب بسیار غلامان، ناراحتی و دردسر صاحبان و رؤسا است. دردسر و ناراحتی صاحبان و رؤسا به تنبیه و ملامت غلامان می‌انجامد و حتی ممکن است برخی اوقات نیستی و نابودی به بار آورد.

E43b

بهترین خدمتی که باید به اربابان و رؤسا کرد فرمانبرداری و رازداری برای آنان است. بهتر آن است که راز و اسرار رؤسا را بیش از یک بیماری یا نقص، پیش خود نگه دارد؛ چون حتی اگر یک بیماری یا نقص پنهان وارد بدن شود به روح آسیب نمی‌رساند درحالی که نگه نداشتن راز رؤسا آسیب و حشتناکی به روح می‌رساند. برخی اوقات به نابودی و تباهی جسم می‌انجامد و فرد به واسطه آن گناهکار می‌شود.

E43c

کسی که با صاحب و رئیس خود میانه خوبی ندارد و از آنها اطاعت نمی‌کند، ارباب و رئیس‌اش از او ناراحت و عصبانی‌اند و از او دوری می‌کنند و به هیچ وجه با او ارتباط ندارند و او را نمی‌بینند. چون در غیر این صورت، رؤسا با کمال بی‌توجهی برخورد خواهند کرد و در مورد فروتنی فرد تردید می‌کنند و نتیجه این کار نیز زیان بسیار است.

E43d

انسان باید امید به لطف اربابان داشته باشد؛ البته نه به صورت دفعی بلکه به مرور زمان؛ و البته نه با درخواست و خواهش بلکه با استحقاق و قابلیت.

E43e

فروتنی، نرم سخنی، اعتماد، فرهیختگی، خیم ویراسته، پرهیز از خطا، همکاری با مردم، مطابق نظر و تأیید رؤسا عمل کردن، همگی سبب می‌شود که انسان پارسا موقعیت و جایگاه والایی به دست آورد.

E44

گفته شده است که بهترین دانش، دانشی است که سرشار از رستگاری باشد و داننده‌اش آن را به رخ نکشد و بر سر چیزی که نمی‌داند مشاجره نکند.

E45a

گفته شده است که سخنانی وجود دارد که پاسخ به آنها سکوت است و اعمالی وجود دارد که در آنها بی‌عملی، پیروزی است.

E45b

حکمای باستان این پنج چیز را در مورد خیم تعلیم داده‌اند و نیک آنها را مطالعه کرده‌اند: به قانون پایبند باش و مطابق دین با دیگران رفتار کن؛ با خود جدی باش و برای دیگران سودمند؛ عیوب را بیرون بریز و مزایا را نگه‌دار؛ عیب خود را بین و مزیت دیگری را؛ هر امر دیوانی پیش آمد بار خود را ببر و به دیگری کمک کن.

E45c

به کسی که کل اوستا و زند را از بر است و این پنج قاعده عملی را نمی‌داند نباید اجازه داد در جایگاه روحانیون بنشیند و حکم صادر کند: رو به بالا داشتن و رو به پایین داشتن یک موضوع، تقدم و تأخر یک چیز، بزرگی و کوچکی یک کار، راه و مجرای کلام، گریز و اجتناب‌ناپذیری فقر.

رو به بالا داشتن، عبارت است از توجه به عالم مینو، رو به پایین داشتن یعنی توجه به عالم ماده. تقدم یعنی اصلاح خیم و تأخر یعنی در جستجوی حکمت بودن. بزرگی یعنی نگهداری از دین، و کوچکی یعنی انجام عمل صالح. راه یعنی مشورت، و مجرا یعنی گوش دادن. گریز یعنی تلاش و عمل کردن بر طبق اندازه، و اجتناب‌ناپذیری یعنی قناعت و فروتنی.

E45d

کسی که این ده چیز را نه باهم بلکه جدا جدا در نظر می‌گیرد پیرو دین باستان نیست بلکه ملحد است: عالم ماده و عالم مینو؛ جسم و روح؛ حکمت درونی و اکتسابی؛ عمل و تقدیر؛ دین و کلام مقدس.

E45e

تمام این جهان کار و تلاش است و تمامی مخلوقات شریک کار و تلاش‌اند. انسان تنها زمانی می‌تواند مردمان را دوست بدارد که این دیدگاه را داشته باشد: اگر یک نفر از این مردم جهان کم شود من حتی نمی‌توانم رنج خود را تحمل کنم. خیم عبارت است از عشق به مردم، و ثمره خیم عشق به مردم است. عشق به مردم، رهایی از گناه است؛ چون تصور این که شیاطین به واسطه عمل یک شخص خاص به جهان آسیب می‌رسانند و آن شخص باید عاشق مردم باشد، ناممکن است.

E45f

قدردانی یعنی شناخت ایزدان. شناخت ایزدان یعنی اطاعت از آنان. اطاعت از ایزدان یعنی رهایی از گناه. رهایی از گناه یعنی دوری از شیاطین. و دوری از شیاطین یعنی نجات نفس.

E45g

اصل دین به طور خلاصه این است: اصل، اورمزد است و تمام خوبی‌ها ناشی از اوست. شخص آگاه کسی است که همواره راضی باشد. این انسان راضی همیشه آگاه است و این انسان آگاه همیشه اندیشه، کلام و عملش یکسره از ایزدان است.

E45h

مردم از این چند چیز که به غایت بهترین است برخوردارند: عشق به مردمان، میل به صلح، حقیقت، حفظ خویشاوندان، فروتنی، احترام، سخاوت، قدردانی، مشورت، اعتدال. قانون اورمزد عشق به مردم است. قانون بهمن میل به صلح است. قانون اردیبهشت حقیقت است. قانون شهریور حفظ خویشاوندان است. قانون سپندارمذ فروتنی و احترام است. قانون خرداد سخاوت و قدردانی است. قانون مرداد مشورت و اعتدال است.

E45i

رشد و فزونی کل این آفرینش برخاسته از انسانی است که همواره راضی باشد جز زمانی که رنجور شود. رکود و رنج تمام این آفرینش برخاسته از انسانی است که همواره رنجور باشد جز زمانی که راضی گردد.

E45j

این دو توانایی بهترین‌اند: خود، خوب بودن و به دیگری خوبی کردن.

E45k

هر شخص وظیفه دارد که این چهار کار را انجام دهد: نوسازی، آفرینش مخلوقات، رستاخیز، تن پسین.

نوسازی این است: انسانی که خود را از شیاطین دور کند.

آفرینش مخلوقات این است: انسانی که پندار، گفتار و کردار نیک داشته باشد.

رستاخیز این است: انسانی که می‌داند چگونه چیزی را که از او به زور گرفته‌اند پس بگیرد.

تن پسین این است: انسانی که می‌داند چگونه به جایی که از آنجا آمده باز گردد.

E45l

کسی که به یکی از این پنج چیز توجه نمی‌کند دائماً در معرض دستبرد است و آگاهی و حکمتش ریوده می‌شود: راه و روش ایزدان، تا این که او قدردان باشد. خوبی نیکان تا این که او بیاموزد؛ خطاهای خودش تا این که اصلاحشان کند. سخنان حکمای باستان تا این که نفس را به وسیله آنها نجات دهد. و کار روحانیون، سلحشوران، کشاورزان یا صنعتگران تا این که به وسیله آن کسب روزی کند.

E45m

از این سه چیز یعنی عبادت ایزدان، میزد و اجتماع رویگردان مباش. کسی که نمی‌داند چگونه وارد آنها شود بهتر است نرود. کسی که به عبادت ایزدان می‌پردازد باید با ایمان وارد عالم میتو شود؛ باید قاعده عملی درست همراهش باشد و پارسایی داشته باشد. کسی که به مراسم میزد نیکان می‌رود باید تواضع و فروتنی داشته باشد، قناعت پیشه کند، و خرسند باشد. کسی که به اجتماع می‌رود باید با عشق به مردم برود، صداقت داشته باشد و با خود صلح و آرامش ببرد.

E45n

این سؤال را پرسیده‌اند که خوبی بهتر است یا قوای ذهنی؟ پاسخ چنین داده‌اند که: چون قوای ذهنی برای خوبی ضروری است انسان باید بداند کسی که خوبی کرده همانا از قوای ذهنی بسیاری برخوردار بوده است.